

جامعه‌شناسی غذا و تغذیه، اشتباهات اجتماعی

تألیف جان، جرمو، لورن ویلنامز

ترجمه هما زنجانی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۴ تهران

معرفی اشتباهات اجتماعی: چرا به جامعه‌شناسی غذا و تغذیه نیاز مندیم؟

جان جرمو و لورن ویلنامز

مقدمه: غذا به مثابه‌ی رشته‌ی پیوند فرهنگ و طبیعت

همان‌طور که جوان اسمیت به صورتی شیوا می‌گوید: غذا در قدرتش برای برانگیختن تخیل و حافظه و نیز آن حواس (چشایی، بویایی، بینایی و...) مانند سکس است. قوی‌ترین نوشته درباره‌ی غذا به ندرت فقط به کیفیت‌های یک غذا یا وعده‌ی غذایی خاص می‌پردازد و تقریباً همیشه حاوی عناصری از نوستالژی برای زمان‌ها، مکان‌ها و همراهان دیگر و انتظار لذت‌های آینده است.

با این‌که گرسنگی یک سائقه‌ی زیستی است، غذا و غذا خوردن، چیزی بیش از ارضای نیازهای فیزیولوژیکی است. «سوانقی اجتماعی» وجود دارند که بر چگونگی تولید و مصرف غذا تأثیر می‌گذارند. غذا نه تنها برای بقا ضروری است، بلکه یکی از لذات بزرگ زندگی و نقطه‌ی مرکزی‌ای است که بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی و اتفاقات اوقات فراغت، در پیرامون آن سامان می‌یابد. چشم انداز جامعه‌شناسی به ما اجازه می‌دهد الگوپذیری اجتماعی تولید و مصرف غذا را در چارچوب اشتباهات اجتماعی مفهوم‌سازی کنیم.

جامعه‌شناسان در رفتار انسان به دنبال الگوهایی هستند و برآورد می‌کنند که این الگوها تا چه حد محصول محیط اجتماعی‌اند. جامعه‌شناسان با مطالعه‌ی الگوهای اجتماعی به دنبال پرده برداشتن از روابط بین سازمان‌های اجتماعی و رفتار فردی هستند. در الگوی اجتماعی مصرف غذا، رابطه‌ی بین «فردی» و «اجتماعی» معنادار است

جامعه‌شناسی غذا و تغذیه، به آن هزاران عامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فلسفی می‌پردازد که بر غذاهایی که ما انتخاب می‌کنیم، وقت غذا خوردنمان، شیوه‌ی غذا خوردنمان و علت این‌گونه غذا خوردنمان تأثیر

می‌گذارد. با این وصف، چشم انداز جامعه‌شناختی همه‌ی داستان را نمی‌گوید. داستانی که بسیاری رشته‌های دیگر از جمله انسان‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، جغرافیا، روان‌شناسی، بهداشت عمومی و تغذیه‌ی اجتماعی (مشمول بر پژوهش در عادات غذایی، ایدئولوژی غذایی یا «شیوه‌های غذایی») آن را تکمیل می‌کنند. در عین حال، در بسیاری از این حوزه‌های دیگر، قبلاً به نحو مطلوب تحقیق شده است، اما آثاری که رویکرد جامعه‌شناختی اتخاذ می‌کنند (تمرکز بر تبیین آن الگوهای اجتماعی که مبنای انتخاب مواد غذایی اند) نسبتاً جدیدند.

فهم چشم انداز جامعه‌شناختی در مورد غذا: شرحی مختصر

قبل از این که بتوانیم کاملاً بفهمیم چگونه جامعه‌شناسی می‌تواند به پژوهش در زمینه‌ی غذا کمک کند، باید چشم انداز جامعه‌شناختی را (که شاید بعضی از خوانندگان از پیش با آن آشنا باشند) بیشتر بررسی کنیم. این بخش شرحی مختصر از چشم انداز جامعه‌شناختی‌ای که در مورد غذا به کار می‌رود، به دست می‌دهد.

در یک کلام، جامعه‌شناسی در این زمینه تحقیق می‌کند که جامعه چگونه سازمان یافته است، چگونه زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تغییر اجتماعی چگونه رخ می‌دهد. جامعه‌شناسی روابط اجتماعی را که دامنه‌شان از سطح بین فردی و گروه کوچک تا سطوح سیاست عمومی و پیشرفت‌های جهانی کشیده می‌شود، بررسی می‌کند. جامعه‌شناسی از تبیین‌هایی که پدیده‌های اجتماعی پیچیده را به علل زیستی، روان‌شناختی یا فردی فرو میکاهند، انتقاد می‌کند. تبیینی جامعه‌شناختی از عادات غذایی، نقش محیط اجتماعی زیربنایی را که غذا در آن تولید و مصرف می‌شود، بررسی می‌کند. این بدان معنا نیست که انتخاب فردی و سلیقه‌ی شخصی هیچ نقشی ندارند؛ برعکس، چون الگوهای اجتماعی مصرف غذا وجود دارد، تبیینی جامعه‌شناختی در فهم این که چرا ما به این شیوه‌ی فعلی غذا می‌خوریم، مفید است. اگر انتخاب غذا در مورد طعم‌های خاص، کاملاً مبتنی بر ترجیحات فردی یا طبیعی بود، تعداد کمی از مردم بر خوردن مواد غذایی‌ای مانند قهوه یا آجوه، که در اولین بار چشیدن تلخ هستند، اصرار می‌کردند. می‌گویند این غذاها «سلیقه اکتسابی» اند و ما از طریق تکراری که به صورت اجتماعی - و نه زیست‌شناختی - کسب می‌شود، به آن‌ها «عادت می‌کنیم».

چارلز رایت میلز اصطلاح بینش جامعه‌شناختی را ابداع کرد برای توصیف شیوه‌ای که تحلیل جامعه‌شناختی از طریق آن انجام می‌شود، با تعریف بینش جامعه‌شناختی به مثابه‌ی «کیفیتی از ذهن که گویی به نحو شگفت‌انگیزی، درک درستی از واقعیات شخصی ما در ارتباط با واقعیات اجتماعی بزرگ‌تر را وعده می‌دهد». تفسیر جهان با بینش جامعه‌شناختی، مستلزم ایجاد ارتباط بین مسائل شخصی و عوامل اجتماعی است، یعنی توانایی درک این که تجربه‌ی افراد، ممکن است بنیادی اجتماعی داشته باشد. بنابراین، زمانی که افراد در تجارب مشابه سهیم‌اند، الگویی اجتماعی پدیدار

می‌شود که حاکی از آن است که چنین تجربیاتی بنیادهای مشترک اجتماعی دارند. جعبه‌ی زیر چند نمونه‌ی عادی از بستگی بینش جامعه‌شناختی با فهم اشتباهی اجتماعی به دست می‌دهد.

تصور زمینه‌ی اجتماعی غذا

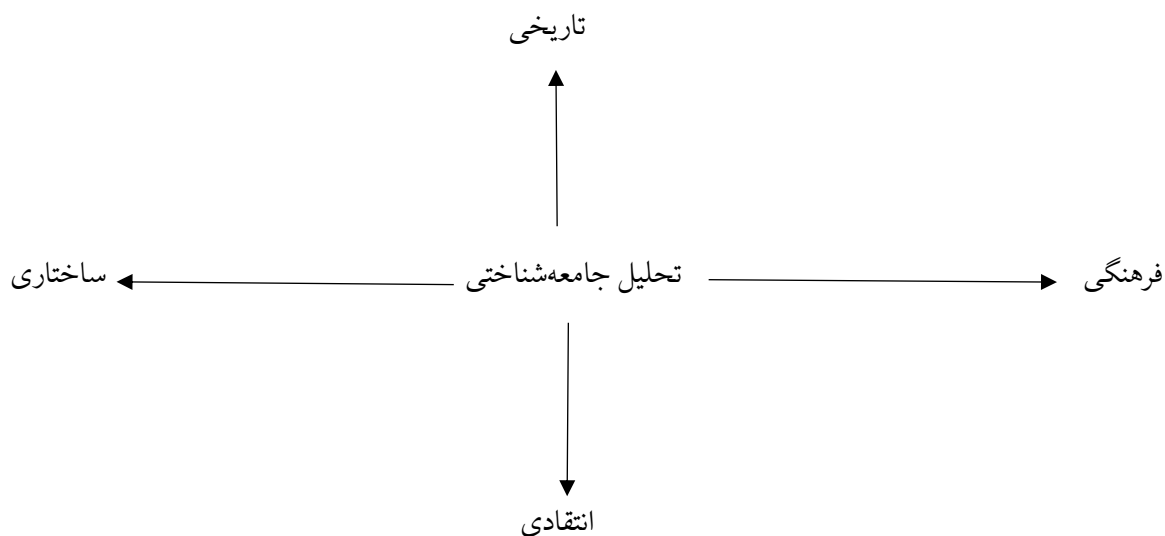
غذا برای زندگی اجتماعی، امری محوری است و شاید این محوریت است که سبب نمادپردازی مؤثر آن و ارتباط آن با وقایع اجتماعی مهمی می‌شود که در فیلم‌ها و کتاب‌های مشهور بازتاب یافته است. فیلم بخور، نوش، مرد، زن اهمیت غذا را برای زندگی خانوادگی و هویت فردی نشان می‌دهد. جشن بابت لذت جویی و شهوانیت غذا به مثابه‌ی ضیافتی از منظره، بافت، طعم و بو (تجربه‌ی معنوی لذات دنیوی) را با سبک زندگی پرهیزکارانه‌ی ریاضت اخلاقی می‌سنجد. ضیافت عروسی، درباره‌ی غذا به مثابه‌ی بنیاد معنای اجتماعی در شکل آیین‌های غذایی است. کتاب لیندا جیوین به نام مرا بخور، گرایش جنسی هنر شهوانی را با حالت شهوانی غذا می‌آمیزد. آثار داستانی مربوط به غذا به طرق بسیار، وجوه کلیدی زمینه‌ی اجتماعی غذا، یعنی غالباً موازنه‌ی ایجاد شده بین فشارهای اجتماعی لذت‌گرایی و نظم و انضباط را نشان می‌دهند. برای مثال آنچه در موقعیت‌های اجتماعی زیر می‌خورید را تصور کنید:

- جشن تولد
- مهمانی عروسی
- مراسم عزا
- روزه یا ولیمه‌ی مذهبی
- موقعیتی که ممکن است در آن، تقوا و خویش‌داری در غذا خوردن نشان بدهید.
- موقعیتی که شما در آن به غذایی «مضر، ولی خوش مزه»، غذای مورد علاقه‌تان یا غذایی راحت احتیاج دارید.

انتخاب غذا تا چه اندازه بازتاب مناسب است؟ چگونه؟

ایوان ویلیس برای کمک به عملیاتی کردن مفهوم بینش جامعه‌شناختی، یک مدل چهاربخشی طرح می‌کند: تاریخی، فرهنگی، ساختاری و انتقادی. هنگامی که این چهار ویژگی مرتبط به هم بینشی جامعه‌شناختی برای یک موضوع تحقیق به کار می‌روند، اساسی برای تحلیل جامعه‌شناختی شکل می‌دهند. برای هر مسأله‌ای، موقعی که می‌خواهید

چشم‌اندازی جامعه‌شناختی به کار بگیرید، شکل زیر الگوی مفیدی برای به خاطر سپردن آن است- فقط انداختن این الگو را روی موضوعی که شما در حال بررسی آن هستید، تصور کنید.



شکل بینش جامعه‌شناختی

- عوامل تاریخی: فهم تأثیر سنت‌ها در انتخاب غذا
- عوامل فرهنگی: ارزش‌های فرهنگی می‌توانند محرکات غذایی را تعیین و آنچه قابل خوردن است، تعریف کنند.
- عوامل ساختاری: چگونگی مقررات دولت و ماهیت «ساختار» اقتصادی تولید، توزیع، و مصرف غذا
- عوامل انتقادی: روش‌های تولید کشاورزی ممکن است آسیب‌زاست-محیطی قابل توجهی ایجاد کنند - راه‌های چاره‌ی وضع موجود کدام‌اند؟

کاربرد الگوی بینش جامعه‌شناختی می‌تواند دیدگاه‌ها و مفروضات خود شما را درباره‌ی جهان به چالش بکشد، زیرا چنین منظر جامعه‌شناختی‌ای متضمن اندیشه‌ی انتقادی مداوم است.

با استفاده از حس کنجکاوی خود و به کار گرفتن میزانی طبیعی از شکاکیت، بلافاصله متوجه خواهید شد که برای نگاه جامعه‌شناختی هیچ موضوعی ورود-ممنوع نیست. بنابراین در نظر گرفتن این مسائل، همواره ارزشمند است:

- چرا اوضاع این طور است که هست؟

- چه کسی سود می‌برد؟
- چه جایگزین‌هایی وجود دارد یا چگونه ممکن است اوضاع فرق کند یا بهتر شود؟

برای ایجاد بینش جامعه شناختی خود می‌توانید از سؤالات مذکور در جعبه‌ی زیر به صورت تمرینی استفاده کنید. با تصور الگوی جامعه شناختی می‌توان زمینه‌ی اجتماعی غذا را از نظر تأثیر متقابل عوامل تاریخی، فرهنگی، ساختاری، و انتقادی بررسی کرد.

شکل گرفتن بینش جامعه شناختی شما

با تصور یک موقعیت اجتماعی که شما در آن به شیوه‌ای خاص غذا می‌خورید (برای مثال، در روز کریسمس) در مورد تأثیراتی که شیوه‌ی غذا خوردن، دوست داشته‌ها، و دوست نداشته‌هایتان را شکل داده است، فکر کنید. الگوی بینش جامعه شناختی را برای تبیین اهمیت غذا و / یا موقعیتی که انتخاب کرده‌اید، به کار ببرید. با توجه به تأثیر هر عامل بر مصرف غذای شما:

- تاریخی: اولین بار چه موقع به این شیوه غذا خوردید؟
- فرهنگی: با چه کسی و چرا؟
- ساختاری: در چه موقعیتی؟
- انتقادی: چرا تغییر کرده یا تغییر نکرده است؟

با این همه، مهم است یادآوری کنیم که الگوی جامعه شناختی ضرورتاً فرآیند واقعی تحلیل جامعه شناختی را ساده می‌کند. در عمل، ممکن است همپوشانی قابل توجهی بین چهار عامل وجود داشته باشد و بنابراین آن طور که از شکل قبل بر می‌آید، به وضوح قابل تشخیص نیستند. برای مثال، ممکن است تفکیک عوامل تاریخی از عوامل فرهنگی، یا عوامل ساختاری از عوامل فرهنگی به طور مشخص، دشوار باشد یا این که آن‌ها به هم وابسته باشند. ارزش‌های فرهنگی اغلب با ظرافت با رویدادهای تاریخی در هم می‌پیچند و ممکن است محصول عوامل ساختاری معینی نیز باشند یا لاقفل، آن عوامل، آن ارزش‌ها را تقویت کنند. با وجود این، بینش جامعه شناختی یادآوری مفیدی است برای این موضوع که این چهار عامل (تاریخی، فرهنگی، ساختاری، و انتقادی) عناصر اساسی تحلیل جامعه شناختی‌اند.

ما معتقدیم این‌ها روندهای مسلط اشتباه اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته‌ی اواخر قرن بیستم‌اند: مک دونالدی شدن، تفکیک اجتماعی و خود عقلانی‌سازی. در زیر، این سه روند را به طور خلاصه مطرح می‌کنیم تا نمایی

کلی از محتوای این کتاب به دست دهیم و این روندها به منزله‌ی درون‌مایه‌ای عمومی به کار می‌روند که فصول کتاب بر اساس آن، سازمان‌دهی می‌شود.

مک دونالدی شدن

جورج ریتزر در کتاب مک‌دونالدی شدن جامعه، با استفاده از اصطلاح «مک‌دونالدی شدن» به صورت استعاره‌ای مدرن از گسترش عقلانیت بوروکراتیک در سراسر زندگی اجتماعی، مفهوم عقلانی‌سازی ماکس وبر را بسط می‌دهد. مک‌دونالدی شدن به صورت فرآیندی تعریف شده که در آن، «اصول رستوران فست فود سرانجام به جایی رسیده است که بر بخش‌های بیشتر و بیشتری از جامعه‌ی آمریکا و همچنین سایر نقاط جهان غلبه کرده است».

مک‌دونالدی شدن غذا به روندی اشاره دارد در جهت استانداردسازی تولید و مصرف غذا بر پایه‌ی گسترش تشریفات بوروکراتیک که رستوران‌های مک‌دونالد، نمونه‌ای از آن است. در سال‌های اخیر، مدل‌های مشابه مک‌دونالد در تمام قلمرو غذا پدیدار شده‌اند که در دسترس بودگی و مصرف غذای راحت و بخر و ببر را افزایش داده‌اند که خود، بر میزان تغذیه‌ی مردم مؤثر بوده است و روابط اجتماعی غذا خوردن و تدارک وعده غذایی، در سطوح جهانی و محلی تغییر کرده است. در هنگام بحث از افزایش تولید انبوه و توزیع مواد غذایی، به این روند «تقلیل تضادها و افزایش تنوع» اشاره می‌کند. رستوران مک‌دونالد نمونه‌ای از این گرایش به شیوه‌های استانداردسازی و همگن‌سازی تولید غذاست که به طور مؤثری، نوع انتخاب‌های غذایی موجود برای عموم را محدود می‌کند. این بخش از کتاب معطوف است به مسائل ساختاری سیاست غذایی و سیاست‌هایی چون گرسنگی جهانی، درگیری‌های زیست محیطی تولید غذا و تعدادی از مسائل مربوط به سیاست‌های عمومی که بر مقررات مربوط به غذا تحمیل می‌شود.

تفکیک اجتماعی

ظاهراً در تقابل با گرایش به مک‌دونالدی شدن غذا، در جوامع غربی، به مردم حق انتخاب‌های متعددی برای مصرف ارائه می‌شود تا ضروریات انواع سبک‌های زندگی را فراهم کنند. افراد می‌توانند هویت شخصی خود را بر مبنای الگوهای مصرف خاص بسازند، به خصوص، غذایی که برای خوردن انتخاب می‌کنند. تفکیک اجتماعی می‌تواند چون عاملی مؤثر در عادات غذایی مردم، به صورت جایگزینی در برابر مک‌دونالدی شدن تلقی شود، از این حیث که نه همه‌جانبه و نه همزیستانه است.

بنابراین، هم روند همگن‌سازی عادات غذایی وجود دارد و هم الگوهای متنوع مصرف مواد غذایی که بر اساس تمایز اجتماعی و هویت شخصی، از طریق انتخاب‌های غذایی خاص و عضویت در گروه اجتماعی پدید می‌آیند.

تنوع دهی به مصرف غذا به وضوح در خدمت منافع مادی است، اما معنای این تنوع بیشتر محصولات غذایی و گفتمان‌های غذایی که افراد از طریق آن‌ها می‌توانند انتخاب کنند، این است که انتخاب‌های غذایی روشی هستند که مردم از طریق آن می‌توانند صورت‌هایی از تمایز اجتماعی را خلق کنند. با وجود گرایش اخیر به سمت تنوع اجتماعی، پی‌یر بوردیو اشاره می‌کند که شیوه‌های سنتی تمایز اجتماعی براساس طبقه تاکنون ادامه دارد. بنابراین ما روند تمایز اجتماعی را به مثابه‌ی یکی شدن انتخاب غذایی متأثر از صور گوناگون عضویت در گروه اجتماعی تصور می‌کنیم که مبتنی بر تقسیمات اجتماعی سنتی یا جنبش‌های اجتماعی جدید است. درون مایه‌ی این بخش، بررسی روابط بین گروه‌های اجتماعی، مصرف غذا، و شکل‌گیری هویت است، با فصل‌هایی در مورد گیاه خواری، بیرون غذا خوردن، فرهنگ و قومیت، طبقه و کهن‌سالی. در این فصل‌ها این مسأله بررسی می‌شود که چگونه می‌توان از انتخاب‌های غذایی به منزله‌ی «شاخص‌های» تمایز اجتماعی و عضویت در گروه استفاده کرد و چگونه این انتخاب‌ها ممکن است در ساخت هویت اجتماعی نقش ایفا کنند.

خودعقلانی‌سازی

مفهوم خودعقلانی‌سازی از اندیشه‌های میشل فوکو درباره‌ی نظارت به مثابه‌ی صورتی از کنترل اجتماعی گرفته شده و به ویژه به گفتمان‌هایی اشاره دارد که به صورت عقلانی می‌کوشند که بدن انسان را مدیریت و آن را تنظیم کنند. عقلانی‌سازی بدن‌ها تنها نتیجه‌ی فشارهای اجتماعی بیرونی نیست، بلکه افراد نیز آن را درونی و بازتولید می‌کنند.

خودعقلانی‌سازی گرایشی شبیه مک‌دونالدی شدن است، اما به حوزه‌ی اجتماعی خرد می‌پردازد که در آن، تحلیل ساخت اجتماعی سفارش‌های تغذیه‌ای و «بدن‌های آرمانی»، خوردن را به صورت عملی اجتماعی و سیاسی نشان می‌دهد. لذات غذا خوردن در حال حاضر با احساس گناه همراه است. در حالی که شرکت‌های مواد غذایی ما را تشویق به تسلیم در برابر وسوسه‌های لذت‌گرایانه می‌کنند، اولیای امور سلامت پیشنهادهایی در زمینه‌ی تغذیه اعلام می‌کنند که ممکن است غذا خوردن را به صورت عملی ابزاری در حفظ سلامت ارتقا دهد. رنگ کنترل اجتماعی چنین رویکردی در توصیه‌های سلامتیِ لیپوفوبیک (بیم از چربی) که اولیای امور بهداشتی ارائه می‌کنند، به وضوح مشهود است. تغییر توصیه‌ی اولیای امور بهداشتی در طول دهه‌ها و ساده‌سازی یافته‌های علمی در قالب شعارهای رسانه‌ای، با تلاش‌های ضدتجاری شرکت‌های مواد غذایی که در خدمت ایجاد سردرگمی در زمینه‌ی انتخاب‌های غذایی حافظ سلامت‌اند، درآمیخته است. گفتمان‌های کنونی تغذیه و سلامت، واکنش‌های گوناگونی به پیام‌های تغذیه‌ای نشان می‌دهند که سبب شده بعضی‌ها هواخواهان مقرراتی تبلیغاتی جدید سلامتی شوند، اما ضدگفتمانی نیز از کسانی که بیش از پیش به پیام‌های سلامتی مشکوک‌اند، ایجاد کرده. این بخش در مورد گفتمان‌های مرتبط با خوردن و تحت

انضباط در آوردن بدن در زمینه‌ی گفتمان‌های تغذیه و سلامت در چاقی، جنسیت، رژیم غذایی، بارداری، تغذیه‌ی کودک، و خانواده است.

نتایج اولیه

جامعه‌شناسان به مطالعه‌ی رابطه‌ی بین جامعه و فرد - بین ساختار و عاملیت - علاقه دارند با بررسی این مسأله که چگونه رفتار انسان هم از طریق جامعه صورت‌بندی می‌شود و هم خود، جامعه را صورت‌بندی می‌کند. وقتی ساختار جامعه بر هویت ما تأثیر می‌گذارد، بر این که ما چگونه فکر می‌کنیم و چه می‌کنیم، همچنان که در تغییرات چشم‌گیر اجتماعی که در طول تاریخ روی داده است، مشهود است، ما نیز در ساختار جامعه مؤثریم. سه روند اجتماعی در تولید و مصرف غذا که پیش‌تر درباره‌اش بحث شد، نشان‌دهنده‌ی تقابل عاملیت-ساخت است. به عبارت دیگر، آن‌ها حکایتگر نزاعی مداوم‌اند در مورد آن حدی که اشتها‌ی اجتماعی - الگوهای اجتماعی مصرف غذا - متأثر از ساختار اجتماعی است یا فعالانه در اثر فعالیت‌های اعضای جامعه شکل می‌گیرد.

خلاصه‌ی نکات مهم

. چشم انداز جامعه‌شناختی روایت‌های فردگرایانه‌ی عادات غذا خوردن مردم را که می‌پندارند در وهله‌ی اول، دوست داشتن‌ها و دوست نداشتن‌های شخصی حاکم بر انتخاب‌های غذایی‌اند، زیر سؤال می‌برد.

. «اشتها‌ی اجتماعی» به آن زمینه‌ی اجتماعی اشاره می‌کند که در آن، غذا تولید و مصرف می‌شود و از این طریق بر انتخاب غذایی ما تأثیر می‌گذارد.

. جامعه‌شناسی شیوه‌ی کار جامعه، چگونگی تأثیرگذاری جامعه بر زندگی ما و چگونگی رخ دادن تغییر اجتماعی را بررسی می‌کند. جامعه‌شناسی با پرسیدن این سؤالات، موضعی انتقادی اختیار می‌کند: چرا چیزها این طورند که الان هستند؟ چه کسی سود می‌برد؟ چه جای‌گزینه‌هایی برای وضع موجود وجود دارند؟

. ایوان ویلیس می‌گوید که بینش جامعه‌شناختی یا تفکر به صورت جامعه‌شناختی، وقتی به بهترین شکل عملی می‌شود که به چهار عامل مرتبط هر پدیده‌ی اجتماعی بپردازیم: عوامل، تاریخی، فرهنگی، ساختاری و انتقادی.

. ما سه روند اجتماعی مسلط در تولید و مصرف غذا ارائه می‌کنیم: مک دونالدی شدن، تفکیک اجتماعی، و خودعقلانی‌سازی.

. فهم ساختار اجتماعی ما را قادر می‌سازد شیوه‌ای را که محیط اجتماعی از طریق آن بر نحوه‌ی رفتار ما، به خصوص، نحوه‌ی غذا خوردنمان تأثیر می‌گذارد، بررسی کنیم. تقابل عاملیت- ساخت، ما را از تأثیر متقابل عاملیت انسان و ساخت اجتماعی آگاه می‌کند.

گرسنگی جهانی

ویلنایم سی. ویت

شرح مختصر

. چگونه جهان به جایی رسیده است که گرسنگی را در دل فراوانی تحمل می‌کند؟

. گرسنگی تا چه حد شایع است؟ چه چیزی آن را به وجود می‌آورد؟

. چگونه می‌توان آن را درمان کرد؟ آیا اصلاً چنین چیزی رخ خواهد داد؟

در این فصل تعدادی از دیدگاه‌های متفاوت که سعی در تبیین گرسنگی جهانی دارند، بررسی می‌شود. این کار، میزان گرسنگی را مستند می‌کند و سپس گونه‌شناسی تحلیلی‌های محافظه کارانه، لیبرال، و نئومارکسیست غربی ارائه، و راه حل‌هایی پیشنهاد می‌شود. در حالی که محافظه کاران رضایت مشروط خود را از تمهیدات فعلی ابراز می‌کنند، لیبرال‌ها اصلاحاتی را در چارچوب نظام‌های اقتصادی-اجتماعی جهانی پیشنهاد می‌کنند. فقط نئومارکسیست‌ها تغییر ساختاری واقعی را پیشنهاد می‌کنند که عملاً به حق هر انسان برای داشتن غذا منتهی می‌شود.

مقدمه

بیشتر مردم بر این باورند که مواد غذایی کافی برای این که به گردش درآید، وجود ندارد. با این حال:

جهان روزانه دو پوند غلات تولید می‌کند (یا بیش از سه هزار کالری) برای هر مرد، زن، و کودک روی زمین... ۳ هزار کالری در حدود آن میزانی است که یک آمریکایی متوسط مصرف می‌کند و این برآورد... بسیاری از محصولات عمده‌ی دیگر از قبیل لوبیا، سیب زمینی، مانیوک و گوشت حاصل از تغذیه‌ی طبیعی را در بر نمی‌گیرد، چه رسد به میوه‌های تازه و سبزیجات. بنابراین، در مقیاسی جهانی، این نظر که غذا به اندازه‌ی کافی برای به گردش درآمدن وجود ندارد، تأیید و حمایت نمی‌شود.

علاوه بر این:

چهل سال پیش، نازی‌ها شش میلیون نفر را کشتند. در دادگاه‌های نورمبرگ، مسئولان این حادثه ادعا کردند که آن‌ها نباید به طور شخصی مقصر شناخته شوند، زیرا «نظامی» بود که (در آن) تصمیمات از بالا گرفته می‌شد. این دفاعیات مورد قبول واقع نشد: آن‌ها محکوم شدند. امروزه مسأله این است که شاید ۲۰ میلیون نفر هر سال می‌میرند. این مرگ

و میرهای ناشی از گرسنگی نیز نتیجه‌ی نظامی از سیاست‌های عامدانه است. درباره‌ی آن‌ها به دولت، آژانس‌های تجاری یا بین‌المللی چه می‌توانیم بگوئیم؟ چه کسانی نظامی را به راه انداختند که منجر به این مرگ و میرها شد؟

واقعیت‌ها

در هنگامه‌ی تلاش‌های گوناگون برای تعریف گرسنگی، شاید تعریف زیر مناسب هدف‌های ما باشد: گرسنگی «ناکافی بودن جیره‌ی غذایی نسبت به نوع و کمیت غذایی است که برای رشد، فعالیت، و حفظ تندرستی لازم است. مهم‌تر این که گرسنگی عموماً غیر داوطلبانه و معمولاً مزمن است.

انواعی از سطوح گرسنگی وجود دارد. بر طبق گفته‌ی سارا میلمن، ۲۰ درصد جمعیت جهان (۱۰۵۳ میلیون نفر) آن قدر انرژی غذایی دریافت نمی‌کنند که بتوانند کاری انجام بدهند. ۹ درصد جمعیت جهان (۴۷۷ میلیون نفر) «انرژی کافی برای رشد طبیعی کودکان؛ و حداقل فعالیت بزرگ سالان را دریافت نمی‌کنند»

تی. فیلیپس و دی. تیلور که از گرسنگی به صورت «ناامنی غذایی» یاد می‌کنند، به ارزیابی‌های سال ۱۹۸۶ بانک جهانی استناد می‌کنند که (براساس آن) در سال ۱۹۸۰ بین ۳۴۰ تا ۷۳۰ میلیون نفر مبتلا به سوء تغذیه بوده‌اند. از نظر منطقه‌ای، حدود دوسوم آن‌ها در آسیا و ۲۰ درصدشان در حاشیه‌ی صحرای آفریقا زندگی می‌کنند. در زمینه‌ی رشد جمعیت جهان، نه وین اسکریمشاو یادآوری می‌کند که «امروز در جهان، انسان‌ها بیش از هر زمان دیگری در گذشته، مبتلا به بدی تغذیه‌اند». بدی تغذیه علاوه بر محروم کردن افراد از انرژی کار، سبب کمبودهای تغذیه‌ای خاصی نیز می‌شود که پیش از قرن بیستم معمولاً به این اشکال ظهور می‌کرد:

. بری بری - فقدان ویتامین‌های B (اغلب در نتیجه‌ی خوردن برنج سفید به جای برنج قهوه‌ای)

. اسکوروبوت - کمبود ویتامین C (اغلب ناشی از فقدان مصرف میوه‌های تازه)

. پلاگر - کمبود نیاسین (اغلب حاصل داشتن رژیم غذایی مبتنی بر ذرت و غلات)

. راشیتیس - قرار نگرفتن در معرض نور آفتاب به میزان لازم برای این‌که در پوست تبدیل به ارگوسترول شود تا ویتامین D را فعال کند.

اما امروزه کمبود ویتامین‌های ناشی از گرسنگی اغلب آثار دیگری دارند. معمولاً افراد بد تغذیه شده یا محروم از غذا:

. زایمان نوزادانی سبک‌وزن که غالباً مانع رشد می‌شود (۲۴ میلیون نوزاد، که معرف ۱۶ درصد نوزادان جهان است)

. برای سن خود، کم وزن‌اند (۱۶۸ میلیون کودک نشانگر ۳۱ درصد کودکان زیر ۵ سال جهان)

. مبتلا به کمبود ید هستند (۲۱۰ میلیون نفر، نمایانگر ۴ درصد جمعیت جهان). بیش تر آن‌ها آسیایی‌اند. آر. چن می‌نویسد که ۱۹۰ میلیون نفر مبتلا به گواتر، بزرگی غده‌ی تیروئید (گواتر بومی) هستند که احتمالاً با کاهش عمل‌کرد ذهنی، خمودگی، هیپوتیروئیدی و مرگ نوزاد همراه است. این بیماری، مقاومت در برابر عفونت را نیز کاهش می‌دهد.

. مبتلا به کمبود آهن هستند (۷۰۰ میلیون نفر، نمایانگر ۱۳ درصد جمعیت جهان). نه وین اسکریمشاو برآورد می‌کند که یک سوم جمعیت کشورهای در حال توسعه مبتلای به این بیماری‌اند که منجر به کاهش توان یادگیری، انجام کار، و مقاومت در برابر عفونت می‌شود.

. مبتلا به کمبود ویتامین A هستند. کمبود ویتامین A که غالباً در نتیجه‌ی اسهال همه‌جاگیر، در جهان در حال توسعه شایع می‌شود، سبب نابینایی ناقص یا کامل می‌شود و «خطر عفونت تنفسی و میزان عوارض ناشی از سرخک را افزایش می‌دهد».

بیش‌ترین موارد گرسنگی، شامل بدی تغذیه‌ی پروتئین یا کالری‌هاست (که به «بدی تغذیه‌ی پروتئین-انرژی» نیز معروف است) و معمولاً بچه‌های کوچک را مبتلا می‌کند:

کواشیوکور... نامی است برای توصیف آن مرضی که وقتی کودک به خاطر کودک دیگری از شیر گرفته می‌شود، ظاهر می‌شود. [این بیماری شامل] نارسایی‌های شدید رشد و ماهیچه‌هایی رشد نکرده و سست است.... که منجر به شکمی خیلی بزرگ و پاها و صورتی متورم می‌شود. کودک احساس دل‌مردگی عمیق و ناراحتی عمومی دارد. او ناله می‌کند، اما فریاد نمی‌زند و جیغ نمی‌کشد.

ماراسموس (تحلیل قوای جسمانی) وضعیتی حاصل کمبود کالری است. این وضعیت نارسایی مفرط رشد را در پی دارد و عموماً در سال اول زندگی کودک اتفاق می‌افتد. کودک بی‌نهایت لاغر و نحیف به نظر می‌رسد.

اگر آن گونه که فرانسیس مور لپ و جوزف کالینز ادعا می‌کنند، غذا به قدر کافی برای همه هست، چه طور گرسنگی هنوز ادامه دارد؟ همان طور که میلمن می‌نویسد، ما باید بفهمیم که «تاریخ گرسنگی در (دل) تاریخ فراوانی و وفور جای دارد». مسأله‌ی تعیین‌کننده در مورد گرسنگی معاصر، این است که می‌توان مواد غذایی کافی از غلات به دست آورد، اما ۴۰ درصد غلاتی که در جهان می‌روید، را برای تغذیه به دام‌ها می‌دهند تا گوشت گران قیمت تولید کنند.

تغذیه از پستان مادر

هیچ کس مزایای بیش‌تر شیر مادر را نسبت به شیر گاو برای سلامتی انکار نمی‌کند. همان‌طور که سارا میلمن، عضو برنامه گرسنگی جهان آلن شاو فاینشتاین مربوط به دانشگاه براون می‌نویسد: «تغذیه از شیر مادر، کودکان خیلی کوچک را زنده نگه می‌دارد، تماس با آلاینده‌های زیست‌محیطی را کاهش می‌دهد، وسیله‌ای دفاعی در مقابل عفونت‌ها فراهم می‌کند و در روند نسبتاً مطلوب فاصله‌گذاری تولد(ها) سهیم است که به نوبه‌ی خود می‌تواند تأثیر مثبت و مهمی بر سلامت بچه‌های شما و خواهر و برادرهای آن‌ها داشته باشد.

در شرایط غیربهداشتی و درآمد خیلی پایین، شیر مادر برای کودک، از طریق پادتن‌ها، مصونیت‌های بسیار فراهم می‌کند و از اسهال که در کشورهای در حال توسعه تقریباً همگانی است، پیش‌گیری می‌کند. این بیماری با ممانعت از جذب مواد مقوی غذا، نوزادان بسیاری را از بین می‌برد. متأسفانه، شرکت‌های انحصاری چند ملیتی، در جهان در حال توسعه بازار جدیدی برای شیر خشک نوزاد می‌جویند. آن‌ها رادیو و تابلوهای اعلانات را به خدمت می‌گیرند، مطمئن می‌شوند که نمونه‌های شیر خشک نوزاد در بیمارستان‌ها توزیع می‌شود و در سال ۱۹۷۷، شرکت نستله ۴ تا ۵ هزار «مشاور مادری را با یونیفرم‌های شبه پرستاری» استخدام می‌کرد. غالباً به آن‌ها حقوق و کارمزد تعلق می‌گرفت.

این صنعت تبلیغات، توأم شد با استفاده‌ی بسیاری از مادران طبقه‌ی متوسط یا شاغل از شیر خشک نوزاد تا آن را نماد تشخیص زندگی غربی کند. درست همان‌طور که غذا خوردن در رستوران‌های مک‌دونالد نماد تشخیص برای مستمندان شهرنشین آمریکاست. بنابراین تغذیه‌ی کودک با شیر خشک کودکان غربی، در جهان در حال توسعه، بدل به یکی از نشانه‌های تشخیص شده است. متأسفانه، شرایط زندگی با درآمدهای پایین، شیر خشک را به عاملی مرگ بار مبدل می‌کند. اگر شیر طبیعی مادر استفاده نشود، خشک خواهد شد که استفاده‌ی مداوم از شیر خشک را ایجاب می‌کند و هزینه‌ی شیر خشک ممکن است تا نیمی از بودجه‌ی یک خانواده‌ی فقیر را صرف خود کند. به دلیل این هزینه، خانواده‌های عامی شیر خشک را با آب رقیق می‌کنند تا آن را بیشتر کنند. به زودی این وضعیت به بدی تغذیه‌ی شدید و مرگ منجر می‌شود. در حالی که توصیه‌های مربوط به شیر خشک کودکان، استریلیزه بودن آن را توصیه می‌کنند که اغلب با وجود ذخایر آب آلوده و امکانات محدود آشپزی ممکن نیست. علاوه بر آن، بسیاری از مستمندان جهان در حال توسعه، بی‌سواد هستند. آن‌ها چون نمی‌توانند بخوانند، قادر به پیروی از دستورالعمل‌ها نیستند و حتی اگر می‌توانستند هم، فاقد دانش لازم برای درک اهمیت یک محیط استریلیزه هستند. در این شرایط شیر خشک کودک به «تغذیه‌ی کشنده» تبدیل می‌شود.

در سال ۱۹۷۴، گروه بریتانیایی جنگ برای نیاز، از طریق بروشورهاپش، «نستله کودکان را می‌کشد»، نبردی بین‌المللی در مقابل شرکت نستله آغاز کرد. تحریم جهانی نستله، شرکت را وادار به محدود کردن این نوع کودک کشی کرد. اما اخیراً شرکت نستله دوباره در جهان در حال توسعه، بازاریابی شیرخشک را آغاز کرده و تحریم نیز دوباره وضع شده است.

در یک نظام سرمایه‌داری بین‌المللی، غذا نصیب کسانی می‌شود که توان پرداخت هزینه‌ی آن را دارند که اغلب، مشتریان فست فود در کشورهای پیشرفته‌اند. تنها تعداد اندکی از جوامع سوسیالیستِ باقی مانده می‌کوشند غذا را به منزله‌ی حقی اساسی فراهم آورند. با افزایش کالایی شدن غذا در این جوامع، ممکن است گرسنگی دوباره به مسأله تبدیل شود.

تحلیل‌ها و رهنمودهای محافظه کارانه

آن بوچانان در کتاب غذا، فقر و قدرت، نقاشی متحرکی را چاپ می‌کند که می‌خواند: «گرسنگی روش خدا برای مجازات کسانی است که به نظام سرمایه‌داری ایمان کامل ندارند یا اصلاً به آن ایمان ندارند». تحلیلگران محافظه کار، مسأله‌ی گرسنگی جهانی را معمولاً شکلی (یهودی-مسیحی) از مشیت الهی مبنی بر درد و رنج فقرا تعبیر کرده‌اند: «ای مسکینان، همیشه از شما مراقبت خواهیم کرد» (انجیل متی ۲۶: ۱۱). این موضع قوم مدارانه به طور کلی رنج گرسنگی را با آمیزه‌ای از دلایل الهیاتی، ارزشی یا جمعیت شناختی توجیه می‌کند.

گرت هاردین برای این که کاری انجام ندهد، توجیه جمعیت شناختی کلاسیک به دست داده است. استدلال او متکی به همانندنگاری زمین و قایق نجات است. هر یک ظرفیتی محدود برای حمل دارند. اضافه‌بار برای همه مسبب فاجعه است. بنابراین، کسانی از ما (در جهان توسعه یافته) که اکنون «قایق نجات زمین» را هدایت می‌کنند، نباید اجازه‌ی کاهش گرسنگی را بدهند. انجام دادن چنین کاری، افراد خیلی زیادی به وجود می‌آورد (اضافه بار قایق نجات) و کیفیت زندگی کنونی ما را کاهش می‌دهد. این دلایل مبنی بر این فرض اخلاقی است که نظام جهان فعلی «درست» است و این که ما که در غرب نیروی مسلط جهانی، برای حفظ قایق نجات، از اضافه‌بار نژادها و طبقات (اقلیت) دیگر مسئولیم.

از نظر جمعیت‌شناسی، هاردین از ما تمنا دارد که «خود را از گروه‌هایی که سوار می‌شوند، در امان بداریم» که (این گروه‌های سوارشونده) ممکن است به شکل میزان تولیدمثل بیش‌تر در کشورهای در حال توسعه درآید. هاردین تحت تأثیر اثر توماس مالتوس در سال ۱۷۸۹، «مقالاتی درباره‌ی اصول جمعیت» قرار دارد که موضع آن این است که بنا به

میزان رشد در آن زمان، جمعیت به زودی بر تولید غذا پیشی می‌گیرد. طبق نظر مالتوس، تولید غذا بر مبنای تصاعد عددی رشد می‌کند، در حالی که جمعیت بر مبنای تصاعد هندسی رشد می‌کند. گرت هاردین با چنین زمینه‌ای، ضد بانک جهانی غذا استدلال می‌کند که وسایلی برای پایداری مردمی ایجاد می‌کند که در غیر این صورت، ممکن است به علل «طبیعی» از میان بروند. او انگیزه‌ی منفعت طلبانه‌ی تجارت خصوصی را در کمک‌های غذایی آمریکا نشان داد. به علاوه، او انگیزه‌ی مطالبات لیبرال را برای سهمیه‌ی افزایش یافته‌ی مهاجرت، تمایل به نیروی کار ارزان قیمت تشخیص داد.

دومین برهان محافظه‌کارانه‌ی عمده برای تداوم گرسنگی و بدی تغذیه، این است که همان چیزی است که نسبی‌گرایی فرهنگی را - که علمای اجتماعی لیبرال به خاطر آن به خود می‌بالند - واژگون می‌کند. در نتیجه، محافظه‌کاران می‌پذیرند که نگرشی غیر متعصبانه مراقب ما می‌بود که به ارزش‌های روستاییان جهان در حال توسعه احترام بگذاریم، عوض این‌که ارزش‌های خود را بر آن‌ها تحمیل کنیم. و نشان می‌دهند که آن ارزش‌های روستاییان، یکی از سرچشمه‌های گرسنگی و بدی تغذیه است.

هاردین معتقد است که موضوع گرسنگی از مسائل «فرمانروایان و لنگار» و دولت‌های بی‌کفایت است که برای سال‌های قحطی تمهیدی نمی‌اندیشند. در کتاب قحطی در جوامع روستایی، رونالد سیوی این استدلال مبتنی بر ارزش‌ها را ادامه می‌دهد. او ذهنیت روستایی را بقامحور توصیف می‌کند. روستاییان فقط برای زنده ماندن (نه افزایش ثروت) و امکان دادن به تبلی کار می‌کنند. در واقع، «ارزش‌های تجاری اجتماعی، روستاییان را تحریک نمی‌کند، مگر تا زمانی که قدرت سیاسی برای ویرانی نهادهای ناحیه‌ای محافظ توافقی گذران زندگی به کار برود».

کلر کسیدی، در تحلیلش از آداب از شیر گرفتن در جوامع غیرصنعتی، استدلال ارزش بنیاد یا فرهنگ بنیاد مشابهی ارائه می‌کند مبنی بر این‌که این کار ممکن است «بد غذایی را تقویت کند». او در زمینه‌ی دغدغه‌ی کلی خود (دغدغه‌ی لیبرال) برای انسان‌های گرسنه و بد تغذیه شده، نشان می‌دهد که بسیاری از آداب روستایی (از قبیل زود از شیر گرفتن یا ترجیح دادن خانواده پرجمعیت) نقشی پنهان در «تقویت» بدی تغذیه دارند، در حالی که کارکرد آشکار آن‌ها اجتماعی کردن و ابراز عشق به فرزندان است. کسیدی استدلال هاردین را نیز تکرار می‌کند که نشان می‌دهد بدی تغذیه در خدمت محدود کردن رشد جمعیت است و آن موجودات زنده را که چندان برای تحمل سوء تغذیه و دشواری‌های حاصل از نابسندگی ذخایر غذایی جوامع معین، قوی نیستند، از میان برمی‌دارد. او می‌نویسد: «تجربه‌ی سوء تغذیه در اوایل کودکی شاید سازگارکننده نیز باشد، به این معنی که شکل‌پذیری رشد را به سمت مقاومت در برابر گرسنگی سوق می‌دهد. او از این فرآیند (یادآور ادوارد بنفیلد در کتاب شهر نامقدس ۱۹۷۴) با عنوان «غفلت خوش خیم» یاد می‌کند.

هاردین به راستی محافظه کار است، اما گسیدی گریز خویش را به قلمرو محافظه کارانه، با علاقه‌اش به تدارک برنامه‌های غذایی موفق‌تر توجیه می‌کند. او استدلال می‌کند که اگر متخصصان تغذیه به نقش ارزش‌ها در جوامع در حال توسعه پی ببرند، قادر خواهند بود برنامه‌هایی واقعاً مؤثر برای کاهش گرسنگی تنظیم کنند. سیوی و کسیدی به درستی نقش ارزش‌ها در جوامع «سنتی» را بررسی می‌کنند، اما هر دو در پذیرش علت‌شناسی ارزش‌ها و شیوه‌های تغییر آن‌ها شکست می‌خورند.

«ارزش طول عمر» تبیین سنتی محافظه کارانه از اکثر رسوم اجتماعی بوده است. بنفیلد می‌گوید که ارزش‌های طبقه‌ی پایین‌تر مانع خود اصلاحگری می‌شوند و آن ارزش‌ها در آمریکای شمالی از طریق «فرهنگ فقر» به ارث می‌رسند، ارزش‌هایی از قبیل «ذائقه‌ی معطوف به هیجان»، «کامروایی آنی» و «بی‌زمانی» در میان فقرا تا ابد ادامه خواهد داشت. بنابراین نباید اقدامی کرد. از دیدگاه یک ماترنالیست لیبرال ارزش‌ها، واکنش‌هایی در برابر شرایط مادی‌اند. این واقعیت که مردم در جوامع «سنتی»، از بسیاری از ارزش‌ها به طور همگانی دفاع می‌کنند، نشان‌دهنده‌ی پاسخی جمعی به شرایط مشترک جامعه‌ی باغبانی یا کشاورزی پیش تجاری است.

داشتن خانواده‌های پرجمعیت مثال خوبی است. رونالد سیوی این طور استدلال می‌کند که «خانواده‌های پرجمعیت در جوامع روستایی مطلوب‌اند، زیرا کار کودک به پدر و مادر اجازه می‌دهد از تنبلی لذت ببرند». فراغت (ارزش‌ها) انگیزه‌ی میزان بالای تولد می‌شود. درست برعکس، ماترنالیست‌ها استدلال می‌کنند که میزان بالای تولد در جوامع فقیر به منزله‌ی نظام امنیت اجتماعی عمل می‌کند. با داشتن تعداد زیادی فرزند (مخصوصاً مذکر)، والدین احتمال حمایت شدن به میزان کافی در کهن‌سالی را افزایش می‌دهند. جمعیت‌شناسان از «تحول باروری» سخن می‌گویند. حدود ۴۰ سال بعد از آن که کشوری «توسعه می‌یابد»، میزان تولد به طور کلی کم می‌شود. از دیدگاه یک ماترنالیست، واقعیت مادی جدیدی برای سازگاری وجود دارد. جوامع توسعه یافته عموماً نظام‌های تأمین اجتماعی دارند که کارکرد خانواده‌های پرجمعیت را دارد. علاوه بر آن، جوامع پیشرفته عمدتاً شهری هستند. کودکان - که بی‌تردید برای جامعه‌ی کشاورزی مفیدند (آن‌ها می‌توانند بسیاری از کارهای کشاورزی را انجام بدهند) - در شهر، غیر مفید و نوعی بار اقتصادی‌اند. با کمک گرفتن از جامعه‌شناسی سنتی می‌توانیم از مفهوم «تأخر فرهنگی» (ویلنم آگبرن) استفاده کنیم تا جنبه‌های ارزشی این تحول را توضیح بدهیم. از آن‌جا که ارزش‌ها واکنش‌هایی در جهت سازگاری‌اند، به کندی تغییر می‌کنند. معمولاً ارزش‌های شخصی فرد در آغاز بزرگسالی شکل گرفته است. این ارزش‌ها اساس شخصیت بزرگ سال را تشکیل می‌دهد، اما هنگامی که شرایط مادی تغییر می‌کند (مثلاً یک نظام تأمین اجتماعی پیاده شده است یا مهاجرانی از جامعه‌ای متفاوت می‌آیند)، معمولاً نسل دوم محل تغییر ارزش است.

بزرگ‌شدن با یک نظام تأمین اجتماعی و محیط شهری، داشتن خانواده‌ای کم جمعیت (و بها دادن به آن، را موجه‌تر می‌کند.

با در نظر گرفتن تحلیل بنفیلد از «فرهنگ فقر» چگونه می‌توان تمایل پی گیر برخی افراد را برای داشتن خانواده‌های پرجمعیت در جهان توسعه یافته توضیح داد؟ نخست اینکه بسیاری از خانواده‌های فقیر در غرب، هنوز روستایی‌اند، دست‌های زیادی هنوز در مزارع مورد نیازند و در میان فقرای شهری نیز مستمری تأمین اجتماعی به تنهایی، چنان درآمد بازنشستگی محدودی مهیا می‌کند که آن‌جا این اعتقاد که خانواده پرجمعیت در کهن‌سالی سودمند خواهد بود، به قوت خود باقی می‌ماند. در واقع، خانواده‌های کم درآمد نسبت به خانواده‌های طبقه‌ی متوسط، از حمایتگری متقابل بیشتری برخوردارند (دوباره فارغ از نیازهای مادی، حمایت بیشتری لازم است).

به طور خلاصه، محافظه‌کارانی چون هاردین، معمولاً از گرسنگی به منزله‌ی امری مفید در جهانی بالقوه پرجمعیت حمایت می‌کنند. آن‌ها موضع خود را با دلیل حفظ برگزیدگان موجود و نیز نظام‌های ارزشی معیوبِ سوءتغذیه‌ای و گرسنه، توجیه می‌کنند. آن‌ها «قربانیان فقر و سوء تغذیه را مقصر می‌دانند». راه حل محافظه‌کارانه برای گرسنگی جهانی این است که بگذاریم ادامه پیدا کند. محافظه‌کاران در حالی که خودشان را دل سوز می‌دانند، از بی‌اعتنایی نهادی شده و غفلت خوش‌خیم نسبت به مشکلات فقر، گرسنگی، و سوءتغذیه حمایت می‌کنند. رهنمود آن‌ها برای تغییر اجتماعی این است که هیچ نداشته باشیم (حتی به قیمت بیست میلیون زندگی در سال).

رهنمودها و تحلیل‌های لیبرال

لیبرال‌ها به طور سنتی به دست کاری‌های فناورانه و «اصلاحات» سیاسی متکی‌اند. شاید معروف‌ترین جامعه‌شناسانی که فناوری را کلید تکامل بشر تلقی می‌کنند، گرهارد و جین لنسکی باشند. آن‌ها پیشرفت انسانی را از دیدگاه فناوری‌های کاشت مواد غذایی تحلیل می‌کنند و چهار دسته فناوری تولید غذا تشخیص می‌دهند: مربوط به شکار و گردآوری، مربوط به باغبانی، مربوط به کشاورزی، و صنعتی. ایستر بوزراپ در حوزه‌ی گرسنگی تبیینی فناورانه به دست می‌دهد. او با آمیختن علم جمعیت‌شناسی با فناوری‌های تولید مواد غذایی استدلال می‌کند که «رشد جمعیت، خود، باعث نوآوری در زمینه‌ی کشاورزی می‌شود و به گسترش تولید منجر می‌شود که از (رشد) جمعیت پیشی می‌گیرد».

فناوری تولید غذا کلید است. قایق نجات (منابع جهانی) به جای آن که «قایق نجات» جادار باشد، اکنون می‌تواند به مثابه‌ی نتیجه‌ی تنگنایی فناورانه گسترش یابد. «انقلاب سبز» و زیست فناوری (و نیز کنترل زاد و ولد) کانون توجه فناورانه‌ی فعلی امیدهای لیبرالی برای حل مشکل گرسنگی جهانی است. لیبرال‌ها نیز مانند محافظه‌کاران، نیکی

ماهوی نظام اقتصادی جهان را مسلم می‌گیرند، اما بر خلاف محافظه‌کاران تصور می‌کنند با کمی اصلاح فناورانه و اصلاحات سیاسی، جهان می‌تواند کمبودهای غذایی را کاهش دهد.

مهم‌ترین ابتکار سیاسی در خصوص کاهش گرسنگی، قانون عمومی ۴۸۰ ایالات متحده‌ی آمریکا است. قانون عمومی ۴۸۰، مصوب کنگره‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا در سال ۱۹۵۴، حاکی از سیاستی خارجی است برای پرداخت (مازاد) غذا به جهان گرسنه. این کار، حرکت کاملاً لیبرالی بشردوستانه آمریکا برای جهان گرسنه به نظر می‌رسد، اما انگیزه‌های «نیکی کردن» غالباً پیچیده‌اند و این سیاست، راه حلی نیز برای برخی مشکلات اقتصادی فراهم می‌کند که نتیجه‌ی غذای مازاد در آمریکاست. آمریکا در بحران بزرگ (بحران اقتصادی ۱۹۲۹)، به جای این‌که غذای مازاد را در بازار کساد توزیع کند که منافع تاجران آن موقع را تضعیف می‌کرد، آن را بیرون ریخت، سوزاند، و محصولات غذایی را با مازاد غذا کود داد. با قانون عمومی ۴۸۰، این غذا را می‌شد در خارج از کشور توزیع کرد و در عین حال، تولیدکنندگان ایالات متحده سود می‌بردند. همان طور که دان مورگان می‌نویسد:

قانون عمومی ۴۸۰، برنامه‌ی کمک‌رسانی به کشورهای خارجی اعلان شد، اما بالاتر از همه، به کشاورزان آمریکایی و تجارت غلات کمک کرد. دولت‌های خارجی با استفاده از وام‌های آمریکایی، برای خرید مقادیر معینی از محصولات کشتزارهای آمریکا اجازه کسب می‌کنند و برای دستیابی به کالا بر معاملات واقعی و قرارداد با صادرکننده‌های خصوصی نظارت می‌کنند، اما در حقیقت، پرداختی‌های مربوط به این کالاها مستقیم از خزانه‌ی آمریکا به بانک‌های تجاری ایالات متحده و سپس به صادرکننده‌های خصوصی منتقل می‌شود. دولت‌های خارجی مجبور به پرداخت دوباره‌ی وام‌ها بودند، اما شرایط آن دوره، مهلت و مواعده‌های طولانی برای آن‌ها فراهم آورد.

به طور ضمنی، همه‌ی تدابیر کمکی آمریکا و اغلب، سازمان ملل، بی‌چون و چرا بر این اصل مفروض است که نظام سرمایه‌داری جهانی بهترین نظام است. فقط عیب و نقص‌های آن باید برای پیشرفت راندمان کل نظام اصلاح شود. با وجود این، انتقادات اساسی به این رویکرد وجود دارد. اکثر انتقادات بر ماهیت سیاسی انتخاب دریافت‌کنندگان و در واقع، غیر مؤثر بودن کمک‌ها در بهبود عمومی گرسنگی متمرکز است. احتمالاً هر کشور در صورت کمک کردن، وفاداری و حمایت سیاسی را جنبه‌ای از منفعت آن در نظر می‌گیرد. در ضمن قانون عمومی ۴۸۰، «بخش عمده به دلایل سیاسی به کشورهایی [اختصاص می‌یابد] که از نظر استراتژیکی مهم‌اند».

لپ و کالینز از برنامه‌های کمک‌رسانی ایالات متحده انتقاد می‌کنند، چون به کشورهایی که از لحاظ سیاسی وفادار و کمی ناگزیر به تحمل فقر هستند، بیش از حد توجه می‌کند، برای نمونه، در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۸۰، «از میان ۷۰

دولت مختلف که تقریباً ۳۴ میلیارد دلار از طریق کمک اقتصادی دو جانبه‌ی آمریکا دریافت می‌کردند، فقط ده کشور نیمی از کمک را دریافت کردند... اسرائیل و مصر روی هم تقریباً یک سوم آن را به دست آوردند».

اغلب این کمک‌ها از نظر سیاسی به استبدادهای سرکوبگر تعلق می‌گیرد: «در حالی که السالوادور رتبه‌ی سوم را در دریافت سرانه کمک اقتصادی آمریکا دارد، دولت آن از ساختارهای اقتصادی‌ای دفاع می‌کند که السالوادور را در بین آن پنج ملت که گرسنه‌ترین ملل آمریکای لاتین هستند، قرار داده است».

به طور مشابه، از غذا به عنوان یک سلاح استفاده می‌شود. هنگامی که کشورها سیاست‌هایی را اعمال می‌کنند که بر خلاف هدف‌های توسعه طلبانه‌ی ایالات متحده پیش می‌رود، تهدید به ممانعت از کمک صورت می‌گیرد یا آن تهدید اجرا می‌شود. شیلی آینده و نیکاراگوئه‌ی ساندینیست‌ها، دو کشوری بودند که نظامی اجتماعی برای تغذیه‌ی مستمندان ایجاد کردند و امکانات تغذیه‌ی آن‌ها را در آینده گسترش دادند. آمریکا کمک به هر دو کشور را قطع کرد.

انتقاد اساسی دوم از کمک غذایی ایالات متحده (و کمک‌های بین‌المللی) این است که به گونه‌ای غیر مؤثر مدیریت می‌شود. این کمک‌ها باز هم بر فرضیات غیر قابل تغییر اساسی نظام بازار سرمایه‌داری تکیه دارد. تنها اصلاحاتی قابل قبول است که سوددهی را معیاری از شایستگی برای کمک بدانند. در اغلب موارد، کمک به دست افراد مستحق نمی‌رسد. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، روستاها را مردان محلی (و تعداد کمی از زنان) قدرتمند اداره می‌کنند. لپ و کالینز در مثالی می‌گویند:

به برکت رشوه دادن به یک تکنیسین، در بنگلادش (استفاده از) یک پمپ آبیاری با همکاری کشاورزان فقیر به پایان رسید و به ثروتمندترین زمین دار دهکده اختصاص یافت. او از روی بخشندگی اجازه داد همسایگان در عوض دادن یک سوم محصول، از چاه جدید برای آبیاری استفاده کنند. ... اکنون زمین دار قادر به خرید تراکتور وارداتی است که مشاغل مورد نیاز برای خانواده‌های بدون زمین دهکده را به طور جدی از بین می‌برد.

حوزه‌ی دیگر غیر مؤثر بودن، شیوه‌ای است که در آن، کمک غذایی می‌تواند زیر قیمت تولیدکنندگان محلی باشد و بدین سان، آن‌ها را از تجارت خارج کند و این کار ممکن است فعالیت‌های تولیدی و کارآفرینی محلی را تضعیف کند. این امر لزوماً «کمکی مالی» است که مردم را وابسته می‌کند، مسئولیت دولت محلی را برای فراهم کردن تغییرات ساختاری که واقعاً کشور را از نظر تولید غذایی بی‌نیاز می‌کند، حذف می‌کند. به خاطر این که کمک به صورت وام است این کشورها اغلب باید تولید کشاورزی خود را در جهت محصولات صادراتی به کار بگیرند.

سوم این که کمک‌رسانی غذایی ایالات متحده ممکن است نامناسب یا برای تغییر ذائقه‌ی غذایی محلی باشد که موجب تغییر منابع غذایی بومی می‌شود. از آنجا که ایالات متحده اغلب از گندم استفاده کرده، اکنون بعضی تقاضاها

برای گندم، نشانه‌ای از غربی شدن است. در افریقا گندم خیلی کم می‌روید، در نتیجه تقاضا برای گندم وارداتی افزایش می‌یابد، در حالی که کشورهای زیادی در افریقا نمی‌توانند برای مردم به قدر کافی مواد غذایی اولیه فراهم کنند و هیچ مبادله‌ی خارجی برای خرید گندم ندارند.

تقریباً تا همین اواخر، شیرخشک (که ایالات متحده مازاد دارد) اغلب به عنوان کمک غذایی با کشتی به قاره افریقا فرستاده می‌شد. ناسازگاری با لاکتوز شایع در بیشتر افریقایی‌ها (و بسیاری از آسیایی‌ها) ناشناخته بود. از آنجا که این افراد فاقد آنزیم لاکتاز برای تجزیه‌ی لاکتوز هستند، از به هم خوردگی معده و اسهال حاصل از خوردن شیر رنج می‌برند. اغلب شیر بدون استفاده می‌ماند یا برای رفع و رجوع کردن است.

هند نمونه‌ای معروف از رویکرد اصلاح طلب لیبرال در از بین بردن گرسنگی ارائه می‌دهد که بر محدود کردن جمعیت و بهبود فناوریهای تولید غذا تمرکز می‌کند. بیست سال پیش، متفکران اجتماعی لیبرال آمریکایی از کنترل زاد و ولد به منزله‌ی راه حلی برای مشکل گرسنگی مردم هند حمایت می‌کردند. واقعاً جمعیت بسیار زیادی در هند وجود داشت. در آن زمان، تمهیدات زیادی صورت گرفت که در هندی‌ها برای محدود کردن زاد و ولد از طریق کنترل و عقیم‌سازی انگیزه ایجاد کنند. در روستاها رادیو و جوایز دیگری به صورت پاداش توزیع شد. برنامه‌های عقیم‌سازی اجباری به نقض حقوق بشر توجه زیادی نمی‌کنند.

حوزه‌ی دیگر اصلاحات لیبرال در هند، تلاش برای افزایش تولید غذا بوده است. هند یکی از مهم‌ترین نمونه‌های موفقیت در کشاورزی علمی را ارائه کرده است. بعد از سال ۱۹۶۵، «انقلاب سبز» یا انواع پربازده زاد و ولد ژنتیکی (HYV)، تولید غلات هند را دو برابر کرد. البته این غلات فقط در نواحی خاص، مانند پنجاب، هاریانا، و اوتار پرادش غربی پرورش یافتند. غلات بیشتر به شکل تولید گندم بود تا برنج و در افزایش محصول، جوار و باجرا، غذای عمده‌ی مردم فقیر هند موفقیتی به دست نیاوردند. مواد پتروشیمی که آن‌ها استفاده می‌کردند، منبعی افزوده شده در جهت متلاشی کردن محیط زیست بود.

به علاوه، به دلیل توزیع نادرست درآمد در هند و کمبود برنامه‌ی ملی تغذیه، «تقریباً نیمی از مردم فاقد درآمد لازم برای خرید غذای مقوی هستند»

دقیقاً در آن حوزه‌ای که انقلاب سبز موفق بوده است، ساختار مالکیت زمین دو-سوم جمعیتی را که برای تغذیه‌ی کافی، فقیر هستند، متوقف می‌کند.

در بیش‌تر کشورهای جهان در حال توسعه، وقتی مازادی تولید می‌شود، مالکان آن را به برنده‌ی مزایده می‌فروشند به این معنی که مالکان غلات حتی در زمان خشکسالی شدید، آن را صادر می‌کنند. اگر فقرا سرمایه‌ای برای خرید غلات نداشته باشند، در نظام سرمایه‌داری هیچ (امکان) استفاده‌ای برای آن‌ها نیست. به این دلیل، بسیاری از لیبرال‌ها تلاش می‌کنند برای کاهش گرسنگی، خواهان برنامه‌های استحقاقی شوند که مبتنی بر این فرض‌اند که هر فرد حق داشتن ضروریاتی چون هوا، آب، و غذا را دارد. این مشکل بدون دخالت در انگیزه سود به طور اساسی در نظام سرمایه‌داری به انجام می‌رسد. این گونه برنامه‌ها اغلب شغل‌های دولتی ایجاد می‌کند به طوری که مردم قادر به تهیه‌ی پول نقد برای خرید غذا هستند. هند این رویکرد را اتخاذ کرده است. تا زمانی که شغل‌ها در بخش دولتی هستند با سودهای بخش خصوصی رقابت نمی‌کنند.

حتی در اقتصاد مختلط، زیر نظر دولت ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه، که سهمیه‌ی کوپن‌ها فقط برای کالاهای اصلی (برنج، روغن، و نمک) است تولید و فروش کالاهای غذایی متنوع و لوکس‌تر را به بخش خصوصی واگذار می‌کنند. همان‌طور که جین درز و آمارتیا سن می‌نویسند: «حفظ حق تقریباً همیشه مستلزم نظام‌های مختلط است که شامل استفاده از وسایل متفاوت برای حمایت مستقیم و غیر مستقیم از همه‌ی گروه‌های آسیب‌پذیر است. تدارک اشتغال - شاید با دستمزدهای نقدی - همراه با مرخصی بی‌قید و شرط، در بسیاری از شرایط، احتمالاً یکی از مؤثرترین گزینه‌هاست».

تحلیلگران لیبرال برای خلاصی دراز مدت از گرسنگی پیش قدم شده‌اند. با وجود این، گرسنگی ادامه دارد. آن‌ها به دلیل تعهد به نظام سرمایه‌داری جهانی (هرچند «اصلاح شده») و خوش بینی همیشگی، پیوسته «اصلاحات» جدیدی پیشنهاد می‌کنند. جان ملور اقتصاددان ارشد پیشین در آژانس ایالات متحده برای توسعه‌ی بین‌المللی - که اکنون استاد دانشگاه کرنل است - برنامه‌ای برای فعالیت‌های دولتی انبوه (سالانه ۱۵ میلیارد دلار آمریکا) و سالانه ۵ میلیارد دلار آمریکا برای برنامه‌های تغذیه درخواست می‌کند. او از بانک جهانی و برنامه‌ی جهانی تغذیه خواست برای پیوستن به این تلاش پیشگام شوند.

او پول را برای صرف کردن در زیرساخت‌های روستایی می‌خواست که موجب «توسعه و مدرنیزاسیون» می‌شود. به منظور تحقق این امر، آن کشورها باید در زمینه‌ی غذا خودکفا شوند. از سوی دیگر، ملور، ماهیت اتوپیایی طرح خود را تشخیص می‌دهد. او می‌نویسد: «سیاست‌های کمک خارجی و تخصیص کمک‌های ملی در حال حاضر، بیش‌تر طرح‌های تخصیص کمک را تعیین کرده‌اند و به نظر می‌رسد غیر منطقی است انتظار داشته باشیم در آینده تحولات عمده‌ای رخ دهد».

به طور خلاصه، تحلیل‌ها و برنامه‌های لیبرال نامحدودند و غالباً با نیت خوب همراه هستند. با وجود این، لیبرال‌ها که سابقه‌ی آن‌ها که در کشورهایی مانند هند کاملاً اعمال شده، قابل توجه نیست. بدون تغییر نظام اقتصادی‌ای که قبلاً به وجود آمده است و ایجاد شرایط گرسنگی را ادامه می‌دهد، امید واقعی کمی برای پایان یافتن گرسنگی وجود دارد. فقط در کشورهایی که نظام سیاسی و اقتصادی متفاوتی وجود دارد، گرسنگی ریشه کن شده است.

رهنمودها و تحلیل‌های اقتصاد سیاسی نئومارکسیست غربی

به عنوان مقدمه باید روشن شود که تحلیل نئومارکسیست غربی از مشکل گرسنگی جهان، تحلیلی از دیدگاه جماهیر شوروی سابق یا بلوک شرق نیست. این تحلیل به «دولت سرمایه دار» یا جوامع «هماهنگ‌کننده» ی موجود در اروپای شرقی قبل از جنبش معاصر در جهت سرمایه‌داری، زیاد مربوط نمی‌شود.

در عوض، تحلیل نئومارکسیست غربی مدرن در سنت روشن‌فکرانه سهمیم است که به اشکال مختلف «جامعه‌شناسی انتقادی»، «دیالکتیکی، ماترنالیست، اقتصاد سیاسی»، «نظریه‌ی نظام‌های جهانی» یا «تحلیل رادیکال» نامیده شده است. همه‌ی این موارد مربوط به موقعیت روشن‌فکرانه‌ای می‌شود که در آن، فرد قبل از توجه به هنجارهای جامعه‌ی، عقاید، ارزش‌ها، و ایدئولوژی‌ها، به ساختارهای سیاسی در رابطه با اقتصاد توجه می‌کند. این چشم‌انداز می‌پذیرد که مهمترین وجوه نظام اجتماعی را باید در تحلیل کیفی اقتصاد یافت و نیز در آن شیوه‌ای که سیاست‌ها و ایدئولوژی عموماً از آن ناشی می‌شوند.

مارکسیست‌های غربی معمولاً منتقد اقتدارگرایی و عمل‌کردهای ضد دموکراتیک بسیاری از رژیم‌های به اصطلاح «سوسیالیست»، مانند اتحاد جماهیر پیشین بوده‌اند. در عین حال، این امر فقط در کشورهایی است که ادعای سوسیالیست بودن کرده‌اند و ما در آن‌ها تلاش‌های جدی مشاهده کرده‌ایم برای ایجاد آن ساختارهای اقتصادی که آغاز به جدایی از هنجار معاصر سرمایه‌داری جهانی می‌کنند.

در جهان در حال توسعه، فقط در کشورهای سوسیالیستی است که تلاش‌های مؤثری در جهت کاهش گرسنگی به عمل آمده است. از نظر سیاسی، این کشورها در طیفی واقع‌اند از دیکتاتوری تک حزبی و استبدادی چین تا دولت حزب کمونیستی در ایالت کرالای هندوستان که آزادانه انتخاب می‌شود و نوآور است. با این که مارکسیست‌های غربی ممکن است منتقد خصلت سیاسی بعضی از این دولت‌ها باشند، اما آن دولت‌ها موفقیت خود را در حل مسأله گرسنگی نتیجه‌ی ساختارهای اقتصادی‌ای می‌دانند که کشورهای سوسیالیست آن را نهادی کرده‌اند.

بر طبق این دیدگاه، نظام اقتصادی از دو قسمت الگوهای مالکیت و فناوری تشکیل می‌شود. در نظام سرمایه‌داری جهانی، الگوی مالکیت اصلی، الگوی نخبگان سرمایه‌داری خصوصی است که مالک اکثر وسایل تولید در جهان

هستند. کارگران (شامل کارگران کشاورز) نیروی کار خود را به آن‌ها به صورت مختلف می‌فروشند. سود انباشته شده در این فرآیند غالباً به سوی نخبگان هم در نیم کره شمالی توسعه یافته و هم در نیم کره جنوبی در حال توسعه جریان می‌یابد. هر دو گروه نخبگان در گرفتن ارزش اضافی از کارگران، بدون توجه به هزینه‌ی آن برای کشورها یا محیط زیست آن‌ها، منافع مشابهی دارند.

در این نظام جهانی، شرکت‌های انحصاری سرمایه دار، مالک بیش‌تر وسایل تولیدی مربوط به غذا هستند و آن‌ها را کنترل می‌کنند. این فناوری‌ها شامل زمین، ماشین‌الات کشاورزی مواد شیمیایی کشاورزی، بذر، و دانش است. این شرکت‌های انحصاری، تحقیقاتی درباره‌ی فناوری‌های سودآور آینده در زمینه‌ی تولید غذا انجام می‌دهند که برخلاف منافع آنهاست.

اقتصاددانان سیاسی با کمبود غذا از چشم‌انداز تاریخی مواجه می‌شوند که در آن، مشکل فقر غذایی و گرسنگی ریشه در استعمار دارد. بیش‌تر افراد بومی می‌دانند چگونه برای خود غذای کافی تولید کنند؛ گروه‌هایی که از بین نرفته‌اند.

قرن هجدهم شاهد سرمایه‌داران جدیدی بود که کره‌ی زمین را در بر گرفته بودند. بریتانیای کبیر، فرانسه، و اسپانیا مدعی بودند قسمت بزرگی از کره‌ی زمین، حق آنهاست. اگر چه این فرآیند از نظر ایدئولوژیکی با آوردن مسیحیت و تمدن غربی برای کفار توجیه شد، اما در حقیقت منافع بسیاری برای کارفرمایانی که در آن سرمایه‌گذاری می‌کردند، به همراه داشت. بعضی از منتقدان استعمار، طرف دار این گفته‌اند که مبلغان مذهبی انجیل را برای سرزمین‌های جدید آوردند و وقتی آن‌ها در میان بومیان بودند، آن‌ها زمین را داشتند و بومیان، انجیل را.

این چشم‌انداز سیاسی-اقتصادی، حکومت (یا دولت) را عموماً به صورت تسلیم در برابر تقاضاهای طبقه‌ی هدایت‌کننده (اقتصادی-اجتماعی) یعنی سرمایه‌دارها تعریف می‌کند. طبقات سرمایه‌دار هزینه‌ای فراهم می‌کنند برای مخارج انتخاب افرادی که معرف منافع آن‌ها هستند و دولت‌های خود را وادار به ایجاد مشروعیت و حمایت از مشارکت‌های خارجی آن‌ها می‌کنند.

این دموکراسی‌ها برای آن طراحی شده بودند که دموکراتیک به نظر برسند، اما در حقیقت، به نفع طبقات سرمایه دار عمل کردند. و اما در مورد جهان در حال توسعه، الگوی طرح کشت و زرع صادراتی غالباً حکم‌فرماست. برای نمونه، شکر، محصول عمده‌ای شد که از جزایر بریتانیایی کاراییب به بریتانیای کبیر وارد شد. این کار هم طبقه‌ی سرمایه‌دار را ثروتمند کرد و هم رژیم غذایی طبقه‌ی کارگر صنعتی بریتانیا را تضعیف کرد. دولت، بردگی را که سرمایه‌ی اولیه‌ی قدرت‌های امپراتوری اروپایی را از طریق تجارت سه جانبه‌ی شکر و برده فروشی ایجاد کرده بود، تحریم کرد.

قرن نوزدهم، در سرتاسر جهان در حال توسعه، مبارزات بسیاری برای استقلال سیاسی پدید آورد. این اقتصادهای معیشتی، قبلاً به صورت کشت و زرع صادراتی شناخته شده بودند و هرگز به سوی تولید اقتصاد معیشتی برنگشتند؛ در عوض، الگوهای مالکیت از استعمار به استعمار نوین تغییر یافت. به جای مدیران اجرایی بریتانیایی (مثلاً در هند) دولت‌های محلی، صرفاً از نظر اسمی حکومت می‌کردند، در حالی که شرکت‌های خصوصی خارجی، نخبگان محلی را به کار می‌گرفتند که به اقتصاد، مخصوصاً در بخش کشاورزی مسلط بودند. ملل امپرنالیستی به جای تولید غذا برای مردم محلی، اغلب از مدیران اجرایی محلی برای تولید محصولات صادراتی استفاده می‌کردند. چای (در هند) و شکر (در کارابیب) پیوسته برای فرآوری به ملل امپریالیستی برگردانده می‌شد. بدین سان تقسیم کاری به وجود آمد که تا به امروز، مشخصه‌ی روابط بین جهان توسعه یافته و در حال توسعه است. مواد خام (با سود کم‌تر) از کشورهای در حال توسعه می‌آمد و کشورهای توسعه یافته مواد خام را وارد و آن‌ها را فرآوری می‌کردند که در این فرآیند اخیر، سهم سود بیشتری به دست می‌آمد.

آندره گوندر فرانک این فرآیند را «توسعه‌ی عقب ماندگی» نامید که به موجب آن کشورهای توسعه یافته اساساً مانع پیشرفت بومی می‌شدند و کشورهای در حال توسعه را برای تولید مواد خام برای صادرات حفظ می‌کردند. در مواردی که محصولات غذایی به صورت محلی فرآوری می‌شوند، عموماً سهام‌داران شرکت‌های خارجی مالک شرکت‌های تولید این محصولات هستند، به طوری که منافع حاصل، به نخبگان سرمایه دار کشورهای توسعه یافته برگردانده می‌شود.

توسعه‌ی جدید قرن بیستم، رشد انحصار چندجانبه جهانی در محصولات غذایی بوده است: شرکت‌هایی از قبیل «کارگیل»، «غلات قاره‌ای» (هر دو آمریکایی) و «بانج» (آرژانتین)، «دریفوس» (فرانسه) و «آندره_گارناک» (سوئیس) تقریباً مالک تمام امتیاز انحصاری تجارت غلات ایالات متحده‌اند.

تشخیص الگویی فراگیر در برخورد استعماری کشورهای پیشرفته و الگوهای تولید غذای معیشتی بسیار مهم است. این الگو در نشریات مؤسسه‌ای برای سیاست توسعه‌ی غذا که قبلاً فرانس مور آپ و جوزف کالینز سرپرستی آن را به عهده داشتند، به طور گسترده‌تر بررسی شده است. در سال ۱۹۷۷، کتاب آن‌ها به نام اول غذا پیشرفت این طرح را کشور به کشور در سراسر جهان در حال توسعه نشان می‌دهد. به این تحلیل با عنوان پارادایم «لپ_کالینز» اشاره خواهیم کرد.

طبق این پارادایم، شرکت‌های انحصاری چند ملیتی وارد یک کشور در حال توسعه می‌شوند به منظور جست‌وجوی آنچه همه‌ی سرمایه‌داران به دنبال آن هستند: منافع زیاد. از آن‌جا که بخش عمده‌ی جهان در حال توسعه زیاد صنعتی

نیست، حوزه انتخابی مولد سود، بخش کشاورزی است. در صورتی که قبل از ورود شرکت‌های انحصاری چندجانبه، کشاورزان احتمالاً محصولات معیشتی را با موفقیت تولید و همیشه از آن تغذیه می‌کرده‌اند، اما اکنون، تازه‌واردها کنترل زمینی را به دست می‌گیرند که این محصولات در آن پرورش می‌یافت و در بهترین حالت، زمین را می‌خرند، ولی گاهی اوقات آن‌ها خیلی راحت تبهکاران محلی را برای کشتن یا جابه‌جا کردن مالکان به کار می‌گرفتند.

شرکت‌هایی که کنترل زمین را به دست می‌گیرند، هر چه باشند، از آنجا که هدف آن‌ها بازار جهانی است، تصمیم می‌گیرند هر محصول کشاورزی را که از فروش آن بیش‌ترین سود را در بازار جهانی به دست می‌آورند، پرورش بدهند که ممکن است گل برای اروپا، قهوه برای آمریکای شمالی، یا موز، توت‌فرنگی، شکر، روغن گیاهی، یا مرکبات باشد. غلات مهم‌ترین نیاز کشورهای پیشرفته برای تغذیه گاوهاست. گوشت گاو کشورهای در حال توسعه بخش مهمی از صنعت فست‌فود ایالات متحده است. به این دلیل که زمین در جهان در حال توسعه نسبتاً ارزان است، در نتیجه، دغدغه‌ی زیست محیطی کم است، اگر چه این مطلب در مورد کشاورزی سرمایه‌داری حقیقت دارد که مایل به تخریب زمین است.

در جهان در حال توسعه، از زمین حتی بیش‌تر بهره‌برداری شده است. در کاستاریکا که صادرکننده‌ی اصلی گوشت گاو به آمریکاست، زمین بیش از حد چرا می‌شود، بنابراین از نظر زیست محیطی نابود می‌شود، در نتیجه بسیاری از مدیران اجرایی و مالکان محلی جنگل‌های انبوه مناطق پرباران را از بین می‌برند و آن‌ها را تبدیل به چراگاه می‌کنند. جنگل‌های انبوه مناطق پرباران به طور بالقوه مقدار زیادی مواد دارویی دارد که هنوز باید بررسی شوند. آر. دبلیو فرانک و بی. اچ چیسین گزارش می‌دهند که یک-چهارم جنگل‌های مناطق پرباران آمریکای مرکزی تخریب شده‌اند و فقط نیم میلیون از چند میلیون گونه‌ی گیاهی آن نجات یافته‌اند. رابطه‌ی بین تخریب محیط زیست و محصولات غذایی، رابطه‌ای... مستقیم و نزدیک است. هرگاه محیط زیست رو به انحطاط برود و از منابع اصلی خود یا یکی از منابع بنیادی محروم شود، محیط زیست بخشی از بحران غذایی جهانی می‌شود و افرادی که در آنجا زندگی می‌کنند، قربانی می‌شوند.

تعداد کشاورزان اصلی، حتی از آن هم مایوس‌کننده‌تر است. هر جا که کشوری قبلاً کارگران روستایی ثابت داشته، اکنون جابه‌جا شده‌اند. البته کسانی که مانند روی زمین را انتخاب می‌کنند، معمولاً به استخدام شرکت‌هایی در می‌آیند که اکنون مالک زمین‌اند. از آنجا که آن‌ها دیگر غذای خود را تولید نمی‌کنند، باید این محصولات را که قبلاً خودشان تولید می‌کرده‌اند، بخرند. این شیوه آن‌ها را بیش‌تر بدهکار می‌کند. این یادآور نظام وام با اعمال شاقه بعد از سقوط برده داری در آمریکاست. عاقبت، کارگر جابه‌جا شده و کارگر باقی مانده، هر دو گرسنه می‌مانند. کارگران جابه‌جا شده به شکل گدا، روسپی، و دزد به شهرها می‌گریزند. آن کارگرانی که شرکت‌های کشاورزی سرمایه دار در ابعاد وسیع

استخدامشان می‌کنند، فقط مزد بخور و نمی‌ری می‌گیرند که اغلب حتی برای تغذیه‌ی خانواده‌شان کافی نیست و هرگاه بازار بین‌المللی ارزش تولید کشاورزی آن‌ها را کاهش دهد، به آواره‌هایی بی‌زمین تبدیل می‌شوند. این وقتی اتفاق می‌افتد که کیفیت خاک به دلیل استفاده از فناوری‌های کشاورزی کاهش پیدا کند که این وضع فقط با سود کوتاه مدت سازگار است.

پارادایم لپ_کالینز در سراسر جهان در حال توسعه صور مختلفی به خود می‌گیرد. محصولات کشاورزی گوناگون مستلزم شرایط متفاوت خاک هستند. گاهی اوقات برای حمایت از سرمایه‌داری، ساخت سیاسی کنترل می‌شود (مثلاً در شیلی بعد از آئنده و در نیکاراگوئه بعد از ساندینیست‌ها). گاهی کشاورزی به نیروی انسانی زیادی احتیاج دارد اما همچنان که لپ و کالینز می‌نویسند، تقریباً در هر کشوری از جهان در حال توسعه، یک پارادایم به کار گرفته می‌شود.

در این زمینه کمک غذایی و کمک مالی، تا حدی بیش‌تر با بدگمانی تلقی می‌شود. برخلاف موضع‌گیری لیبرال که کمک را بالقوه مفید می‌داند، تحلیلگران نئومارکسیست غربی به کمک غرب مشکوک‌اند. آن‌ها متذکر می‌شوند که دیون اقتصادی و سیاسی همراه با کمک می‌آیند. آن‌ها به شیوه‌ای اشاره می‌کنند که از طریق آن، نهادهایی مانند بانک جهانی از تلاش‌های کشاورزی حمایت می‌کنند که این با پارادایم لپ_کالینز درباره‌ی محصولات نقدی برای صادرات مطابقت می‌کند. این امر معمولاً در کشورهای در حال توسعه، وابستگی، فقر، و گرسنگی پدید می‌آورد.

رهنمودهای نئومارکسیست غربی مدرن متفاوت‌اند، اما آن‌ها عموماً به غذا، امنیت، و توانمندسازی توجه می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند مردم بتوانند با کمک مناسب و فناوری زیست محیطی سالم، برای امرار معاش خود غذا تولید کنند. آن‌ها خواستار توقف تخریب زیست‌محیط‌اند، مخصوصاً در جنگل‌های بارانی و نواحی نزدیک به صحرا. آن‌ها خواهان توسعه‌ی صنعت محلی به منظور تولید فرآورده‌های کشاورزی هستند. نئومارکسیست‌های غربی می‌خواهند که اگر محصولات نقدی تولید و به بازار جهانی فروخته می‌شوند، سود حاصل از آن، به جای فرستاده شدن به کشورهای توسعه یافته یا استفاده‌ی نخبگان کشورهای در حال توسعه از آن برای خوش‌گذرانی، در توسعه‌ی کشوری که محصولات در آن تولید می‌شود به کار برود.

دغدغه‌های زیست محیطی

سؤالات مهمی درباره شیوه‌ای که کاهش گرسنگی ممکن است محیط زیست را تخریب کند، مطرح شده است. به طور کلی، آلودگی، جهان در حال توسعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما مسأله این است که شخص براساس چه استانداردی در مورد کشورها در فرآیند توسعه قضاوت می‌کند؟ از این چشم‌انداز، جهان صنعتی شده‌ی سرمایه‌دار به شدت مقصر است. آلودگی شهرهای صنعتی غربی نخستین شرم‌آور است و امروزه همان طور که پی. آیدمودیا و اس

گول می‌نویسند: جمعیت غرب (که فقط ۱۶ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد و ۲۴ درصد زمین‌های مردمان جهان) تقریباً ۸۰ درصد از منابع جهان را مصرف می‌کنند. در حقیقت، یک آمریکایی شمالی معمولی در طول سال، نسبت به یک آفریقایی معمولی انرژی بیش‌تر برای تبدیل به کار مصرف می‌کند. علاوه بر این، برآورد می‌شود که کشورهای غربی مسئول تولید بالغ بر ۷۵ درصد آلودگی محیط زیست جهان هستند.

به علاوه، مردم بومی («توسعه نیافته») معمولاً از نظر غذایی بدون تخریب عمده‌ی محیط زیست، خودکفا بودند. در حقیقت، قبل از اختراع کودهای شیمیایی، مواد آفت کش و علف کش که از نفت خام به دست می‌آیند و استفاده از آن‌ها، بیشتر محصولات غذایی به صورت ارگانیک تولید می‌شد. مردم سنتی در افزایش محصولات از طریق چندکشتی، چرخش کشت، کشت مستلزم کار زیاد، کندن علف‌های هرز و درو متخصص بودند، کود ارگانیک بود و اکثراً الوده نمی‌کرد.

وی. اسمیل، پرسش‌هایی درباره‌ی انحطاط محیط زیست در نتیجه‌ی توسعه و پیشرفت در چین مطرح کرد. شکی وجود نداشت که چینی‌ها با استفاده از زغال سنگ قیردار و کودهای شیمیایی، آلودگی به وجود می‌آورند، اما استفاده از این مواد، فوق‌فعالیتهای کشاورزی خودکفای کشاورزی سنتی چینی قرار می‌گیرد. چنین فعالیت‌های گسترده‌ای با استفاده‌ی («با فرآوری اندک») از مدفوع انسان (خاک شب) و کودهای ارگانیک، آلودگی را بازیافت می‌کنند و کاهش می‌دهند. و تعهد چینی‌ها برای کشاورزی با نیروی انسانی زیاد این مفهوم را می‌رساند که کاشت، کندن علف‌های هرز، و درو با دست، به طور قابل توجهی کمتر منابع بی‌جان انرژی را مصرف می‌کنند. در کادر زیر، موقعیت کوبا مطرح شده است. آنچه مربوط به مسأله‌ی زیست‌محیطی است، پیشرفت کشورهای اخیراً صنعتی شده‌ی آسیاست: تایوان، کره‌ی جنوبی، سنگاپور، و هنگ کنگ. پیشرفت‌های نسبی اخیر آن‌ها نتیجه‌ی ترکیبی از یارانه‌ی زیاد ایالات متحده و نیز درگیری فعالانه‌ی دولت (مثل ژاپن) در حوزه‌ی اقتصادی - خیلی شبیه به سوسیالیسم - است. هر چند به خاطر تقاضاهای اخیر ایالات متحده مبنی بر این‌که به آن اجازه داده شود برنج مازاد این بازارها را زیر قیمت بفروشد، هنوز مشکلاتی در زمینه‌ی خودکفایی غذا وجود دارد. از لحاظ محیط زیست، این مدل سرمایه‌داری تحت هدایت دولت نیز آثار بدی داشته است. در تایوان، جنگل‌های پهن برگ دست‌نخورده که مخروطیان با رشدی سریع جای‌گزین آن‌ها می‌شوند، قربانی شده‌اند. امروزه تایوان جزء بالاترین مصرف‌کنندگان کودهای شیمیایی در هر اینچ مربع در جهان است.

کاربرد زیاد کود به اسیدی شدن خاک، فقدان روی، و کاهش حاصل خیزی خاک کمک می‌کند. استفاده‌ی بیش از حد از کود، سهم به‌سزایی در آلودگی آب دارد... [که] اثری ویران‌کننده بر آب‌های سطحی... [و] آب‌های زیرزمینی دارد که منبع آب نوشیدنی بسیاری از تاپوانی هاست.

کوبا

کوبا یک نمونه‌ی جالب است که آمریکا آن را به اتحاد با اروپای شرقی سوق داد. کوبایی‌ها به صورت بخشی از تقسیم کار سوسیالیستی، شکر و تنباکو پرورش دادند آن‌ها از یارانه‌ی نفت خود برای پوشش سنگین کود و سم دفع آفات استفاده می‌کردند. هر چند با سقوط بلوک سوسیالیست و حذف یارانه‌ی نفت، کوبا با ترکیبی از فناوری زیستی پیش رفته و سنتی، به کار فشرده‌ی کشاورزی زیست‌محیطی مبادرت کرد. به طور عمده، نیروی کار برای شخم زدن، حیوانات هستند. کندن علف‌های هرز نیازمند کار فشرده‌ای است و جامعه‌ی کوبا تقریباً همه چیز را از بطری‌های شیشه‌ای تا محصولات کاغذی بازیافت می‌کند.

این تخریب زیست‌محیطی مشخص بسیاری از کشورهای دیگری است که مسیر سرمایه‌داری را برای پیشرفت و توسعه دنبال می‌کنند. پارادایم لپ-کالینز به اشکال گوناگون، جزئیات تمایل به معدنی شدن به جای محافظت از خاک را شرح می‌دهد. پس شرکت‌های چندملیتی می‌توانند به طرف خاک‌های دیگر حرکت کنند و این مواد غذایی را که در ابتدا نابود شده‌اند و پر از آلودگی‌های سمی‌اند، رها کنند. بدون شک درست است که گویی همه‌ی پیشرفت‌ها متضمن برخی آسیب‌های زیست‌محیطی‌اند. بنابراین فرد نباید بر مسیر توسعه‌ی سوسیالیستی متمرکز شود و دیگر کشورهایی را که بیش‌تر یا به همان میزان آلودگی تولید می‌کنند، نادیده بگیرد.

گرسنگی در میان فراوانی: جهان توسعه یافته

اساس بحث گرسنگی در جهان صنعتی شده‌ی پیشرفته، تمایز بین بی‌چارگی و فقر (یا فقر مطلق و نسبی) است. بی‌چارگی (فقر مطلق) کمبود نیازمندی‌های اساسی زندگی را توصیف می‌کند، اما فقر مفهومی نسبی است و به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن، حداقل غذا در دسترس هست. غذا ممکن است در مقایسه با هنجارهای جامعه‌ای که در آن، این فقر وجود دارد، از نظر کیفی یا کمی مناسب نباشد. ممکن است زمینه‌ی اجتماعی-روان‌شناختی برای کسب غذا، متضمن مناسک غیر قابل قبول انحطاط باشد. «فقر» به نابرابری مربوط می‌شود. نسبت به آنچه طبیعی است، مردم در فقر، به طور معناداری کم‌تر دارند. موضوعی که در جوامع معاصر تازگی دارد، این است که فقر، این روزها در متن جامعه‌ای رخ می‌دهد که عملاً می‌توانسته غذای کافی برای همه فراهم کند.

به علاوه فقر می‌تواند برای افرادی که در جامعه فقیر نیستند، کارکردهای معینی داشته باشد. فقرا کارهای یدی انجام می‌دهند، کالاهای کهنه و آسیب‌دیده را می‌خرند، در ناهنجاری‌ها سپر بلا هستند و شغل‌هایی برای کادری از کارگران اجتماعی فراهم می‌کنند.

از موضع نظری، مالکان سرمایه‌دار و سهام‌داران از چیزی که مارکس آن را ذخیره‌ی ارتش بی‌کاران نامید، همیشه سود برده‌اند. وجود کسانی که به شغل نیاز دارند، افرادی را که از قبل در این شغل‌اند، مجبور می‌کند که دستمزدهای کم را بپذیرند. این امر سبب می‌شود مشاغل آن‌ها امنیت کم‌تری داشته باشد. بنابراین دولت‌های کشورهای سرمایه‌دار علی‌رغم گفته‌هایشان، مایل به پذیرش میزان معتناهی بی‌کاری هستند.

موازی با سه موضع من در مورد گرسنگی جهانی - محافظه‌کار، لیبرال و نئومارکسیست - سه موضع مشابه در مورد گرسنگی داخلی در جهان صنعتی شده‌ی سرمایه‌دار وجود دارد. موضع محافظه‌کار با نفی بی‌خانمانی و فقر واقعی مشخص می‌شود. در اوایل بحران جهانی، دولت‌های اکثر کشورهای پیشرفته سعی کردند فقر جدید را از طریق تلاش‌های خصوصی حل کنند. غذاخوری خیریه و نیکوکاری داوطلبانه و خصوصی در آن عصر رایج بود. وضعیت فقرا بیش‌تر مشکلاتی خصوصی به شمار می‌رفتند تا مسائل عمومی. در حال حاضر به عقیده‌ی جی. ریچرز:

دولت نسبت به مسأله‌ی گرسنگی، با انکار وجود گرسنگی، سهل‌انگاری در مسئولیت‌های عمومی و قانونی، و قرار دادن مشکلات هزینه‌های رفاهی در چارچوب کلاه‌برداری و سوء استفاده و سرزنش قربانی پاسخ داده است. [موضع دولت] ... عموماً انکار گرسنگی است. سیاست‌های آن، این است که مسأله را غیر سیاسی کند و متأسفانه گاهی جامعه داوطلبانه به این فرآیند کمک می‌کند.

از دیدگاه لیبرال، تناقضی اساسی وجود دارد بین بسیج داوطلبان کوشش برای تغذیه‌ی مستقیم و به کارگیری فشارهای سیاسی برای تغییر نظام سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته به شیوه‌ای که منابع نهادی برای حل مشکل گرسنگی داخلی و فقر پدید آورد. این بحران عظیم اولین چالش را در برابر این افسانه فراهم می‌آورد که همه‌ی مردم توانایی کار برای کسب درآمد کافی دارند تا غذای کافی و مناسب برای خود و خانواده فراهم کنند. و از دیدگاه لیبرال، باید به ناهنجاری اتفاقی گرسنگی در زمینه‌ای نزدیک شد که ساختارهای انگیزشی بنیادی صنعتی‌گرایی سرمایه‌داری را تضعیف نکند. بنابراین سازمان‌های رفاهی داوطلبانه و خصوصی و کلیساها که از غذاخوری‌های خیریه و صف‌های خیرات غذا حمایت مالی می‌کنند، اولین دفاع و پشتیبانی را بر ضد افزایش (نسبی) فقر و گرسنگی امکان‌پذیر می‌کنند.

اما سرانجام با ۲۵ درصد بیکاری در آمریکا، دولت ملی فرایند ساخت شبکه‌ی امنیت اجتماعی را آغاز کرد. «سیاست جدید» در آمریکا، شامل پروژه‌هایی می‌شود که در آن، دولت در آخرین مرحله استخدام‌کننده می‌شود. درآمد به دست

آمده از مشاغل خدمات عمومی («قانون عمومی ۳۲۰»)، امکان خرید غذا بدون تضعیف سوددهی بازار سرمایه‌داری را فراهم کرد. برنامه‌ی کمک غذایی (کوپن) به نیازمندان از طرف دولت دنبال شد. بعد از «کشف مجدد» فقر و گرسنگی در دهه‌ی ۱۹۶۰، آمریکا طرح تازه‌ای بنیاد نهاد که بخش‌هایی از شبکه‌ی امنیت اجتماعی را حذف کرد که از این توهم حمایت می‌کردند که فقر و گرسنگی (و بی‌خانمانی) پویایی اساسی نظام اجتماعی موجود نیستند.

نئومارکسیست‌های معاصر متذکر می‌شوند که در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تغییرات در اقتصاد صنعتی سرمایه‌داری پیشرفته متضمن ماشینی شدن و مهارت‌زدایی از بسیاری از مشاغل صنعتی شد که آن چیزی را که «فقر آمریکایی» نام گرفته است، ایجاد کرده است. با ماشینی شدن و مهارت‌زدایی از صنعت، کارگران اتحادیه که قبلاً حقوق کافی دریافت می‌کردند، اکنون مجبور به انجام شغل‌های خدماتی بی‌اهمیتی در بازار کار ثانوی و فاقد سود و امنیت می‌شدند. در آنجا آن‌ها با درآمد خیلی کم، فقرای جدید را تشکیل می‌دهند. صنعت فست فود نمونه‌ی خوبی است.

به علاوه، اقتصاد جهانی با کمک موافقت‌نامه‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA)، اجازه می‌دهد عملیات سازندگی به کشورهای در حال توسعه که دستمزد کارگر در آن‌ها به طور قابل توجهی پایین است، انتقال یابد.

همانند مراحل اولیه‌ی بحران بزرگ، بانک تغذیه و غذاخوری‌های خیریه برای کمک به گرسنگان داخلی وارد میدان شدند. در تمامی جهان صنعتی، نظام تغذیه‌ی مستقیم (نه حمایت مالی) به کار گرفته شده است. همان طور که ریچرز می‌نویسد: «در اواخر قرن بیستم، داستان گرسنگی در کانادای اواخر قرن بیست، مستقیماً به افزایش بانک‌های غذایی خیریه مربوط می‌شد، نهادی اولیه که کمک غذایی فوری برای نیازمندان فراهم می‌کرد.

کانادا تا سال ۱۹۹۱، ۲۹۲ بانک تغذیه داشت که «بیش از ۱۲۰۰ برنامه‌ی خواربار و ۵۸۰ برنامه‌ی غذایی در بیش از ۳۰۰ محله را تأمین می‌کرد». و همان طور که جی ویلسون می‌نویسد: «فکر می‌کنم که متأسفانه آینده‌ی بانک‌های تغذیه در استرالیا توسعه‌ی مداوم باشد».

در میان نئومارکسیست‌های غربی دوسویگی عمیقی در مورد نقش انجمن‌های داوطلبانه در کاهش مشکل اجتماعی گرسنگی در جامعه‌ی سرمایه‌داری مکانیزه و پیشرفته وجود دارد. علاوه بر مسائل «کندی اعمال خیریه» و ناکافی بودن غذای رایگان، از پرداختن به موضوع تغییر اجتماعی که برای شهروندان، حق تغذیه را تضمین می‌کند نیز اجتناب می‌کنند. با صرف انرژی برای فراهم کردن به طور مستقیم، بانک‌های تغذیه و غذاخوری‌های خیریه وظایفی را به عهده می‌گیرند که دولت آن‌ها را به عهده گرفته یا باید به عهده می‌گرفت. ریچرز درباره‌ی بانک‌های تغذیه می‌نویسد: «غیر از این که پاسخی فوری‌اند، موجب گسترش نهادی شده‌ی نظام رفاهی عمومی درهم شکسته می‌شوند» و «مسأله‌ی

گرسنگی را حل نمی‌کنند». مهم‌تر از همه، اندیشه‌های مربوط به واکنش‌های نظام غذایی جوامع توسعه یافته‌ی معاصر است. بر طبق نظر ریچرز، اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی که غذای جهان را تأمین می‌کند:

هدف واقعی، امنیت غذایی محلی است. این ضروریات و رای مسائل اصلاح امنیت اجتماعی و مستلزم طرح‌ریزی مجموعه جامع سیاست‌هایی است که بر تجدیدنظر در مورد استخدام کامل و حمایت از تجدید اقتصاد سبز... و توسعه‌ی خودکفایی غذایی و درک سیاست غذا به منزله‌ی ارتقای سلامتی متمرکز است. این امر نیازمند توسعه‌ی «از پایین به بالا» مشارکتی است که تحت تأثیر اصول و شیوه‌های توسعه‌ی اجتماع با هدف اولیه‌ی امنیت غذای محلی باشد.

نتیجه

در پایان باید بگوییم که محافظه‌کاران هم گرسنگی جهانی و هم گرسنگی داخلی صنعتی را طبیعی و تا حدی سودمند می‌بینند، همانند نظریه‌ی تطور که ناتوانان را کنار می‌گذارد و نیرومندان را پاداش می‌دهد. اگر افراد در جهان توسعه یافته، با امتیاز قابل توجهی آغاز کنند، دیگر به خاطر آن سرزنش نمی‌شوند.

موضع لیبرال اصلاح‌گرا و خیرخواهانه و به همان میزان، در خدمت خود است. موضع لیبرال تمایل دارد که جهان توسعه یافته دیگر خواه شود و پول و فناوری اجتماعی کافی فراهم کنند تا به گرسنگی پایان دهند، در عین این‌که کارایی ضروری سرمایه‌داری جهانی حفظ می‌شود. اما موضع لیبرال سهمی را که شرکت‌های فراملی سرمایه‌داری در عقب‌ماندگی و وابستگی دارند، نادیده می‌گیرد. کسانی که دنبال حداکثر سود هستند، برای انجام کار با دستمزد پایین به افراد گرسنه و نیازمند احتیاج دارند و این کارگران با دستمزد پایین مانند ارتش ذخیره‌ی، روی کارگران با حقوق بیشتر فشار می‌آورند بدون آن‌که به طور جدی میزان حقوق خود را زیر سؤال ببرند. شرکت‌های فراملی به زمین‌های جهان در حال توسعه نیاز دارند برای این‌که با هزینه‌ی کم در آن‌ها کشاورزی (یا حفاری) شود، جایی که لازم نیست به طور جدی ملاحظات زیست‌محیطی را در نظر گرفت. و آن‌ها به بسیاری از رژیم‌های دست‌نشانده و دیکتاتوری که آمریکا در سراسر جهان برای حفظ استثمار از آن‌ها حمایت می‌کند، نیاز دارند.

موضع نئومارکسیست غربی تنها موردی است که تحلیلی کافی از گرسنگی جهانی به دست می‌دهد. راه حل آن‌ها شامل بعضی انواع توسعه‌ی سوسیالیستی (که دولت آن‌ها را هدایت می‌کند) می‌شود که غذای همه‌ی شهروندان را پیش از آن‌که انباشت سرمایه‌ی لازم برای توسعه را به عهده بگیرد، تضمین می‌کند. چین، کوبا، سری‌لانکا، و دولت سوسیالیست دموکراتیک هندی کرالا طیفی از نمونه‌ها فراهم می‌کنند.

در جهان توسعه یافته کشورهای اسکاندیناوی می‌درخشند. این ثابت می‌کند که جهت‌گیری سوسیالیستی می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. همان‌طور که ریچز نتیجه می‌گیرد، «دولت‌های رفاه اسکاندیناویایی دموکراتیک اجتماعی نشان داده‌اند که لازم نیست گرسنگی وجود داشته باشد». حتی با درجاتی از سوسیالیسم، این سؤال آشکار باقی می‌ماند که آیا توسعه‌ی اقتصادی سریع می‌تواند بدون نادیده گرفتن محیط زیست تحقق یابد. اگر این مسأله نسبتاً زود حل نشود، ممکن است برای هر کسی امکان کمی برای توسعه‌ی آتی وجود داشته باشد.

خلاصه‌ی نکات اصلی

. گرسنگی جهانی در دنیایی وجود دارد که به قدر کافی برای هر کسی غذا تولید می‌کند.

. هر چند گرسنگی به صورت‌های متفاوت تعریف شده، می‌توان آن را با درجات کم غذایی شامل کمبود ویتامین، مواد معدنی، و پروتئین یا سوء تغذیه‌ی کالری مشخص کرد.

. گرسنگی جهانی از عدسی‌های مفهومی متفاوت، جلوه‌های گوناگونی دارد. محافظه‌کاران تمایل به تحمل یا حتی قبول گرسنگی جهان دارند. لیبرال‌ها می‌خواهند آن‌چه را که آن‌ها نهادهای اجتماعی اساساً سالم در نظر می‌گیرند، اصلاح کنند تا گرسنگی جهان را بهبود ببخشند. نئومارکسیست‌های غربی خواستار تغییر بنیادین جامعه هستند تا به طور موفقیت‌آمیز گرسنگی جهانی را از بین ببرند.

. اگر چه اخیراً کشورهای در حال توسعه بر محیط زیست تأثیر منفی می‌گذارند، آلودگی آن‌ها حتی نزدیک به آن‌چه جهان صنعتی شده‌ی پیشین تولید می‌کرد و همچنان تولید می‌کند، نیست.

. چه در کشورهای توسعه یافته‌ی اسکاندیناوی، چه در کشورهای در حال توسعه‌ی کوبا، کراالا، و چین، اولویت‌های سوسیالیستی امکان دست‌یابی به رژیم مناسبی از مواد غذایی اساسی را برای همه شهروندان فراهم کرده است.

غذای آینده: سیاست‌های غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی

مارک لارنس و جان جرمو

شرح مختصر

هزینه‌ها و منافع غذاهای کارکردی که ادعاهای سلامتی را به وجود می‌آورند، برای تولیدکنندگان مواد غذایی،

جامعه و افراد چه چیزهایی هستند؟

چه سیاست‌هایی باید برای مقررات و تدابیر غذایی اعمال شود؟

چه وظایفی برای بخش‌های خصوصی و عمومی از نظر ارزیابی و کنترل ادعاهای سلامتی مربوط به غذا

مناسب هستند؟

خورندگان غذا در آینده به صورت روزافزون با عرضه‌ی غذای پزشکی شده مواجه می‌شوند، محصولات غذایی جدیدی که به عنوان غذاهای افزاینده‌ی سلامتی یا بازدارنده‌ی بیماری به بازار عرضه می‌شوند، یعنی غذاهای معروف به غذاهای کارکردی. این فصل مجادلات مربوط به غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی را بازبینی می‌کند، مسائل را تجزیه و تحلیل می‌کند و فرضیات پدید آمده را به چالش می‌کشد و گزینه‌های حرکت به جلو را بررسی می‌کند. بحث غذاهای کارکردی مطالعه موردی ارزشمندی از سیاست عمومی در مورد غذا و سلامتی فراهم می‌آورد. این مطالعه از چشم‌اندازی جامعه‌شناختی، منعکس‌کننده‌ی آمیخته‌ای از منافع تولیدکنندگان مواد غذایی و دانشمندان علوم پزشکی در تلاش برای اعمال کنترل روی ترکیب و بازاریابی مواد غذایی است. در یک سطح گسترده‌تر سیاسی، مجادله در چارچوب شرایطی که با جهانی شدن تجارت غذا، کاهش هزینه‌ی بخش دولتی، و مقررات‌زدایی بازار مشخص شده صورت می‌گیرد. پزشکی شدن رو به فزونی عرضه‌ی غذا به عنوان دارنده‌ی مفاهیم اجتماعی مهم مورد بحث قرار می‌گیرد که مصرف‌کنندگان، متخصصان بهداشت و درمان، و مقامات دولتی باید از آن آگاه باشند.

مقدمه

به مثال‌های زیر توجه کنید:

دانشمندان عامل ضد پلاکی کشف کرده‌اند که ممکن است برای کمک به جلوگیری از فساد دندان، وارد

محصولات غذایی شود. اولین کاربرد آن، در صنعت شیرینی‌سازی است.

به اصطلاح «نوشیدنی‌های هوشمند» - با نام‌هایی چون «سوخت حافظه»، «برخیز و بدرخش» و «نیروزا»

- به صورت نوشابه‌های ویتامین‌های آنتی‌اکسیدان، امینواسیدها، و مواد معدنی به بازار عرضه شده است. که

تأثیراتی به وجود می‌آورد که دامنه‌شان از افزایش حافظه تا عمل کردن به عنوان یک اکسیر ضدپیری کشیده می‌شود.

نماینده‌ی خبر ساز یک شرکت حقوقی در یک حمله‌ی عمومی پرخاشگرانه، سیاست محتاطانه‌ی دولت ایالات متحده را در مورد ادعاهای سلامتی، مانند این توصیف کرد که جنگ بوسنی - هرزگوین را بازی‌ای «بچه‌گانه» در نظر بگیریم.

در آینده‌ی نزدیک، دانشمندان ادعا می‌کنند که «عنصر X» می‌تواند وارد هر غذایی شود که به تولیدکنندگان اجازه بدهد ادعا کنند «خوردن غذایی شامل X احتمال ابتلا به سرطان را کاهش خواهد داد».

به مدت هزار سال، مردم به دنبال غذای معجزه‌آسایی بوده‌اند که بتواند آن‌ها را سالم‌تر کند، عمل‌کرد را افزایش دهد، و در برابر بیماری مصونیت ایجاد کند. می‌گویند بقراط (۴۶۰ - ۳۶۰ ق.م) می‌گوید: «بگذارید غذا داروی شما و تنها داروی شما غذایتان باشد». در ماه‌های نخست زندگی، به استثنای شیر مادر، هیچ غذایی به تنهایی توانایی ارتقای سلامتی را ندارد. مثال‌های بالا نشان‌دهنده‌ی تلاش‌های تولیدکنندگان مواد غذایی برای پزشکی کردن عرضه‌ی غذاست. به این غذاهای هدفمند اسامی‌ای داده‌اند مانند «غذاهای دارویی»، «غذا داروها» یا غذاهای کارکردی. «غذاهای کارکردی» متداول‌ترین اصطلاحی است که در منابع تحقیقی به کار می‌رود، اگرچه هنوز فقدان وفاق در مورد تعریف آن به جا می‌ماند و این اصطلاح را سازمان‌های نظارتی به رسمیت نمی‌شناسند. به طور کلی، غذاهای کارکردی را آن محصولات غذایی توصیف می‌کنند که معمولاً منافی برای سلامتی دارند و رای فراهم آوردن مواد مغذی علمای پزشکی گمان می‌کنند فواید غذاهای کارکردی ممکن است با انواع مختلفی از فناوری‌های فرآوری و تولید اعطا شوند که عبارتند از:

غنی‌سازی برخی از محصولات غذایی با مواد مغذی خاص

با استفاده از گیاه داروها و ارگانسیم‌های خرد فعال

فنون مهندسی ژنتیک

غذاهای هدفمند جدید نیستند - تولید انتخابی و غنی‌سازی مواد غذایی مدت‌ها وجود داشته است و تابع مقررات دولتی جدی بوده است.

با این حال، پیچیدگی فزاینده‌ی زیست‌شناسی مولکولی و زیست فناوری در حال حاضر دانشمندان را قادر ساخته است با جزئیات قابل ملاحظه‌ای، خصلت‌های کارکردی غذا و تأثیر آن در بدن انسان را بررسی کنند. بعضی دانشمندان

پیشنهاد می‌کنند که دانش فزاینده‌ی ژنتیک درباره‌ی انسان، بیماری‌ها، و غذاها همراه با پیشرفت‌های فناوری غذا، ساخت غذاهای کارکردی برای پیشگیری و حتی درمان بیماری‌های فرد را ممکن خواهد ساخت.

برخی از صاحبان صنایع غذایی و تا حد کمتری، بعضی دانشمندان پژوهش پزشکی از قانون‌گذاران غذایی می‌خواهند اجازه‌ی استفاده از ادعاهای سلامتی در مورد محصولات غذایی را بدهند. چنین ادعاهایی در حال حاضر در بسیاری از کشورها ممنوع شده است. دلیل این ممنوعیت، اصل اساسی سلامت عمومی است، یعنی این که کل رژیم غذایی است که تعیین‌کننده‌ی سلامت است، نه محصولات غذایی خاص. عقل متعارف اذعان دارد که چیزی به عنوان غذای خوب یا بد، وجود ندارد، بلکه فقط رژیم‌های غذایی خوب یا بد وجود دارند. این ادعاهای سلامتی از مسائل بین‌المللی است با کشورهای زیادی که سیاست‌های مقررات غذایی خود را بازبینی می‌کنند. ادعاهای سلامتی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «هرگونه عرضه‌ای که بیان‌کننده، نشان‌دهنده یا متضمن رابطه‌ای باشد بین یک غذا یا ماده‌ی غذایی یا مواد دیگری که در غذا وجود دارد، با یک بیماری یا شرایط مربوط به سلامتی».

این موضوع یکی از پیچیده‌ترین و جنجالی‌ترین موضوعاتی است که قانون‌گذاران غذایی در سطح ملی و بین‌المللی با آن مواجه‌اند. مخالفان غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی اظهار می‌کنند که کل رژیم غذایی است که برای سلامتی مهم است، نه به اصطلاح روی کردهای «گلوله‌ی جادویی» که صاحبان صنایع را قادر به افراط در بازاریابی مبالغه، اساساً محو تمایز غذا و دارو، گمراه کردن مردم، و بهره‌برداری از اضطراب مصرف‌کننده می‌کند. برعکس، مخالفان این پیشرفت‌ها پاسخ می‌دهند که شاید غذاهای کارکردی هزینه‌ی مراقبت‌های سلامتی را کاهش دهد و این که ادعاهای سلامتی یک ابزار آموزشی تغذیه‌ی مشروع‌اند که به آن‌ها کمک خواهد کرد مصرف‌کنندگان را از منافع سلامتی تولیدات غذایی معینی آگاه کنند.

بحث غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی: ارتقا یا به خطر انداختن سلامت عمومی؟

انواع گوناگونی از مداخلات برای ارتقا سلامت عمومی لازم‌اند. به طور کلی، این مداخلات ممکن است در دو پارادایم گسترده‌ی سلامت مقوله‌بندی شود:

پارادایم ارتقای سلامت که به طور کلی هدفش ارتقای سلامت است.

پارادایم پزشکی که هدفش کاهش عوامل خطر و درمان بیماری افراد است.

قدرتمندترین عوامل تعیین‌کننده‌ی سلامت جوامع، شرایط فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی هستند که مردم در آن زندگی می‌کنند. جوامعی با پایگاه اقتصادی اجتماعی پایین‌تر از یک بار نامتناسب ناخوشی و بیماری رنج می‌برند. مداخلات برای ارتقای سلامت جوامع، نیازمند پرداختن به آن شرایط فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی زیربنایی‌اند که در آن،

سلامتی به وجود می‌آید. چنین مداخلاتی از نظر زمینه، مربوط به محیط زیست هستند که از انسجام و پایداری منابع زیست محیطی - که شامل عرضه مواد غذایی ضروری برای سلامتی - محافظت می‌کنند. برعکس، مداخلاتی که هدفشان جلوگیری از بیماری‌ها در افراد با توجه به عوامل خطر است، به بیماری‌هایی مربوط می‌شوند که بر تغییر رفتارهای سبک زندگی، شامل رفتار رژیم غذایی تمرکز می‌کنند. در این زمینه، غذا کالایی در نظر گرفته می‌شود که می‌توان آن را برای کمک به فرآیند اصلاح رژیم غذایی بهبود بخشید. خصلت‌های منتخب این پارادایم‌ها در مورد غذا و سلامتی در جدول پایین خلاصه می‌شود.

جدول خصلت‌های منتخب پارادایم‌های ارتقای سلامتی و پزشکی		
پارادایم پزشکی	پارادایم ارتقای سلامتی	
افراد	جامعه	محدوده
فقدان بیماری	منبعی مثبت برای زندگی	سلامت
محصولی برای کمک به جلوگیری یا درمان بیماری	پیش‌نیاز سلامتی	غذا
زیست‌شناسی و رفتار فردی	شرایط اقتصادی-اجتماعی	دلایل بیماری

در این جدول به وضوح، هر پارادایم را به منظور مقایسه‌ی ویژگی‌های کلیدی و تفاوت‌های برجسته، ساده می‌کند. در حالی که هر دو پارادایم با هم هستند و می‌توانند مکمل هم باشند، در عمل، پارادایم پزشکی هم مسلط بر سازمان است و هم به مراقبت از سلامتی می‌پردازد. برای مثال، پارادایم پزشکی بر درمان افراد تمرکز دارد، وقتی که از طریق تغییرات آسیب‌شناختی فردی مریض می‌شوند. پارادایم ارتقای سلامت بر تغییر محیط اجتماعی برای جلوگیری از بیمار شدن افراد تمرکز می‌کند. با این حال، پارادایم ارتقای سلامت، بدون منتقد نیست، آن‌هم با وجود تعدادی از نویسندگان که به فردگرایی ضمنی در غالب طرح‌های ارتقای سلامت اشاره می‌کنند که در عمل، بر ارائه‌ی پیام‌های آموزش سلامتی با هدف تغییر رفتار فردی متمرکز می‌شوند.

نتیجه‌گیری از شواهد علمی، از یک پارادایم به پارادایم دیگر می‌تواند مسأله ساز باشد و شاید انتظارات را به خطا افزایش دهد. برای مثال، در کاربرد یافته‌های تحقیقات پزشکی حاصل از آزمایش‌های روی افراد، برای پدید آوردن سیاست سلامت عمومی برای کل جامعه احتیاط لازم است. کاربرد همبستگی‌های ایجاد شده تحت زمینه‌های تجربی کنترل‌شده، در مورد «جهان واقعی» - که مردم رژیم‌های غذایی متنوعی مصرف می‌کنند و طیف وسیعی از رفتارهای سبک زندگی دیگری را اخذ می‌کنند - به وضوح می‌تواند در متغیرهای آزمودنی در یک موقعیت بالینی یا تجربی اختلال ایجاد کند. جعبه‌ی زیر درس آموزنده‌ای راجع به نتایج مثبت سلامتی مورد انتظار از غذاها کارکردی فراهم می‌آورد.

باید تأکید کرد که علم فی نفسه نیست که برخطاست، بلکه تفسیر نادرست و کاربرد نادرست تحقیق علمی است که غیر عامدانه آن چیزی که ایلچ آن را پزشکی شدن زندگی می‌داند، تسهیل می‌کند.

پسیلیوم: یک عنصر کارکردی؟

پسیلیوم منبعی بسیار غنی از فیبر قابل حل و به صورت عنصری در غلات صبحانه‌ای خاصی موجود بوده است. آزمون‌های تغذیه نشان داده است که غلات صبحانه‌ای بر پایه‌ی پسیلیوم، هنگام مصرف به عنوان بخشی از رژیم غذایی کم‌چربی، حدود ۹ درصد، میزان کلسترول را کاهش می‌دهد یکی از صاحبان صنایع غذایی از اداره‌ی غذا و داروی ایالات متحده (FDA) با توجه به رابطه‌ی بین پسیلیوم و بیماری عروق کرونر قلب (CHD) خواستار توجه به ادعاهای سلامتی فوق‌الذکر، شد «رژیم‌های غذایی کم‌چربی که غذاهایی با فیبر قابل حل پسیلیوم بالا دارند، ممکن است به پایین آوردن سطوح کلسترول خون که از جمله عوامل خطر برای بیماری قلبی‌اند، کمک کنند».

پرسش‌های منتج از این اطلاعات علمی و هر ادعای سلامتی ناشی از آن، عبارتند از:

۱ - چگونه این یافته‌ها به اکثریت مردم مربوط می‌شوند؟ آزمایش‌های تغذیه شامل مردان میان‌سالی بوده است که هائپرکلسترولامیک بودند (دارای میزان کلسترول بالا). آیا نتیجه‌ی این یافته‌ها برای مردان یا زنانی که کلسترول بالا ندارند، مناسب است؟ آیا مطلوب است کودکان را در معرض این محصولات قرار دهیم که ممکن است میزان کلسترول آن‌ها را کاهش دهد؟

۲- آیا باید ملاحظات خاصی را در نظر بگیریم؟ مطالعات گزارش می‌دهند که روزانه بین سه تا پنج وعده غلات صبحانه برای رسیدن به ۹ درصد کاهش در میزان کلسترول لازم است.

با وجود این مسائل حل نشده، FDA در اوایل سال ۱۹۹۸، ادعاهای سلامتی را که پسیلیوم را به کمک برای کاهش خطر ابتلا به CHD مرتبط می‌کرد، تصویب کرد.

غیر منطقی است که انتظار داشته باشیم، مداخلات فناورانه بتواند مشکلات اجتماعی پیچیده را «حل کند». در عوض، مناسب‌تر است که انتظارات راجع به غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی در زمینه‌ای قرار بگیرند که در آن ایجاد شده بوده‌اند: در زمینه‌ی تأثیرات بالقوه روی افراد معین.

اثبات علمی موفقیت ادعاهای سلامتی و غذاهای کارکردی ضروری خواهد بود. اثبات همواره در درون زمینه‌ی تحقیقی پزشکی اجرا می‌شود که در آن، یافته‌ها به عوامل خطر در افراد مربوط می‌شوند که از اندازه‌گیری تأثیر آن بر سلامت عمومی در سطح وسیع‌تر متمایز است. این تحلیل، ادعاهای سلامتی راجع به غذاهای کارکردی را در یک پارادایم پزشکی قرار می‌دهد.

پزشکی شدن غذا و سلامت‌گرایی

پیتر کنراد (۱۹۹۲) پزشکی شدن را فرآیند پذیرفتن اصطلاحات پزشکی و درمان برای مشکلات اجتماعی و غیر پزشکی تعریف می‌کند. پارادایم پزشکی (که در بالا مشخص شد) لزوماً فردگرایانه نیست، اما در عرصه‌ی آموزش سلامتی، این فردگرایی با ایدئولوژی لیبرالیسم اقتصادی ترکیب می‌شود که می‌پذیرد تنها چیزی که لازم است، دادن یک پیام آموزشی سلامتی است - این که سبک زندگی تغییر کند یا نه، بستگی به انتخاب فردی دارد. یک رویکرد بدیل برای تأکید بر ریسک‌پذیری فردی، تغییر ساختار اجتماعی خواهد بود که موجب «خطر رفتار تحمیل‌کننده» می‌شود. برای مثال، می‌توان مقررات مربوط به تبلیغ و موازین تولید حداقلی چربی در غذا - شامل الزامات برچسب زنی که ابهام برچسب‌هایی مانند «سبک»، «کم‌چربی»، «فاقد کلسترول» را از میان برمی‌دارد - مطرح کرد. چنین رویکردی به سلامت عمومی که مبتنی بر جمعیت است، احتمالاً تأثیر بیشتری بر سلامت فردی می‌گذارد تا تمرکز صرف بر آموزش سلامت.

پیام ضمنی دیگر رویکرد آموزشی - موضع مؤثر «خریدار آگاه» - چیزی است که ریچارد کرافورد (۱۹۸۰) سلامت‌گرایی می‌نامد. سلامت‌گرایی به این عقیده مربوط می‌شود که حفظ و کسب سلامتی نخستین ارزش‌های انسانی‌اند. آن اصل فلسفی کلیدی که ساخت سلامت‌گرایی است، خود مسئولیت‌پذیری است. چنین باوری بر پایه یک «مصرف‌کننده‌ی سلامت» آرمانی است که آگاهانه با تغییر انتخاب‌های سبک زندگی فردی به پیام‌های آموزش سلامتی پاسخ می‌دهد که در این مورد، انتخاب‌ها به مصرف مواد غذایی مربوط می‌شود. چنین مفهوم‌سازی‌ای به دستکاری «انتخاب‌ها یا موانع اعمال انتخاب» از قبیل نابرابری‌های اجتماعی که گروه‌های حاشیه‌ای از آن رنج می‌برند، مربوط نمی‌شود (به ویژه به خاطر این که غذاهای کارکردی احتمالاً به صورت کالاهای گران بها بازاریابی می‌شوند، بنابراین کالاهای گران قیمت، دسترسی گروه‌های اجتماعی اقتصادی پایین را محدود می‌کند).

پزشکی کردن غذا متضمن در نظر گرفتن غذا به عنوان یک دارو با خاصیت‌های درمانی است که توانایی پیشگیری از بیماری را دارد. چنین دیدگاهی حاکی از رویکردی تقلیل‌گرا و آسیب‌شناختی به ارتقای سلامتی و مصرف مواد غذایی است. نتیجه‌ی احتمالی این است که فرد به خاطر هر بیماری مرتبط با رژیم غذایی سرزنش خواهد شد، زیرا شیوه‌ی

پیشگیری «به سادگی» تبدیل به موضوع انتخاب‌های مصرف صرف غذا می‌شود. دل مشغولی با مصرف غذاهای فردی به جهت منافع آن برای سلامتی فرضی آن‌ها این حقیقت را نادیده می‌گیرد که بیماری - علت، چند عاملی و حاصل تأثیرات وسیع‌تر اجتماعی است. بنابراین ادعاهای کلی در زمینه‌ی منافع سلامتی حاصل از مصرف غذاهای کارکردی بی‌معنی‌اند و با تأکید بیش از حد روی عوامل خطر رژیم غذایی، به بهای نادیده‌گرفتن بقیه، پیام گمراه‌کننده‌ای ارائه می‌دهند (برای مثال کشیدن سیگار و فشار خون هم در کنار رژیم غذایی از عوامل خطر ابتلا به بیماری قلبی به شمار می‌آیند).

ادعاهای غذای کارکردی ممکن است الگوهای مصرفی غذای مردم را تحریف کند و به غذاهایی امتیاز بدهد که ادعای سلامت دارند و تنوع رژیم‌های غذایی عمومی را کاهش دهد و بدین سان جیره‌ی غذایی را تحریف کند. وجوه متعددی از رابطه‌ی بین غذا و سلامتی هست که ناشناخته باقی مانده است. زود است که پیش‌بینی تأثیر سلامتی عمومی حاصل از تغییرات جدید در ترکیب یا ساختار عرضه‌ی غذایی را شروع کنیم. تقلیل دادن تحلیل تغذیه‌ای به غذاهای منحصر به فرد یا مواد غذایی و به نتایج واحد، مسأله ساز است، هنگامی که رواج یافتن یک مداخله می‌تواند تأثیرات عمیق‌تر و گسترده‌تری به ویژه از طریق به هم زدن متابولیسم غذایی ایجاد کند. برای مثال، کنش متقابل موادمغذی ممکن است بر دست‌رسی زیستی آن‌ها تأثیر بگذارد، مثل وقتی که مصرف کلسیم بیش از حد مانع جذب آهن می‌شود.

شیوه‌های ارزیابی خطر متعارف برای مواد تشکیل‌دهنده و محصولات جدید به طور کلی به چارچوب‌های کوتاه‌مدتی محدود می‌شوند و به اجزای سازنده یا محصول به تنهایی توجه می‌کنند. اطلاعات جامع درباره‌ی تأثیر گسترده‌تر محصولات بر سلامت عمومی، در ترکیب با غذاهای دیگر و در دوره‌های زمان طولانی ضروری است - به خصوص تحقیق درباره‌ی مصرف‌کننده که چگونگی واکنش مردم به غذاهای کارکردی را تعیین می‌کند. بنابراین رواج یافتن یک مداخله در سلامتی بدون شناخت تأثیر احتمالی آن روی رفتار رژیم غذایی و مصرف غذایی، عجولانه است.

فرضیه‌ای ضمنی در مورد برنامه‌های ادعاهای سلامتی و غذاهای کارکردی این است که عرضه‌ی غذا باید بر زمینه‌های سلامت عمومی در [فضای پارادایم پزشکی] معین شود. این فرض خودش مبتنی بر یک سری فرضیات دیگر است، از جمله اینکه:

سری فرضیات دیگر است از جمله این که

- عرضه‌ی غذایی فعلی به طریقی ناقص است.
- رژیم‌های غذایی کافی نیستند.
- «اصلاح فناوریانه» مشکل را حل خواهد کرد.

ویژگی های منتخب سناریوهای بالقوه مربوط به ادعاهای سلامتی و غذاهای کارکردی

بهترین حالت (برد- برد)	بدترین حالت (تغذیه اصلاح سریع)
ارتقای فهم و اطمینان مصرف کننده از موجودی غذایی	تشدید اختلال، اضطراب، و بدگمانی در مورد موجودی غذایی
غذای ارتقایافته درون کل رژیم غذایی به عنوان منبعی برای ارتقای سلامتی	رژیم غذایی تجزیه می شود برای اینکه به صورت غذاهایی خاص و غذاهای هدفمند برای دفع بیماری های خاص تلقی شوند (غذا خوردن تدافعی)
فرصت هایی برای تحقیق در مورد محصولات نو و توسعه آنها	یک مسابقه ی قدرت در زمینه ی ادعاها و غنی سازی های بی حساب و کتاب بین صاحبان صنایع
روشن کردن مقررات	ابهام مقررات
اجرای قدرتمند	افزایش سوءاستفاده ی نظارتی
فرصت های زیاد برای آموزش، کنترل، و ارزیابی تغذیه	چیرگی برخی از سهام داران بزرگ بر محیط اطلاعاتی، به همراه سرمایه های دولتی که معطوف به جبران پیام های تحریف شده می شوند.

نتیجه

برنامه ی ادعاهای سلامتی و غذاهای کارکردی مطالعه ی موردی ارزشمندی از فرایند سیاست عمومی در مورد غذا و سلامتی فراهم می آورد. این که رابطه ی بین غذا و سلامت عمومی چگونه تعریف می شود و چه کسی برای اطلاع رسانی به مصرف کنندگان در موقعیت بهتری قرار دارد، پرسش های اخلاقی ای هستند که پیرامون این بحث سیاست عمومی طرح شده اند. در یک سطح فنی، بحث به مناسب بودن استفاده از اطلاعات تحقیقات پزشکی مربوط می شود که بیشتر مواقع از آزمایش های روی افراد به دست می آید تا سیاست سلامت عمومی مورد نظر جامعه را به طور کلی تغییر دهد. در اینجا دغدغه این است که آیا غذا به منزله ی صورتی از مداخله ی فناورانه می تواند مشکلات سلامتی را که اساساً به صورت اجتماعی به وجود می آیند، حل کند در سطحی اساسی تر، برنامه ها جزئی از اقتصاد سیاسی غذا هستند که در آن، موجودی غذا از یک منبع سلامت عمومی به یک کالای تجاری ارزشمند در فضای سیاسی مقررات زدایی و کاهش هزینه بخش دولتی تبدیل می شود.

جدال عمده‌ای وجود دارد در مورد نیاز برای تغییر این سیاست عمومی، ماهیت و کیفیت شواهد، این که چه کسی تغییر ایجاد می‌کند، به خاطر منفعت چه کسی، و به طور کلی نتایج برای افراد و جامعه چه خواهد بود. تحلیل در این فصل نشان می‌دهد که شواهد تجربی و نظری برای تداوم این بحث که ادعاهای سلامتی و غذاهای کارکردی به طور قابل توجهی یا عادلانه‌ای سلامت عمومی را ارتقا می‌بخشند یا این که هزینه‌های مراقبت سلامتی را کاهش خواهند داد، وجود ندارد. پارادایم پزشکی که تغییر درون آن جست و جو می‌شود، اساساً برای تأثیرگذاری بر نتایج سلامتی در سطح کل جمعیت نامناسب است. در عوض، ممکن است منافع بالقوه‌ای برای افراد معین وجود داشته‌باشد، به ویژه افرادی با مهارت‌ها و منابع کافی برای این که بتوانند محصولات غذای کارکردی بالقوه را به نحو مناسبی در رژیم‌های غذایی خود بگنجانند. مهم‌ترین، پایدارترین، و عادلانه‌ترین منافع سلامتی برای مردم کلاً از نوآوری‌هایی حاصل می‌شود که بر آن شرایط اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی تمرکز می‌کند که سلامت عمومی در چارچوب آن ایجاد می‌شود.

خلاصه نکات مهم

- غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی ابتکاراتی تکمیلی هستند که به دنبال ارتقای خواص بالقوه‌ی محصولات غذایی خاص در افزایش سلامتی یا پیش‌گیری از بیماری‌اند. در حال حاضر هیچ گونه تعریف قابل قبول عامی از غذاهای کارکردی وجود ندارد. تحلیل متعارف غذا و سلامت می‌گوید که کل رژیم غذایی برای سلامتی مهم است و محصولات خاصی که تأثیر مستقیم بر سلامتی دارند، داروها هستند.
- استدلال‌های علمی که از منفعت سلامت عمومی بالقوه‌ای برای غذاهای کارکردی حمایت می‌کنند، در پارادایم پزشکی بیان می‌شوند که در آن، یافته‌های تحقیق پزشکی برای بحث درباره‌ی تصمیمات سیاست سلامت عمومی به کار می‌روند.
- برنامه‌ی غذاهای کارکردی و ادعاهای سلامتی جزء مهمی از تجاری شدن مواد غذایی است. سیاست تصمیمات مربوط به این برنامه تأثیر به‌سزایی بر اجزای سازنده و برچسب محصولات غذایی خواهد داشت. سهام‌داران پیشینی می‌کنند که غذاهای کارکردی سودمند، و محصولاتی با ارزش افزوده خواهند بود.
- محیط تصمیم‌گیرنده برای سیاست مقررات غذایی تحت تأثیر توسعه‌ی اقتصاد سیاسی غذا قرار می‌گیرد این چارچوب سیاسی با تمایل به حداکثر استفاده از فرصت‌های حاصل از جهانی شدن تجارت غذا مشخص می‌شود که اهداف مقررات‌زدایی را دنبال می‌کند و هزینه‌های بخش عمومی را کاهش می‌دهد.
- غذا یک منبع سلامت عمومی اساسی برای جامعه است. شواهدی وجود ندارد که حاکی از آن باشد که ادعاهای سلامتی و غذاهای کارکردی بالقوه به طور قابل توجه، پایدار، یا عادلانه‌ای سطح سلامتی را ارتقا

می دهند یا هزینه های مراقبت از سلامتی را در سطح وسیع جامعه کاهش می دهند. در عوض، ممکن است آن ها منافع بالقوه ای به بعضی افراد ارائه کنند. به طور کلی مهم ترین، پایدارترین و عادلانه ترین منافع سلامتی برای مردم از ابتکار عمل هایی نشأت خواهد گرفت که بر شرایط زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی متمرکز می شوند که در آن سلامت عمومی ایجاد می شود.

غذا و کهن‌سالی

وم الکس مک اینتاش و کارن اس. کوبنا

شرح مختصر

- چرا افراد سالمند در خطر گرسنگی و تغذیه‌ی ضعیف هستند؟
- انزوا و استرس اجتماعی چه نقشی در تغذیه سالمندان ایفا می‌کنند؟
- چگونه روابط اجتماعی خطر گرسنگی و تغذیه نامناسب را در میان سالمندان کاهش می‌دهد؟

سالمندان گروهی در نظر گرفته می‌شوند که در معرض خطر زیاد ناامنی غذا، گرسنگی و تغذیه‌ی ضعیف هستند. آن‌ها به طور خاصی آسیب پذیرند، زیرا مستعد آن هستند که منابع اجتماعی - اقتصادی کمتری داشته باشند، برای انزوا، ناتوانی و استرس هم آماده‌ترند. این مشکلات در میان سالمندانی که اعضای اقلیت‌های قومی هستند، شایع‌تر هم هست. به علاوه، کشورهای زیادی، از جمله ایالات متحده آمریکا، بودجه‌ی برنامه‌های کمک غذایی مانند کوپن‌های خرید غذا و ارائه‌ی غذاهای خاص کهن سالان را کاهش داده‌اند. خیریه‌های خصوصی برای جبران این کاهش‌ها ناتوان شده‌اند. با این حال، بسیاری از سال‌خورده‌گان قادرند فقدان منابع و انزوای جسمانی خود را از طریق شبکه‌های اجتماعی خودشان جبران کنند. سالمندانی که تنها زندگی می‌کنند، ممکن است معاشرت زمان غذا را بین دوستان و همسایگان بجویند به علاوه، خویشاوندان و همسایگان به بسیاری از سالمندان ناتوان در خرید و آشپزی کمک ارائه می‌دهند.

مقدمه

افراد سالمند به دلایل متعدد، گروه مهمی برای مطالعه‌ی جامعه‌شناختی هستند. نخست این که سالمندان نشان‌دهنده‌ی یکی از دسته‌هایی‌اند که سریع‌ترین رشد جمعیت را در کشورهای توسعه یافته دارند. جمعیت اکثر کشورهای توسعه یافته دارد پیر می‌شود. تعداد افراد ۶۵ ساله و مسن‌تر به برکت رژیم‌های غذایی بهتر و نیز سلامت و مراقبت سلامت بهتر پیش‌بینی می‌شود که در ۲۵ سال آینده دو برابر شوند. رشد جمعیت مسن‌تر و نیازهای روزافزون آن‌ها بر تمام وجوه جامعه تأثیر خواهد گذاشت.

دوم این که به خاطر تعهدات فرزندانی که قوانین، سنت‌ها و هنجارهای امروزی از آن حمایت می‌کند، افراد کهن سال معرف گروهی هستند که برآوردن نیازهایشان همچنان مسئولیت خانواده‌ها و دولت است. با این حال، با این عمر طولانی که افراد سالمند دارند و محدودیت‌های مالی و زمانی که باری بر دوش خانواده‌ها و برنامه‌های دولت می‌گذارد، توانایی تداوم پاسخگویی به این تعهدات، اندکی محل تردید است.

سوم این که سن یک دسته‌ی اجتماعی است و به پایگاه و نقش مربوط می‌شود که به منزله‌ی دو مفهوم اساسی‌تر جامعه‌شناختی جامعه‌شناسی به کار می‌رود. نقش‌های نمونه‌ای شامل بیمار، پزشک، مادر بزرگ و دختر می‌شوند. سن نقش را «مستقل از توانایی‌ها و ترجیحات نقش کنونی تعیین می‌کند. پایگاه نشان می‌دهد منزلت یا احترام به افرادی که آن موقعیت‌های اجتماعی را دارند اعطا می‌شود. همانند نقش‌ها، احترامی که چنین فردی برای اجرای یک نقش دریافت می‌کند، تا حدی مستقل از عمل کرد واقعی است؛ صرف داشتن موقعیت، خود مقدار مشخصی از منزلت را می‌دهد. «سن»، «کهن‌سالی»، «مسن‌تر» همه کلماتی با معانی زیستی انگاشته شده هستند، با این که هر یک از نظر اجتماعی، مقوله‌ی اجتماعی تعریف شده‌ای را نشان می‌دهند. در حقیقت، بسیاری از آنچه به منزله‌ی خرد زیستی در تعریف افراد مسن پذیرفته می‌شود، از نظر اجتماعی بیش‌تر از باورها و هنجارهای پدید آمده نشأت می‌گیرد. به علاوه، از آنجا که سن یک مقوله‌ی اجتماعی است، شامل یک جزء ارزش‌گذار است. عبارات «سن»، «کهن‌سالی»، «مسن‌تر» همگی به انظارت منفی در مورد توانایی‌ها، کیفیت زندگی و مانند این‌ها مربوط می‌شوند. همچنین کهن‌سالی یک فرآیند نزول پایگاه اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، این از نظر زیستی نوعی تحرک نزولی به شمار می‌رود. این امر تا حدی صحیح است. بسیاری از سالمندان وقتی که پیر می‌شوند، کاهش در سلامت خود تجربه می‌کنند و بسیاری از آن‌ها در شکل حقوق بازنشستگی با کاهش درآمد مواجه می‌شوند. اما کهن‌سالی به دلیل روابط آن با آن چه در حال حاضر یکی از مطلوب‌ترین پایگاه‌ها در جامعه‌ی غربی است، یعنی جوانی نیز یک پایگاه منفی است. شواهد قابل ملاحظه‌ای وجود دارد مبنی بر این که افراد سالمند تبعیض سنی یا پیش‌دوری و تبعیض بر پایه‌ی سن را تجربه می‌کنند.

به دلیل افزایش اندازه‌ی جمعیت کهن سال و شرایط اقتصادی دشواری که بسیاری از افراد سالمند با آن مواجهند، جامعه‌شناسان و متخصصان تغذیه توجه خود را به عادات غذایی و سلامت یا وضعیت تغذیه‌ای افراد مسن معطوف کرده‌اند. چند موضوع مهم از این مطالعات پدید آمده است.

اولین موضوع پایگاه اجتماعی اقتصادی (SES) است. عموماً اعتقاد دارند که منابع نامناسب دلیل ناامنی غذایی و خطر سوء تغذیه هستند.

موضوع دوم انزوای اجتماعی است. جدایی از دیگران، محروم کردن فرد از کمک، مصاحبت و انگیزه برای مراقبت از خود تصور می‌شود.

موضوع سوم حالت عکس انزوا را نشان می‌دهد: انسجام اجتماعی و حمایت اجتماعی. تعدد پیوستگی‌ها با دیگران نه تنها ارتباط با انسان‌های دیگر را افزایش می‌دهد، بلکه مصاحبت و دسترسی به منابعی مانند حمل و نقل یا کمک در پخت‌وپز را تضمین می‌کند. با این حال، بحثی به وجود آمده است پیرامون میزان اهمیت پیوستگی‌های اجتماعی،

تدارک واقعی کمک و برآورد ذهنی آن کمک. برخی عقیده دارند که ماهیت شبکه اجتماعی پیامدهای بیش‌تری برای افراد مسن دارد تا کمکی که این شبکه‌ها فراهم می‌کنند؛ دیگران استدلال کرده‌اند که مهم‌ترین تأثیر کمک از دیگران در آن نهفته است که چگونه دریافت‌کنندگان آن را درک کرده‌اند.

چهارمین و جدیدترین موضوع که در جامعه‌شناسی آثار مربوط به تغذیه شکل می‌گیرد، رویدادهای زندگی استرس‌زاست. همه‌ی انسان‌ها در معرض تغییر قرار می‌گیرند؛ بعضی از این تغییرات نگران‌کننده و مختل‌کننده‌اند. سالمندان از چنین حوادثی مصون نیستند. و به احتمال زیاد، حوادثی چون مرگ یک عزیز را تجربه می‌کنند. چنین عوامل استرس‌زایی تأثیر منفی بر سلامت، از جمله بر وضعیت تغذیه دارند. در اینجا بحث بر این متمرکز می‌شود که آیا بعضی عوامل استرس‌زا نسبت به بقیه، اثر زیان‌بارتری دارند و آیا برخی افراد برای مقابله با تغییرات منفی زندگی مجهزتر از دیگران‌اند. دیگران می‌توانند با کمک شبکه‌های حمایت اجتماعی خودشان از عهده‌ی کارهایشان برآیند. چنین کمکی برای نوع دیگری از بحران وارد بازی می‌شود که بسیاری از سالمندان با آن مواجه می‌شوند: توانایی کارکردی کاهش یافته.

معلولیت، آثار، و پاسخ‌های اجتماعی به آن، موضوع پنجم است. زمانی که مردم پیر می‌شوند، احتمال ابتلا به یک یا چند بیماری مزمن افزایش می‌یابد و تعدادی از این بیماری‌ها عوارضی جانبی دارند که تحرک یا برخی وجوه دیگر عملکرد بدن را محدود می‌کنند. از این گذشته، بعضی سالمندان با تلاش‌های خود قادرند از عهده‌ی این تهدیدهایی که متوجه استقلالشان است، برآیند. مراقبت از خود شامل آن دسته از تغییرات است که افراد آن‌ها را به منزله‌ی وسیله‌ای برای بهبود سلامت و مقابله با علائم بیماری انتخاب می‌کنند. این شامل تغییراتی در رژیم غذایی و ورزش می‌شود. با این حال، محدودیت‌های خاصی ممکن است پرداختن به مراقبت از خود را برای افراد دشوارتر کند. در چنین مواردی، خدمات شبکه‌ی اجتماعی بسیار ارزشمند می‌شوند.

ششم این که جامعه‌شناسان علاقه‌ی خود را به بدن به مثابه‌ی انعکاسی از ویژگی‌های تعریف شده‌ی ارزشمند از نظر اجتماعی، از سر گرفته‌اند. این امر نقشی اساسی در تعیین تصورات افراد یا ادراکات آن‌ها از خودشان ایفا می‌کند. جامعه‌شناسان به این ادراک خویشتن به منزله‌ی «خود» اشاره می‌کنند. اهمیت تصویر بدن یا خود بدن در شکل‌گیری خود افزایش یافته است. آنتونی گیدنز و دیگران گفته‌اند که افراد تأثیرگذاری بر محیط‌های سیاسی و اقتصادی خود را بسیار دشوار می‌یابند و از این رو به گونه‌ای روزافزون به خود و بدن به مثابه‌ی چیزهایی که می‌توانند بر آن تأثیری داشته باشند، بازگشته‌اند. بیش‌تر این نگرانی در تلاش برای رسیدن به اهداف غیر محتمل جسمانی، معطوف به دست‌کاری وزن بدن می‌شود. سرانجام باید متذکر شد که رویکردهای جامعه‌شناختی به غذا و تغذیه تمایل به جهت‌گیری به سمت «مشکلات اجتماعی» دارند. این دل‌نگرانی‌ها بر علل اجتماعی و پیامدهای ناامنی غذایی، گرسنگی، سوء تغذیه، پرخوری و غیره متمرکز می‌شود.

این فصل پیشینه‌ای را بازبینی می‌کند که پیرامون موضوعات ذکر شده در بالا شکل گرفته است و با این مفهوم شروع می‌کند که می‌توان مشکلات تغذیه و غذا را نیز مشکلات اجتماعی تصور کرد.

کهن‌سالی و مشکلات غذا و تغذیه‌ی مرتبط با آن

تعدادی مسائل تغذیه‌ای پیش روی افراد است و معمولاً در شرایط زیستی ایجاد می‌شوند در حقیقت این مسائل تغذیه‌ای دلایل و پیامدهای زیستی واضحی دارند. با این حال، درک ما از تغذیه‌ی افراد سالمند کامل نیست، مگر این که به عوامل اجتماعی و اقتصادی نیز توجه کنیم.

یکی از نگرانی‌های تغذیه‌ای همراه با سالمندی، نیاز تغذیه‌ای در حال تغییر است. افراد مسن نیاز کم‌تر به انرژی، اما نیاز بیش‌تری به پروتئین دارند. نگرانی‌های کلی در اینجا بر ناتوانی برخی افراد مسن در رفع نیازهای تغذیه‌ای و مثلاً آثار کمبود مواد مغذی در عمل کرد سیستم ایمنی بدن متمرکز شده است. این ناتوانی تا اندازه‌ای نتیجه‌ی درآمد کاهش یافته‌ای است که برخی وقتی پا به سن می‌گذارند، تجربه می‌کنند، اما نتیجه‌ی ادراک غلط خود این گروه سنی در مورد نیاز به مواد مغذی نیز هست. یکی از منابع این ادراکات نادرست را می‌توان در جامعه مصرفی یافت. محصولات تبلیغات هر دو مجموعه‌ی متناقضی از اطلاعات فراهم می‌کنند در مورد شیوه‌ای که تغذیه، سلامت و کهن‌سالی به هم مربوط می‌شوند.

مسائل گرسنگی و ناامنی غذایی کمابیش همراه با توانایی رو به کاهش برخی افراد مسن برای مواجه شدن با نیازهای تغذیه‌ای هستند. در ایالات متحده‌ی آمریکا این شرایط بیش از زیست‌شناسی، در هنجارها ریشه دارد. گرسنگی برحسب ناتوانی در خرید تمام مواد غذایی که شخص علاقه به خرید آن‌ها دارد یا گرسنه فرستادن فرزندان خود به رختخواب تعریف و اندازه‌گیری می‌شود. برای بعضی، گرسنگی وضعیتی حاد، غیر منتظره، و نتیجه‌ی کمبودی موقتی در ذخایر است. برای دیگران این وضعیت شاید مزمن باشد. برای مثال، برخی افراد سالمند گزارش داده‌اند که معمولاً برای خرید مواد غذایی در طول هفته‌ی آخر هر ماه بی پول می‌شوند. با این حال، شواهدی وجود ندارد که این به سوء تغذیه منجر شده باشد البته کمیته‌ی عمل و تحقیقات غذایی ایالات متحده‌ی آمریکا دریافته است که بیست درصد از سالمندان فقیری که با آن‌ها مصاحبه کردند، کاهش وزن غیر عادی به دلیل غذای ناکافی داشته‌اند. در حالی که هیچ شواهدی وجود ندارد که این ناکافی بودن غذا احتمال بیماری مزمن را افزایش دهد، شواهدی وجود دارد مبنی بر این که احتمال بیماری‌های عفونی مانند ذات‌الریه را افزایش می‌دهد.

ناامنی غذایی نگرانی گسترده‌تری است مؤثر بر کسانی که معتقدند گرسنگی نزدیک است. کسانی ناامن هستند که محرومیت یا ناتوانی در رسیدن به رژیم غذایی ای که آن را مناسب می‌دانند را پیش‌بینی می‌کنند. یک بار دیگر به نظر می‌رسد منابع ناکافی نیروی محرک پشت ناامنی غذایی جامعه‌شناسی غذا و تغذیه اشتباه اجتماعی است. با این

حال، پیامدهای آن برای سلامت ناشناخته می‌ماند. می‌توانیم فرض کنیم که ناامنی غذایی یک عامل استرس‌زاست، همان‌گونه که در ذیل فرض خواهیم کرد و عوامل استرس‌زا پیامدهای شناخته‌شده‌ای برای سلامتی دارند. اما محققان هنوز باید این احتمال را بررسی کنند. ما پیشنهاد می‌کنیم که این مسأله که افراد خود را نگران گرسنگی و ناامنی غذایی می‌کنند، ممکن است نتایج زیستی منفی در ذهن داشته باشد، باز هم در تفسیری هنجاری که دیگران را وامی‌دارد این شرایط را به منزله‌ی مشکلات تعریف کنند. به نظر می‌رسد گرسنگی و ناامنی غذایی نتیجه‌ی توزیع نابرابر منابع توسط بعضی و نفی حقوق مسلم توسط بعضی دیگر باشد. همه‌ی مردم، از جمله سالمندان حق غذا دارند که گفته می‌شود شامل حق هر کسی برای داشتن «استاندارد مناسب زندگی» و «حق رهایی از گرسنگی» می‌شود.

کاهش توانایی‌ها ممکن است به تغییراتی در سایز بدن نیز منجر شود. هم اضافه وزن و هم کمبود وزن و مشکلات سلامت همراه با آن ممکن است انجام نقش‌های متعدد را برای افراد سالمند دشوارتر کنند. به علاوه، شواهد محکمی وجود دارد مبنی بر این که وزن بدن بر احتمال مرگ تأثیر می‌گذارد. افراد سالمندی که خیلی بالاتر یا پایین‌تر از استاندارد وزن هستند، به خاطر سن، قد، و جنسیت بیشتر در معرض خطر مرگ هستند نسبت به افراد سالمندی که به این استاندارد نزدیک‌ترند.

با این حال، وزن نشانگر اجتماعی بسیار برجسته‌ای نیز هست، تا حدودی به دلیل ارتباط آن با جوانی. اما به خاطر آنچه از لحاظ اجتماعی وزن بیش از حد تعریف می‌شود که حاکی از یک پایگاه اجتماعی منفی است نیز مهم است. اولاً خود وزن ناخوشایند به نظر می‌آید. به علاوه، وزن نشانه‌ای از ویژگی‌های نامطلوب کهنی مانند، حرص، ریا و فقدان جاه‌طلبی و تسلط بر نفس به شمار می‌آید.

سرانجام، بیماری‌های مزمن و درمان‌ها، هر دو بر اشتها، حس چشایی، جذب مواد مغذی و نیاز به مواد مغذی تأثیر می‌گذارند. در اینجا مسائل اجتماعی وجود دارد وقتی کاهش روابط اجتماعی را در نظر بگیریم که از یک طرف با ناتوان شدن افراد روی می‌دهد و از سوی دیگر، تأثیری که این کاهش ممکن است بر توانایی فرد برای خرید، آماده کردن غذاها و خوردن همان غذاها دارد. به علاوه، شواهدی وجود دارد مبنی بر این که افراد سالمند بیش از حد تحت درمان قرار می‌گیرند، زیرا احتمالاً هنگام رویارویی با اقتدار پزشکی، نقش بسیار منفعلی ایفا کنند.

دسترسی به منابع

پایگاه اجتماعی اقتصادی

پایگاه اجتماعی اقتصادی افراد (SES) به دسترسی آن‌ها به ثروت، منزلت و قدرت بستگی دارد؛ دسترسی افتراقی به این‌ها موجب تفاوت در سبک‌های زندگی و فرصت‌های زندگی می‌شود. کسانی ثروت و پایگاه بیش‌تری دارند، از

فرصت‌های زندگی بهتری نسبت به کسانی که ثروت و پایگاه کمتری دارند، برخوردارند، فقط به خاطر دسترسی به فعالیت‌های بهتر سلامت و مراقبت‌های سلامت. همچنین منابع افتراقی امکان انتخاب‌های سبک زندگی بهتری را در حوزه‌هایی مانند مسکن، خرید غذا، پوشاک و تفریحات فراهم می‌کنند. پایگاه اجتماعی اقتصادی فرد معمولاً از طریق درآمد، شغل و تحصیلات فرد اندازه‌گیری و مفهوم‌سازی می‌شود. تحصیلات و شغل تعیین‌کننده‌های اصلی درآمد هستند، اما منبع منزلت نیز هستند. علاوه بر این‌ها، جنسیت، قومیت و سن نیز برای افراد، پایگاه فراهم می‌کند. هر یک از این ویژگی‌ها دسترسی به ثروت، منزلت و قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهند و هر یک با وجوه متمایز سبک‌های زندگی و فرصت‌های زندگی همراهند.

تا همین اواخر در ایالات متحده آمریکا، معمولاً کهن‌سالی به فقر مربوط می‌شد که براساس آن، حداکثر ۲۵ درصد از افراد سالمند، مستمند طبقه‌بندی شده بودند. افزایش منافع امنیت اجتماعی و دیگر تغییرات، این نسبت را به نصف تقلیل داده است. اما نابرابری‌های زیادی در میان افراد بازنشسته در ایالات متحده آمریکا باقی می‌ماند با کارگران یقه سفید سابق که به طور کلی در وضعیت مالی بهتری از کارگران یقه آبی سابق هستند. به علاوه، بسیاری از افراد که در ۲۰ درصد پایین درآمدها هستند، هنوز بالای خط فقر محسوب می‌شدند. افراد در این گروه غالباً بیمه سلامتی نداشتند، اما آن قدر فقیر محسوب نمی‌شدند تا حق برخورداری از برنامه‌های مبتنی بر ارزیابی امکانات مانند تأمین خدمات درمانی نیازمندان یا کوپن غذا را داشته باشند. جانت پاپندیک اظهار داشت با این که فقط ده درصد از مستمندان سالمندند، اما این گروه ۲۲ درصد از مشتریان غذاخوری خیریه را تشکیل می‌دهند.

همان طور که قبلاً ذکر شد، سوء تغذیه در میان سالمندان فقیر وجود دارد. در واقع SES (پایگاه اقتصادی-اجتماعی) پایین به سطوح پایین دانش تغذیه، عادات غذایی ضعیف‌تر، رژیم‌های نامناسب و وضعیت غذایی ضعیف‌تر مربوط می‌شود. با این حال، در مطالعه‌ی خود ما روز ۴۲۴ سالمند مستقل غیر آسایشگاهی پی بردیم که افراد با SES بالاتر، اشتهای بهتری را گزارش کردند، اما وزن بدنی پایین‌تر و توده‌ی ماهیچه‌ای کم‌تر بسندگی غذایی پایین‌تری داشتند و در معرض خطر کمبود ویتامین B-2 (ریبوفلاوین) بودند.

قومیت و طبقه

قومیت یک پایگاه اجتماعی است که دخالت‌هایی در توزیع منابع دارد. علمای اجتماعی می‌گویند تلفیق درآمد پایین و قومیت، «خطر مضاعفی» ایجاد می‌کند. وقتی دیگران از همین بحث استفاده کرده‌اند تا ادعا کنند سالمندانی که عضو اقلیت‌ها هستند، خطر مضاعفی را تجربه می‌کنند، این جهشی نسبتاً کوتاه و منطقی است که بگویند سالمندان فقیری که جزء اقلیت‌ها هستند، سه برابر در معرض خطرند. میزان فقر در میان سالمندان سیاه پوست، از همه بالاتر است. تأثیرات خطرهای دو یا سه برابری در تغذیه‌ی افراد مسن منعکس می‌شود. برای مثال، نانسی شوئبرگ و

همکارانش پی بردند به طور کلی سیاه پوستان روستایی نسبت به سیاه پوستان شهری یا سفید پوستان به طور کلی، بیش تر در معرض خطر غذایی هستند.

کشمکش طبقاتی

موقعیت طبقه‌ی اجتماعی دیگر نشانه‌ی توزیع منابع نیست. از آنجا که منابع اندک‌اند، کشمکش‌ها بر سر توزیع مجدد آن‌ها معمولاً در امتداد خطوط طبقاتی پدید می‌آیند. غذا و مراقبت پزشکی دو نمونه از چنین منابعی هستند که غالباً سیاست مداران توزیع مجدد آن‌ها را براساس دسته‌های اجتماعی مانند کودکان، سالمندان، زنان و جانبازان در نظر می‌گیرند. در دوران کاهش بودجه‌ی رفاه اجتماعی، مبارزات بر سر واجد شرایط شدن برای کوپن غذا و دسترسی به مراقبت‌های پزشکی یارانه‌ای، بار دیگر منعکس‌کننده‌ی منافع گروهی قومی، نسلی و طبقاتی در میان سایر منافع است. در گذشته، پس از مبارزه‌ی سیاسی بسیار، برنامه‌هایی به نفع سالمندان رسماً اعلام شد. بردن غذا برای افراد ناتوان و غذای آماده برای ارائه‌ی یک وعده غذا در هر روز که حداقل شامل یک-سوم بیش‌ترین مواد مغذی مجاز توصیه شده برای هر روز باشد، طراحی شد. منتقدان بحث قابل توجهی در مورد کارایی این برنامه‌ها برانگیخته‌اند و بعضی از آن‌ها حتی عادلانه بودن آن‌ها را زیر سؤال برده‌اند.

گذشته از این مباحثات، کاهش بودجه و تمرکز زدایی، بسیاری از ایالت‌ها را در تأمین مالی برنامه‌های تغذیه برای رفع نیازهای جاری ناتوان کرده است. برای مثال، ۴۱ درصد از برنامه‌های بردن غذا برای افراد ناتوان گزارش می‌دهند که اکنون آن‌ها فهرست‌های انتظار طولانی‌ای دارند. بسیاری از استفاده‌کنندگان از انبارهای غذاخوری و آشپزخانه‌های خیریه ناتوانی خود را در دست رسی به برنامه‌هایی مثل کوپن‌های غذا دلیل استفاده از چنین خیریه‌های غذایی گزارش می‌کنند.

تبعیض سنی و داغ

پایگاه‌های اجتماعی شامل اجزای شناختی و نیز ارزش‌گذاری می‌شود: ما نه تنها باورهای خاص در مورد افراد با پایگاه‌های خاص داریم، بلکه در مورد ارزش افرادی که دارای آن پایگاه‌ها هستند، قضاوت هم می‌کنیم. سن یک پایگاه اجتماعی است و گروه‌های سنی گوناگون، نشان‌دهنده‌ی پایگاه‌های ارزشی متفاوت هستند. گروه‌ها براساس پایگاه منفی و ارزش‌گذاری‌های منفی غالباً با پیش‌دوری و تبعیض مواجه می‌شوند. هنگامی که به نژاد یا جنسیت می‌رسیم، به ترتیب به «تبعیض نژادی» و «تبعیض جنسی» اشاره می‌شود. تبعیض سنی هنگامی که به ارزش‌گذاری‌های منفی کهن‌سالی می‌انجامد، مشابه آن‌هاست. در حال حاضر در جوامع غربی معمولاً سن کم‌تر ارزشمندتر تلقی می‌شود و بنابراین افراد جوان‌تر نسبت به افراد پیرتر پایگاه بالاتری دارند. شاید یکی از نامطلوب‌ترین وضعیت‌های زندگی، کهن‌سالی باشد. ارزش‌گذاری‌های منفی متعددی به این پایگاه پیوسته است. همانند بسیاری از پایگاه‌هایی که خیلی منفی ارزیابی می‌شوند، اساس ارزش‌گذاری‌های منفی به صورت اجتماعی تعیین می‌شود. قالب‌های ذهنی مربوط به

تبعیض سنی مشابه آن‌هایی هستند که با تبعض نژادی و تبعیض جنسی مربوطند که در آن‌ها توانایی دارنده‌ی پایگاه نسبت به توانایی‌های دیگران زیر سؤال می‌رود. کسانی که واجد پایگاه‌هایی هستند که منفی ارزیابی شده، معمولاً در موردشان این طور قضاوت می‌شود که از لحاظ زیستی توانایی‌های ذهنی و جسمی کم‌تری دارند و این ارزش‌گذاری منفی هم طبیعی و هم تغییر ناپذیر در نظر گرفته می‌شود. بسیاری معتقدند که چون بعضی کهن سالان محدودیت جسمی و ذهنی دارند، همه‌ی افراد مسن این محدودیت را دارند. این فرضیات منجر به تحقیر قابلیت‌ها و ارزش افراد مسن می‌شود. گمان می‌رود افراد پیر قادر به مراقبت از خود نیستند. چنین ارزش‌گذاری‌های منفی مانع آن می‌شود که افراد سالمند بتوانند شغل پیدا کنند و به مبارزات میان نسلی بر سر تخصیص منابع می‌انجامد. اکثر بحث‌های مربوط به میزان منابع فعلی و آینده که باید به منافع بازنشستگی و دست رسی یارانه‌ای به غذا و مراقبت پزشکی اختصاص داده شود، در بحث مداومی در مورد ارزش سالمندان منعکس شده است. این بحث هم در چارچوب برابری و هم در چارچوب عدالت مطرح می‌شود. استدلال‌های مربوط به برابری، بر سهم شدن در منابع براساس نیاز تأکید دارد. در مقابل، بحث‌های مربوط به عدالت، بر سهم شدن در منابع با دسته‌ای از افراد، به تناسب میزان همکاری‌ای که آن‌ها با جامعه دارند یا در زمانی مشخص در گذشته داشته‌اند، متمرکز می‌شوند.

توزیع نابرابر منابع نتیجه‌ی عوامل اجتماعی و نیز اقتصادی و سیاسی است. افراد واجد شرایط برای دریافت کمک، از جمله سالمندان، اغلب به دلیل داغ همراه با فقر و رفاه آن را رد می‌کنند. به بیان ساده، کسانی که ثروت کمتری دارند، کمتر از کسانی که ثروتمندترند، تحسین می‌شوند. در ایالات متحده‌ی آمریکا، که در آن فقر نتیجه‌ی رفتار غیر مسئولانه تصور می‌شود و نه توزیع منابع، فقرای کارگر نسبت به فقرای بی‌کار، احترام بیش‌تری دارند. مستمندانی که از طریق خیریه یا بهزیستی زندگی خود را می‌گذرانند، کمترین احترام را دریافت می‌کنند. عموم مردم طیف گسترده‌ای از ویژگی‌های منفی را به دریافت‌کننده‌های خدمات بهزیستی مربوط می‌کنند که در ارزش‌گذاری «مستندان ناسزاوار» به اوج می‌رسد. برای مثال، کسانی که امتیازاتی مانند کوپن غذا را فراهم می‌کنند، بسیاری از این قالب‌های ذهنی را دارند، آن طور که تعدادی از کسانی که برای سازمان‌های خیریه‌ی خصوصی مانند آشپزخانه‌های خیریه کار می‌کنند.

منابع اجتماعی

شبکه‌های اجتماعی

شبکه‌ی اجتماعی شخص، شامل دوستان، خویشاوندان، همسر، فرزندان، همکاران، همسایگان، اعضای سازمان‌های داوطلبانه، و اعضای کلیسا هستند. این‌ها افرادی هستند که شخص بیش‌ترین ارتباط را با آن‌ها دارد یا فرد بیش‌ترین حمایت یا کمک را از آن‌ها دریافت می‌کند. حمایت اجتماعی به کمک ابزاری (کالا و خدمات) و کمک‌ابزاری

(حمایت عاطفی و معاشرت) اشاره دارد. حمایت اجتماعی شامل کنترل اجتماعی مؤثر نیز می‌شود - یعنی اعضای شبکه ممکن است تلاش کنند افراد را ترغیب یا متقاعد کنند به رفتار مطلوبی مانند کاهش چربی غذا متعهد شوند. افرادی که حمایت اجتماعی دریافت می‌کنند، غالباً کم‌تر بیمار می‌شوند و هنگامی که بیمار می‌شوند، سریع‌تر و با موفقیت بهبود می‌یابند. چشم‌گیرترین تأثیر حمایت اجتماعی، ظاهراً کاهش خطر مرگ است. مطالعات متعدد نشان داده‌اند احتمال مرگ کسانی که از حمایت اجتماعی برخوردارند، نسبت به کسانی که فاقد آن هستند، کم‌تر است.

حمایت اجتماعی تا حدودی از خود ساختار شبکه اجتماعی نشأت می‌گیرد. با این حال، بحث قابل ملاحظه‌ای بین محققان حمایت اجتماعی وجود دارد در مورد این‌که ویژگی‌های شبکه مانند اندازه یا تراکم، چه قدر مهم‌تر از کمک دریافت شده یا ارزیابی‌های ذهنی گیرندگان کمک است. ساخت شبکه شامل اندازه‌ی شبکه (تعداد افرادی که در آن هستند) و تراکم (آن میزانی که اعضای شبکه یک دیگر را می‌شناسند و با یکدیگر کنش متقابل دارند) است. بدین سان، شبکه‌هایی که شامل تعداد کمی از اشخاص هستند که یکدیگر را خوب می‌شناسند، صمیمیت و حمایت عاطفی بیشتری فراهم می‌کنند. در مطالعه‌ی هوستون ما، سالمندان دارای شبکه‌های اجتماعی وسیع‌تر مستعد دریافت حمایت اجتماعی بیشتری بودند، البته مردان نسبت به زنان، از اندازه‌ی شبکه منافع بیشتری دریافت می‌کردند. مردان کهن‌سال، دارای شبکه‌های بزرگ‌تر، نسبت به مردان دارای شبکه‌های کوچک‌تر، اطلاعات بیشتری درباره‌ی غذا و آشپزی، کمک بیشتری در خرید خواربار و آشپزی، و معاشرت بیشتری موقع صرف غذا کسب می‌کردند و پایگاه محکم آن‌ها بهتر از افرادی بود که در شبکه‌های کوچک‌تر بودند. زنان سال خورده که شبکه‌های متراکم‌تر داشتند، امکان آن را داشتند که در طول صرف غذا معاشران بیشتری داشته باشند.

حمایت اجتماعی

به نظر می‌رسد انواع معینی از حمایت اجتماعی با سلامت غذایی، به خصوص سلامت غذایی سالمندان مربوط است. کمک ابزاری مانند حمل و نقل برای خرید خواربار، کمک در تهیه‌ی غذا، مصاحبت در طول صرف غذا، وام‌های غذا یا مشاوره در پخت‌وپز، رژیم‌های غذایی یا غذا، بالقوه امکان حفظ یا بهبود سلامت تغذیه‌ی افراد را دارند. این دقیقاً همان نوع کمکی است که اغلب سالمندان نیاز دارند. در هوستون، سالمندانی که دوستان زیادی در شبکه‌های خود دارند، اشتهای بهتر و توده‌ی عضلانی بیشتری داشتند. کسانی که در خرید، آشپزی، و خانه‌داری کمک دریافت می‌کردند، نسبت به سالمندانی که کمک کمی دریافت می‌کردند یا هیچ کمکی دریافت نمی‌کردند، در معرض خطر تغذیه‌ای کم‌تری قرار داشتند و کسانی که افراد بیشتری در شبکه‌های اجتماعی خود داشتند که به آن‌ها اطلاعات غذا و تغذیه‌ای می‌دادند، میزان ویتامین B-6 بالاتری دارند.

انزوای اجتماعی و تنهایی

محققان تغذیه می‌گویند بدون ارتباط اجتماعی مخصوص ترتیبات زندگی مشترک، انگیزه‌ی غذا پختن یا خوردن وعده‌های غذایی منظم، احتمالاً کاهش می‌یابد. مرادی دیویس و همکارانش پی بردند سالمندانی که تنها زندگی می‌کنند، نسبت به کسانی که با همسرشان زندگی می‌کنند، احتمال بیش‌تری دارد غذای نامناسب مصرف کنند. به طور مشابه، سوزان مورفی و دیگران مشاهده کردند که زنان سال خورده اگر با همسر زندگی می‌کردند، مصرف انرژی بالاتری داشتند. دلمار واکر و روی بوشن دریافتند که در میان سالمندان جورجیا هر چه تنهایی بیش‌تر تجربه شود، رژیم غذایی از نظر آهن، پروتئین، فسفر، ریبولوین، نیاسین و اسید اسکوربیک (ویتامین ث) ضعیف‌تر است. در نیویورک، مردان کهن‌سال اگر به تنهایی زندگی می‌کردند، بیش‌تر از وعده‌های غذایی صرف نظر می‌کردند. ما در هوستون، بسندگی رژیم غذایی را با تعیین میزان مصرف غذای افراد مسن در طی یک دوره‌ی سه روزه به ۶۷ درصد جیره‌های غذایی توصیه شده (RDAS) برای این گروه سنی می‌رسید. ما دریافتیم که هم برای مردان سالمند و هم زنان سالمند، اگر تنها زندگی می‌کردند، احتمالاً تعدادی از مواد مغذی، به زیر ۶۷ درصد RDA فرو می‌افتادند.

معلولیت و کارکرد

همه‌ی انسان‌ها مستعد آسیب‌هایی هستند که بیماری مزمن، جراحت یا تصادف سبب آن‌ها می‌شوند؛ آسیب‌هایی که متضمن نابه‌هنجاری‌هایی جسمانی است که ممکن است حرکت دست و پا را محدود کند یا سبب ضعف کلی عضلات شود. این آسیب‌ها می‌توانند توانایی فرد را برای اجرای وظایف اجتماعی محدود کنند و اغلب از آن‌ها با اصطلاح معلولیت‌ها یاد می‌شود.

سالمندان نسبت به گروه‌های سنی دیگر، بیش‌تر مستعد بیماری‌های مزمن هستند و از این رو میزان آسیب‌دیدگی آن‌ها بیشتر است. به علاوه، با افزایش سن، درصد بیش‌تری از سالمندان، با این محدودیت‌ها مواجه می‌شوند. بعضی از آسیب‌دیدگی‌ها با محدودیت‌های کارکردی همراه می‌شوند یا محدودیت‌هایی در انجام آن‌چه فعالیت‌های روزمره به شمار می‌آید. در ایالات متحده‌ی آمریکا، ۳۹ درصد از مردم ۷۰ ساله و پیرتر یک یا چند

معلولیت دارند که فعالیت‌های زندگی روزمره را محدود می‌کند. ۱۱ درصد از سالمندان مشکلات خرید خواربار را تجربه می‌کنند، ۴ درصد در تهیه‌ی غذا دچار زحمت می‌شوند، ۲ درصد با خوردن غذا مشکل دارند.

معلولیت‌ها با امکان بالقوه‌ی وضعیت تغذیه‌ای ضعیف به طور مستقیم در ارتباط است و به این ترتیب، بعضی ابزارها برای اندازه‌گیری خطر تغذیه‌ای طراحی می‌شوند که شامل اندازه‌های معلولیت، مثل اشکال در جویدن یا بلع می‌شود. در نتیجه، ممکن است از بعضی غذاها اجتناب شود، چنان‌که یک مطالعه از مری الن کوئین و دیگران نشان می‌دهد.

دیگران به رابطه‌ی بین رژیم غذایی نامناسب و میزان معلولیت پی برده‌اند. مطالعه‌ی هوستون نشان داد که افراد مسنی که مشکلاتی در استفاده از بخش فوقانی بدن خود یا مشکلاتی در راه رفتن دارند، مستعد چربی بیش‌تر در بدن و توده‌ی عضلانی کم‌تر هستند. همچنین چنین افرادی مستعد آن بودند که تحرک بدنی و رژیم‌های غذایی مناسب کم‌تری داشته باشند. بحث قابل توجهی وجود دارد در مورد این که آیا معلولیت منجر به افزایش یا کاهش حمایت اجتماعی می‌شود. برخی مطالعات، شواهدی از یک شبکه اجتماعی در حال کوچک شدن و افزایش انزوای اجتماعی ارائه می‌دهند، فقط با کمکی در فعالیتهای روزانه که خویشاوندان باقی مانده ارائه می‌کنند. به علاوه، همچنان که بار مسئولیت چنین کمکی افزایش می‌یابد، مراقبت‌کننده در خطر رویارویی با تنفر و ازپافتادگی است. بعضی دیگر می‌گویند که عملاً معلولیت‌ها شبکه‌های اجتماعی را وادار به عمل می‌کنند که میزان حمایت فراهم شده را افزایش می‌دهند. داده‌های ما از هوستون فرضیه‌ی اخیر را تأیید می‌کند. هرچه میزان معلولیت بیش‌تر باشد، سالمندان بدون توجه به جنسیت، کمک بیش‌تری برای خرید خواربار، آشپزی، و فعالیتهای دیگر زندگی روزمره دریافت می‌کنند. به علاوه، افراد معلول هنگامی که از حمایت اجتماعی دیگران برخوردار بودند، احتمال کم‌تری داشت با مشکلات غذایی ذکر شده در بالا مواجه شوند. برای مثال، افراد با تحرک محدود، احتمال کمی داشت صبحانه بخورند و توده عضلانی کم‌تر و چربی بیش‌تری داشتند. با این حال، این آثار منفی تا اندازه‌ای با داشتن درصد زیادتری از دوستان در شبکه اجتماعی و دریافت کمک برای فعالیتهای زندگی روزانه جبران می‌شدند می‌شدند.

استرس، نگرانی، و سلامت

انسان‌ها در زندگی خود تغییرات بسیاری را تجربه می‌کنند. این تغییرات شامل ازدواج، داشتن فرزند، گرفتن شغل، بازنشستگی، بیماری و غیره می‌شود. برخی از چنین تحولاتی خوشایندند و بقیه چنین نیستند. تحولات ناخوشایند، استرس‌زا تصور می‌شوند. عامل استرس‌زا، تهدید، تقاضا یا محدودیتی برای افراد است که «آن‌ها را به ستوه می‌آورد و منابع آن‌ها را برای مدیریت این موارد تحلیل می‌برد». یک نوع عامل استرس‌زا حادثه در زندگی است که عبارت است از وقوع رویدادی قابل مشاهده‌ی مجزا که منجر به یک تغییر بزرگ در زندگی می‌شود. طلاق، از دست دادن شغل، و مرگ همسر، همه بالقوه چنین تحولات ناراحت‌کننده‌ای نشان می‌دهند.

پیوندی کاملاً جاافتاده بین سلامت ضعیف و عوامل استرس‌زا وجود دارد. صور گوناگون بیماری - مانند بیماری عروق کرونر قلب، بیماری فشار خون، سرطان، و افسردگی - به حوادث استرس‌زای متنوعی چون از دست دادن شغل، دعوی زناشویی، و مرگ همسر یا دوست نزدیک، مربوط تشخیص داده شده‌اند. تعاریف استرس مانند آن‌هایی که در بالا مطرح شد، اغلب بر عدم تعادل در ارگانیسم تأکید می‌کند که از قرار گرفتن در معرض عوامل استرس‌زا ناشی می‌شود. ویلنم کرل تغذیه را «مجموع همه‌ی فرآیندهایی می‌داند که از طریق آن، ارگانیسم زنده مواد غذایی را بلع،

هضم، و جذب می‌کند، انتقال می‌دهد و از آن استفاده می‌کند». بنابراین هر چیزی که بلعیدن، هضم، جذب و انتقال یا استفاده‌ی بدن را مختل کند، یک عامل استرس‌زای بالقوه است.

تحقیق موجود حاکی از آن است که رویدادهای پراسترس زندگی در واقع مانع تغذیه می‌شوند. در بررسی مان در مورد سالمندان ویرجینیایی دریافتیم که نگرانی‌های مالی موجب کم‌اشتهایی ناشی از افسردگی می‌شود که به ترتیب به مصرف پروتئین و انرژی کم‌تر مربوط می‌شود. به تازگی، اچ. پایت و دیگران رابطه‌ای بین سطح بالای خودارزیابی استرس و مصرف پایین پروتئین مشاهده کردند.

در هوستون، ما دریافتیم که دو نوع رویدادی که ظاهراً بیش‌ترین اثر منفی را بر تغذیه سالمندان دارند، مشکلات مالی و به طور کلی، مشکلات نامشخصی در رابطه با اعضای مختلف خانواده بودند. مشکلات مالی اثر منفی بر چربی بدن، توده عضلانی، وضعیت آهن، و فراوانی خوردن صبحانه در میان زنان سالمند داشت، و مردان سالمند اگر به‌تازگی با گرفتاری‌های خانوادگی مواجه شده بودند، چربی بدنی بالاتری داشتند و بیش‌تر اسنک می‌خوردند.

هویت اجتماعی و سن

جوامع غربی مخصوصاً ایالات متحده‌ی آمریکا ارزش زیادی برای جوانی قائل است. تبلیغات و برنامه‌ریزی رسانه‌های جمعی غالباً با برجسته کردن هنرپیشه‌ها و مجریان و مدل‌های جوان‌تر شاید این تأکید را تشدید کرده‌اند. به علاوه، همان طور که جمعیت مسن‌تر افزایش یافته و ثروت اقتصادی خود را بهبود بخشیده است، تولیدکنندگان و آگهی‌دهندگان یک بازار وسیع و تقریباً بهره‌برداری نشده در سالمندان به خصوص در کسانی که «پیر جوان» (افراد زیر هفتاد سال) نامیده می‌شوند، کشف کرده‌اند. رویکرد آن‌ها به سالمندان با تأکید بر این امر بوده است که سالمندان هنوز از جهات زیادی به اندازه‌ی جوانان، توانا هستند. به عقیده‌ی مایک فدرستون و مایک هپ ورث، این مسأله اثری مثبت داشته است، به این معنی که به کاهش درک سالمندان به منزله‌ی انسان‌هایی ناتوان کمک کرده است. با این حال، باید اشاره کرد که تولیدکنندگان تلاش کرده‌اند محصولات خود را از طریق دست‌کاری هویت بازاریابی کنند - یعنی آن‌ها محصولاتی تولید کرده‌اند که به سالمندان کمک می‌کند تا سن خود را پنهان کنند.

گفته می‌شود در جوامع، پسامدرن بدن انعطاف‌پذیرتر شده است بدان معنی که می‌تواند در جست‌وجوی یک هویت جدید یا تغییر یافته دست‌کاری شود.

عمل جراحی، رژیم غذایی، ورزش و داروها، همگی درخواست می‌شوند برای این که ظاهر بدن را جوان‌تر کنند. افراد سالمند به همان میزان آماده‌ی چنین اقداماتی هستند. کم‌تر احتمال دارد که سالمندان در برنامه‌های ورزشی شرکت کنند، اما بعد از این که تفاوت‌ها در سطوح ناتوانی توجیه شد، سطوح مشارکت آن‌ها احتمال دارد بیش‌تر از بسیاری از

گروه‌های سنی دیگر باشد. با این حال، فدرستون و هپ ورث می‌گویند که با افزایش سن، محدودیت‌های جسمانی در توانایی تغییر ظاهر افزایش می‌یابد.

خلاصه نکات اصلی

• با این که نیازهای انرژی سالمندان مستعد آن است که پایین‌تر از گروه‌های سنی دیگر باشد، اما نیاز آن‌ها به مواد غذایی زیاد یا زیادتر است.

• بیماری مزمن، معلولیت‌ها، و کنش متقابل بین داروها و مواد غذایی می‌تواند تغذیه‌ی سالمندان را به خطر اندازد.

• فقر، رویدادهای استرس‌زای زندگی، و انزوای اجتماعی نیز بر تغذیه‌ی سالمندان تأثیر منفی می‌گذارد.

• شبکه‌های اجتماعی کمک‌هایی مانند حمل و نقل برای خرید خواربار، کمک به تهیه‌ی غذا، و مصاحبت در طی وعده‌های غذا را فراهم می‌کنند. هم ساخت شبکه و هم کمکی که فراهم می‌کند، تأثیری مثبت بر تغذیه‌ی سالمندان دارند. حمایت اجتماعی به افراد کمک می‌کند محدودیت‌های تحمیل شده از طریق تنها زندگی کردن، محدودیت‌های کارکردی، و حوادث استرس‌زا را مغلوب کنند.

• سالمندان همانند دیگران در جوامع مدرن به وزن خود به منزله‌ی وسیله‌ای برای باز آفرینی خود پی می‌برند. فرهنگ مصرف‌کننده بر انتخاب‌هایی که سالمندان و دیگران در هنگام گزینش «خودها»یی که از آن تبعیت می‌کنند، دارند، تأثیر دارد. با این حال، با افزایش عمر، توانایی آن‌ها برای کنترل ظاهرشان کاهش می‌یابد.

شرح مختصر

- کدام عوامل فرهنگی و ساختاری در آرمان لاغری برای زنان در جوامع غربی سهمی دارند؟
- چرا بسیاری از زنان در برابر فشار آرمان لاغری از طریق رژیم غذایی از پا در می آیند؟
- چگونه برخی از زنان در برابر فشار آرمان لاغری مقاومت می کنند؟

این فصل چشم انداز جامعه شناختی را برای بررسی موضوع زنان، غذا و رژیم غذایی به کار می برد تا به این پرسش پاسخ دهد که چرا رژیم غذایی غالباً یک رفتار زنانه است. این فصل برای بررسی موضوع زنان و رژیم غذایی از آن الگوی بینش جامعه شناختی استفاده می کند که خطوط کلی آن در فصل ۱ ترسیم شد. ما وجوه آن عوامل انتقادی، فرهنگی، ساختاری و تاریخی را که به پیشرفت آرمان لاغری در جامعه غربی و مقاومت در برابر آن کمک کرده است، بررسی می کنیم.

مقدمه: تقسیم جنسی رژیم غذایی

رژیم غذایی عبارت است از دست کاری آگاهانه انتخاب غذا و الگوهای خوردن برای از دست دادن یا حفظ وزن. این رفتاری مشترک در کشورهای پیشرفته، به خصوص در میان زنان است. در یک مطالعه استرالیایی که در دهه ۱۹۸۰ اجرا شد، دیوید کرافورد و تونی ورسلی (۱۹۸۸) دریافتند که ۳۸ درصد زنان استرالیایی موضوع تحقیق، سال قبل از شرکت در تحقیق، رژیم غذایی داشته اند. مطالعه دیگری که درباره زنان استرالیایی یک دهه بعد اجرا شد، نشان می داد که ۴۹ درصد از ۱۱۰۰۰ شرکت کننده ۱۸ تا ۲۲ سال و ۴۴ درصد از ۱۴۰۰۰ شرکت کننده ۴۵ تا ۵۰ سال گزارش دادند که در دوازده ماه گذشته رژیم می گرفته اند. استرالیا شبیه کشورهای توسعه یافته دیگر مانند ایالات متحده آمریکاست که مطالعات نشان می دهد در آن ها اکثریت زنان آمریکایی از اضافه وزن بیم دارند و از این رو مدام رژیم می گیرند.

بیشتر زنانی که رژیم می گیرند، در واقع در محدوده پزشکی «طیف وزن سالم» تعریف می شوند و بنابراین طبق پزشکی متعارف کنونی، دلایل سلامتی به از دست دادن وزن ربطی ندارد. تحقیق های پیمایشی پیپی در استرالیا در طول دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشان داده است که مردان بیشتر از زنان، بالاتر از طیف وزن سالم هستند، اگرچه زنان بیشتر رژیم می گیرند. تحقیق دیگری حاکی از آن است که زنان در جست و جوی «آرمان لاغری» رژیم می گیرند،

حداقل تا وقتی که جوان‌ترند، که اشتیاق از دست دادن وزن موجب می‌شود بعضی از زنان آگاهانه شیوه‌های رژیم غذایی ناسالمی را برای رسیدن به هدف لاغری بپذیرند.

رژیم غذایی برای از دست دادن وزن مستلزم سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه‌ای در زمان و پول به علاوه منابع عاطفی و جسمانی است. کلی برانل و جودیت رودن (۱۹۹۴) یادآور می‌شوند که ماهیت ناموفق رژیم‌های غذایی می‌تواند به چرخه‌ای از رژیم «یو-یو» یا «بازگشت وزن» با نتایج روان‌شناختی و فیزیولوژیک زیان‌بخشی ختم شوند. بنابراین رژیم می‌تواند به کشمکش‌های مادام‌العمر با غذا بیانجامد و مصرف غذای زنان می‌تواند با احساس گناه، نگرانی و محرومیت همراه باشد. زنان اغلب غذا را به خاطر ارزش رژیمی آن در نظر می‌گیرند، با تقسیم غذاها به «رژیمی» (خوب) و «چاق‌کننده» (بد)

نویسندگان فمینیست متعددی روابط بین جنسیت، غذا و زمینه‌ی اجتماعی خوردن را توصیف کرده‌اند. تقسیم جنسی رژیم غذایی نمونه‌ی اعلا‌ی رابطه‌ی بین جنسیت، غذا و بدن است، زیرا رژیم غذایی عمدتاً یک رفتار زنانه است. از این رو پرسیدن سؤالاتی درباره‌ی این که چرا رژیم غذایی یک رفتار جنسیتی است و در مورد آرمان لاغری که این رفتار را ترویج می‌کند، مهم است. با این حال جواب‌های به دست آمده خیلی به چارچوب نظری‌ای که از آن پرسش‌ها به وجود می‌آید بستگی خواهد داشت. دیدگاه‌های ساختارگرا و پساساختارگرا دو چارچوب نظری هستند که نویسندگان فمینیست برای بررسی پرسش‌هایی در مورد بدن زن، عموماً از آن استفاده می‌کنند. برای کمک به فهم این دیدگاه‌ها ابتدا باید به تقابل عاملیت-ساختار پرداخته، آن را توضیح دهیم. همان‌طور که در فصل ۱ مطرح کردیم، جامعه‌شناسی به رابطه‌ی بین جامعه و فرد و بسیاری از موضوعات کلیدی متمرکز بر تقابل عاملیت-ساختار مربوط می‌شود. فشار برای هم‌نوایی با آرمان لاغری، آشکارا مبنایی ساختاری دارد که بنیادهای اجتماعی گوناگون و منافع مادی مانند رسانه‌ها، مد و صنایع آرایشی به آن استمرار می‌بخشند. بخش سلامت نیز این نقش را دارد که با پیام‌های ضدچاقی، اغلب سلامتی را با لاغری یکسان دانسته است. این عوامل ساختاری سوابق روشنی در تحول تاریخی پدرسالاری دارند به ویژه آن‌طور که در اشکال گوناگون مقررات اجتماعی بدن زن نشان داده شده است با این حال، عوامل ساختاری به تنهایی تصویری کاملی از بازتولید معاصر و شیوع آرمان لاغری و الگوهای غذا خوردن جنسیتی فراهم نمی‌کنند. عوامل پساساختاری که ذهنیت زنانه و عاملیت را نشان می‌دهند - یعنی روشی که زنان به فشار اجتماعی آرمان لاغری بر یک مبنای روزمره پاسخ می‌دهند - نیز نقش مهمی ایفا می‌کند.

آنچه جامعه‌شناسان را علاقه‌مند می‌کند، مطالعه‌ی این تأثیر متقابل ساختار اجتماعی پدرسالار و عاملیت زنانه است: چگونه آرمان لاغری ایستارهای زنان در مورد غذا و خوردن را شکل می‌دهد و چگونه زنان این فشارهای اجتماعی را می‌پذیرند، تغییر می‌دهند یا آن را رد می‌کنند. پرسش بحث برانگیز این است که چرا زنان کمی در برابر آرمان لاغری

مقاومت می‌کنند و آن را این چنین فراگیر می‌کنند. نویسندگان فمینیست عموماً به این مسأله‌ی پیچیده از چشم‌اندازهای فلسفی متضاد نظریات فمینیستی ساختارگرا (لیبرال، مارکسیست، و فمینیسم رادیکال) و فمینیسم پسا ساختارگرا پرداخته‌اند. نظریات ساختارگرا می‌پذیرند که افراد نخست با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تعیین می‌شوند. تمرکز بر ویژگی‌های وسیعی از جامعه، مانند اقتصاد، نظام سیاسی یا فرهنگ مسلط است و این که چگونه آن‌ها رفتار فردی و گروهی را شکل می‌دهند. دیدگاه‌های پسا ساختارگرایانه به منزله‌ی نقد رویکردهای ساختارگرایی ایجاد شده‌اند که به قدر کافی موفق نشده‌اند در این زمینه نظریه‌پردازی کند که چگونه افراد، جامعه را شکل می‌دهند. رویکردهای پسا ساختارگرایانه به طور کلی، جست و جوی علت‌های کلی، اصلی یا هر صورتی از «واقعیت عینی» یا منطق قانع‌کننده‌ی تغییر اجتماعی را رها می‌کنند. نظریه‌پردازان پسا ساختارگرا بر عاملیت انسان و ساخت اجتماعی به جای جبر اجتماعی تمرکز می‌کنند. زنان به منزله‌ی دریافت‌کنندگان منفعل گفتمان آرمان لاغری مسلط تصور نمی‌شوند، بلکه برعکس، «خود زنان هستند که این اصول را بر بدن‌های خود و علیه آن اجرا می‌کنند ... این مراقبت از خود، صورتی از اطاعت از پدرسالاری است ... [زن تبدیل می‌شود] به بدنی طراحی شده برای خوشایند بودن و تحریک کردن».

قبل از بررسی بیشتر این دیدگاه‌ها، ما سوابق تاریخی و تعیین‌کننده‌های فرهنگی آرمان لاغری زنانه را مطرح خواهیم کرد که مستلزم تمرکز بر عوامل ساختاری است.

سوابق آرمان لاغری: شرح تاریخی مختصر

چگونه و چرا آرمان لاغری پیش آمد و چرا زنان موضوع آن انتخاب شدند؟ در حالی که آرمان لاغری پدیده‌ی نسبتاً جدیدی است سوابق تاریخی کنترل اجتماعی بدن زن به خوبی مستند شده‌اند. در قرن نوزدهم، «هنجارهای ظاهر زنان» در جهت تقویت باورهای پدرسالاری پیرامون تمایلات جنسی زن و محدود کردن مشارکت زنان در زندگی عمومی عمل می‌کرد. برای مثال شکم‌بند و مد از فرق سر تا ناخن پا به معنای واقعی کلمه بدن‌ها و تحرک زنان را محدود می‌کرد، که آشکارا امتیازی در حفظ جامعه‌ی مسلط پدرسالار بود. از این رو، ایجاد شکل و اندازه‌ی آرمانی برای زنان به مثابه‌ی ابزار کنترل اجتماعی، پدیده‌ی تازه‌ای نیست. از نظر اجتماعی آرمان بدن مطلوب ممکن است با گذشت زمان از نظر شکل و اندازه تغییر کند، اما وجود یک آرمان که زنان میل به آن داشته باشند، به جا مانده است. آرمان زنانه‌ی قرن نوزدهم بدنی گرد و قلنبه و بزرگ بود که بر باروری، ثروت و پایگاه بالا دلالت می‌کرد. در حالی که زنان فقیر به کار فیزیکی اشتغال داشتند، زنان خوش اندام طبقات متوسط و بالا اغلب موضوعات هنر، تجمل، پایگاه، تقوا و زیبایی قلمداد می‌شدند. بدن زن خوش هیكل آرمانی، درست مخالف آرمان لاغری امروزی است. چاقی به ثبات عاطفی، استقامت (انرژی ذخیره شده)، سلامتی خوب و تربیت در شکل فراغت به جای کار، ارتباط داشت.

صنعت لباس زیر به طور طبیعی، زنان لاغر را از تولیداتی مانند ضمامم لاستیکی بادی نجات داد (پر کردن فرورفتگی‌ها) که به آن‌ها ظاهری پر و گردمی بخشید. (۱).

اولین گسست در سنت خوش هیكلی قرن نوزدهم در دهه ۱۹۲۰، با «زن امروزی» شروع شد - اصطلاحی که برای توصیف زنان لاغری به کار می‌رفت که از نظر مالی و جنسی مستقل بودند - تا حدی به دلیل جنگ جهانی اول که زنان بسیاری را بر جای گذاشت که مدیریت املاک همسر مرده‌ی خود را به عهده گرفتند. واژه‌ی «زن امروزی» برای کم اهمیت جلوه دادن «زن مستقل جدید» به کار می‌رفت، آن چنان که بنر می‌گوید:

از یک سو، او با کوتاه‌تر کردن دامن‌ها و دور انداختن کمرست‌های خود آزادی نوینی در بیان شهوانی خود نشان داد. از سوی دیگر، او سینه‌های خود را محدود کرد... و گفت شهوت او نه از طریق میل جنسی، بلکه از طریق جنبش ثابت لوزان بیان می‌شود... نام «زن امروزی خود از یک سبک کفش‌های صدادار که در میان زنان جوان قبل از جنگ متداول بود [گرفته شد] که دلالت بر حرکت نامربوط می‌کرد و شبیح یک فک را با پنجه‌های آویخته‌ی سیاه به وجود می‌آورد.

از این رو، این زنان آرمان پدرسالاری مسلط از ظاهر زنانه و انفعالی را که همراه آن بود، رد کردند و آرمانی بیش‌تر مردانه را پذیرفتند؛ زن آزاد شده‌ی جدید می‌بایست بیشتر مانند یک مرد لباس بپوشد، رفتار کند و به نظر آید (لاغر و بدون انحنا) با این حال، هنگامی که زنان انحنای خود را از دست می‌دهند، گرایش به این پیدا می‌کنند که از نظر جسمانی کوچک‌تر و از نظر ظاهری ضعیف‌تر شوند. این عصر تعریف مجدد بدن‌های زنان در زمان فعالیت‌های سیاسی زنان در ایالات متحده‌ی آمریکا و بریتانیا آغاز شد، به منزله‌ی جنبش طرفدار حق رأی زنان که بر رأی زنان پافشاری کردند. در همان حین که زنان وارد گستره‌ی همگانی می‌شدند و نیم‌رخ و قدرت خود را افزایش می‌دادند، بدن زنانه‌ی آرمانی برعکس، از نظر اندازه کاهش یافت.

عوامل دیگری به پیدایش آرمان زنانه‌ی لاغری کمک کردند. آغاز رکود بزرگ سال ۱۹۲۹ که تا جنگ جهانی دوم ادامه یافت، به دلیل کمبودهای غذایی و دغدغه‌ی مداوم در مورد پیوند غذا و سلامت، منجر به ریاضت‌های سختی شد. این دهه‌ها بر آغاز شمارش کالری و استفاده از غذا به دلیل ارزش انرژی آن اثر گذاشتند. بدین سان، این اقدامات در نتیجه‌ی ذهنیت رژیم غذایی حاکم بر جامعه، به خصوص بر زنان به منزله‌ی دروازه‌بان‌های اصلی غذا در خانواده تحمیل شدند.

آرمان لاغری معاصر

آرمان لاغری معاصر در دهه‌ی ۱۹۶۰ متولد شد و مدل توییگی مظهر آن بود (نام او به خاطر بدن لاغرش وضع شد). در این زمان، جهان غربی از یک دوره‌ی رونق و فراوانی بهره‌مند بود. همان طور که رفاه و مصرف غذا افزایش می‌یافت، دغدغه در مورد افزایش وزن مردم نیز افزایش می‌یافت به این صورت که مطالعات اپیدمیولوژی و پزشکی، آغاز به درک

ارتباط بین چاقی و مرگ و میر زود هنگام کرد. در دهه‌ی ۱۹۷۰، پیوستگی نادری میان عوامل تقویت آرمان لاغری ظاهر شد: علم پزشکی، مقامات دولتی و صنعت مد، همه موضوع ضد چاقی اتخاذ کردند. در فصل ۱۱، جفری سوبال در مورد ایستارهای اجتماعی در حال تغییر نسبت به «چاق» و افزایش داغ خوردگی چاقی بحث می‌کند. با این که رژیم غذایی و بیزاری فرهنگی از «چاقی» شالوده‌های تاریخی دارد که قبل از ظهور هشدارهای سلامت معاصر هم وجود داشته است. اقدامات خیرخواهانه متخصصان سلامت و سازمان‌های دولتی در ترویج پیام‌های ضد چاقی، ممکن است «آرمان لاغری» را تقویت کرده، مشروعیت بخشیده و رژیم غذایی غیر ضروری را تشویق کرده باشد.

روبرت سید (۱۹۹۴) می‌گوید که موج دوم فمینیسم در دهه‌ی ۱۹۷۰ در ابتدا شامل آرمان لاغری خیلی مناسب به منزله‌ی تجلیل استقامت و کنترل زنان می‌شد. چنین کنترل بدنی‌ای نماد مثبتی از زنانگی دانسته شد، در تضاد با زیبایی‌شناسی‌های قرون قبل که زنان را بی ارزش مجسم می‌کرد. در این زمان جین فوندا فمینیست صریحی بود و سلامت و زیبایی از طریق تناسب بدنی را ترویج می‌کرد. تحلیل محتوای مارجرای فرگوسن از مجلات زنان یادآور می‌شود که تأثیر جنبش کمک به خود در زنانگی معاصر، موجب تغییری در تأکید سرمقاله «به سمت تحقق خود بیشتر، خود تعیین‌گری و ارائه‌ی زنانگی‌ای جسور و مستقل‌تر» می‌شود. چنین تحولی با رشد مصرف‌گرایی و فردگرایی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته موازی بود که منعکس‌کننده‌ی استراتژی بازاریابی موفق مجلات برای افزایش سوددهی است. همان‌طور که جین فوندا و مقلدان مختلف کشف کردند، تمرکز بر استقلال و کمک به خود زن، از طریق مقررات بدنی، تلنگری به بازار جدید مصرف‌کنندگان زد که از آن سود می‌برد.

ظهور تولید و مصرف انبوه صنایع سیمای بدن را به سوی تولید یک فرمول «مطمئن» برای موفقیت سوق می‌دهد: ترویج آرمان لاغری زیبایی که اکثر زنان هرگز نمی‌توانند آن را به دست آورند و عملاً منتهی به بازار نامحدودی از مصرف‌کنندگان می‌شود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، برآورد شد که ارزش صنعت رژیم غذایی ایالات متحده‌ی امریکا سالانه ۵۵ میلیارد دلار امریکاست، با بیش از ۶۵ میلیون آمریکایی که برای از دست دادن وزن، رژیم می‌گرفتند. ارقام استرالیایی با سالانه بیش از ۵۰۰ میلیون دلار استرالیا که برای برنامه‌های بازرگانی کم‌کردن وزن هزینه شد، نسبتاً مشابه‌اند.

همان‌طور که تعدادی از نویسندگان یادآور شده‌اند، هنگامی که غذا کمیاب است، آرمان‌های فرهنگی از بدن بزرگ طرفداری می‌کنند که «فراوانی» آن ارزش و پایگاه را نمادین می‌کند. برعکس، در بسیاری مواقع، آداب و رسوم اجتماعی در جهت قاعده‌مند کردن مصرف غذا تغییر می‌کنند و بدن لاغر، آرمانی می‌شود. در جوامع سرمایه‌دار پیشرفته‌ی امروزی غذا به آسانی در دسترس است و ارزش اجتماعی بیش از پیش با توانایی مقاومت در برابر زیاده‌روی شخص اندازه‌گیری می‌شود. این تأکید مجدد بر اصول اخلاقی دهه‌ی ۱۹۵۰ در مورد کاهلی و شکم پرستی، بقایای ارزش‌های

مسیحی اولیه‌اند که به ترکیه‌ی روح و قاعده‌مند کردن بدن از طریق پرهیز و مجازات و تطهیر خود از زیاده‌روی توجه می‌کنند. برخی از نویسندگان نیز پیوستگی‌ای بین مذهب و رژیم غذایی با گرسنگی دادن به خود ایجاد کرده‌اند که در افراطی‌ترین شکل به صورت اختلالات خوردن دیده می‌شود.

سوزان فالودی (۱۹۹۱) و نیومی ولف (۱۹۹۰) توازی‌ای بین آزادی جنسی زنانه و لاغری آرمانی مشاهده می‌کنند که بخشی از واکنش در مقابل دست‌آوردهای اجتماعی زنان در دهه‌ی ۱۹۶۰ تأکید مجدد بر ظاهر زنان بوده‌است. همان طور که فالودی و ولف می‌گویند، تصادفی نیست که آرمان لاغری کنونی در طی موج دوم فمینیسم به وجود آمد - دوره‌ی آزادی اجتماعی اقتصادی و جنسی روز افزون زنان. مثل دوره‌ی زنان امروزی، افزایش پایگاه اجتماعی و سیاسی زنان به بدن آرمانی زنی منتهی شد که ریزنقش، ضعیف و از نظر جسمانی ناتوان بود. ورود روزافزون زنان به گستره‌ی همگانی مستقیماً تسلط مرد را به چالش کشید، اما منجر به آرمان زنانه‌ی سایز بدنی شد که بر ضعف در مقابل استقامت فیزیکی تأکید می‌کرد - منبع نهایی تسلط مردانه بر زنان.

تصویر رایج آرمان لاغری

مدل‌ها و اشخاص مشهور صورت عمومی آشکاری از تغییرات در موازین زیبایی، طی دهه‌های اخیر بوده‌اند. برای مثال، اندام مریلین مونرو در دهه‌ی ۱۹۵۰ با اندام ال مک فرسون در دهه‌ی ۱۹۸۰، و کیت ماس در دهه‌ی ۱۹۹۰ را با هم مقایسه کنید. تحلیل محتوای مجلات، مراسم نمایش زیبایی، سینماهای هالیوود و برنامه‌های تلویزیون پیوسته نشان داده‌اند که آرمان زیبایی زن به مرور زمان لاغرتر شده است. شارلن هس -باییر این روند را با رشد برابری زنان مربوط می‌کند بنابراین: «هنگامی که زنان در زمینه‌ی تساوی فرصت‌ها "خواستار فضای بیش‌تری" می‌شوند یک تقاضای فرهنگی وجود دارد مبنی بر این که آن‌ها "باید کوچک شوند" ... لاغری ممکن است نشانه‌ای از سازگاری با یک تصور زنانه‌ی محدود تلقی شود، در جایی که وزن ممکن است تصویری نیرومند و قوی را ارائه کند»

زنان از دوران کودکی از طریق فرآیند اجتماعی شدن جنسیتی برای آرمان لاغری به نمایش در می‌آیند، آن طور که موفقیت عروسک باربی توسط متل مستند شده است. این عروسک با فروش سالانه یک میلیارد دلار آمریکا موطلایی، بلند قد، لاغر، با پاهای بلند و کمر باریک است و شکمی صاف دارد، چهارشانه، با چشمان بزرگ و لب‌های قرمز گوشتی است. کن نورتون و دیگران (۱۹۹۶) مطالعه‌ای را به عهده گرفتند که در آن مقیاس‌های انسان سنجی عروسک باربی را نسبت به سایز بزرگ سال سنجیدند و دریافتند که احتمال این که یک زن بزرگ سال اندامی مانند باربی داشته باشد کمتر از یک در صد هزار است. جالب این که، آن‌ها عروسک کن (معادل مذکر عروسک باربی که همان شرکت آن را تولید و به بازار عرضه کرد) را هم سنجیدند که پی بردند اندام «واقع‌گرایانه‌تری» دارد، طوری که احتمالاً از هر ۵۰ مرد، یک نفر این چنین پیدا می‌شود. این مسأله باربی را ۲۰۰۰ مرتبه غیر قابل دسترس‌تر از کن می‌کند که

منعکس‌کننده‌ی این واقعیت است که زنان تشویق به داشتن بدن آرمانی غیر واقع‌گرایانه‌تری از مردان می‌شوند. شرکت بادی شاپ مدل خودش از باربی به نام «رابی» را، یک عروسک کامل، به منزله‌ی بخشی از اقدامات خود برای تنوع بدن تولید کرد. شرکت ابتدا مجبور شد به دلیل فشار از طرف شرکت متل مبنی بر این که ویژگی‌های این عروسک، خیلی شبیه پرفروش‌ترین عروسک موطلایی آرمانی آن‌هاست، از این عروسک صرف‌نظر کند. بادی‌شاپ از آن به بعد، مدل بازنگری شده‌ای از رابی عرضه کرد.

عوامل تأثیرگذار بر آرمان لاغری امروزی

روی‌کردهای ساختارگرایی در جهت آرمان لاغری

در تبیین ظهور آرمان لاغری، یک رویکرد ساختارگرا در مورد این بحث می‌کند که آرمان لاغری نتیجه‌ی جامعه‌ی پدرسالاری است که در آن، مردان قدرتمند و صنایع مختلف و نهادهای اجتماعی که آن‌ها کنترل می‌کنند (عوامل ساختاری) اسطوره‌ی زیبایی را برای منافع سیاسی و مادی خود می‌سازند. این عوامل ساختاری از طریق ساخت و ترویج آرمان ویژه‌ای از زیبایی زنانه، آشکارا بر باورهای فرهنگی مخصوصاً در زمینه‌ی اجتماعی شدن جنسیتی تأثیر دارند.

در همان حال که لاغری با تلفیق قدرتمندی از «سلامتی و زیبایی» مترادف می‌شد، بدن زنانه به طور روزافزونی هدف استثمار هم در زمینه‌ی منافع مادی و هم برای مسئولان سلامت دولتی شد. پیام‌های تمرین خویشتن‌داری در مورد بدن خویش برای منافع سلامت و به خاطر هم‌نواپی اجتماعی بر اساس ارزش‌های فرهنگی فردگرایی و خودمسئولیت‌پذیری گسترش یافت. بنابراین مجلات زنان قلمرو مهمی تأثیرگذاری در جهت تداوم آرمان لاغری شد. آن مجلات که با این استراتژی هم‌نوا نمی‌شوند، ممکن است باقی نمانند. یک نمونه‌ی استرالیایی از میزان این کنترل در مجله‌ی Sydney Morning Herald را پیلینا کلارک و اندرو هورنری (۱۹۹۷) گزارش کردند. در یک مصاحبه، سردبیر سابق مجله‌ی نیو وومن در استرالیا، سیندی تیل، ادعا کرد شغل خود را از دست داده، زیرا مجله یک «مسأله‌ی بزرگ» را عنوان کرد که از روز «بین‌المللی بدون رژیم» حمایت کرد که از مدل‌های اندازه‌ی ۱۶ استفاده می‌کرد و تنوع بدنی را ترویج می‌کرد. به گفته‌ی تیل، فروش مجله تحت تأثیر قرار نگرفت، اما آگهی‌دهندگان شکایت و تهدید کردند که آن را طرد می‌کنند که تا ۵۰ درصد درآمد مجله را به خطر می‌انداخت، به این معنی که مجله به نشان دادن مدل‌های لاغری و روایت‌هایی که ناامنی و معالجات تضمینی را ترویج می‌کنند بازگشت. این امر، این واقعیت را روشن می‌کند که منافع مادی صنایع مد، تناسب اندام و آرایش پیامی را که ضد منافع تجاری آن‌ها باشد تحمل نمی‌کند - یعنی پیامی که آرمان مسلط زیبایی زنانه را به چالش می‌کشد.

در حالی که جنسیت بی تردید عامل اصلی در تبیین نگرانی فرهنگی در مورد آرمان لاغری است تأثیر فرهنگ بومی ممکن است نقش متضادی را ایفا کند. یک مطالعه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا که شیلا پارکر و دیگران (۱۹۹۵) انجام داده‌اند، تصویر بدن و رفتارهای رژیم‌ی زنان جوان سفیدپوست و آمریکایی آفریقایی تبار بررسی شد. آن‌ها پی بردند که دختران آمریکایی آفریقایی تبار به طور عمده نارضایتی بدنی کم‌تر و ارزش بیشتری برای تنوع بدن و بدن‌های زنانه‌ی سایز بزرگ‌تر قائل بودند نسبت به هم‌تاهای سفیدپوست خود که تمایل داشتند از طرفداران پروپاقرص آرمان لاغری باشند. با این که دختران آمریکایی آفریقایی تبار بررسی شده، به میزان کم تری گرایش به داشتن رژیم غذایی داشتند و درباره‌ی وزن و شکل بدن در مقایسه با دختران سفیدپوست کم‌تر نگران بودند، این امر ممکن است در مورد همه‌ی گروه‌های قومی ایالات متحده‌ی آمریکا صادق نباشد.

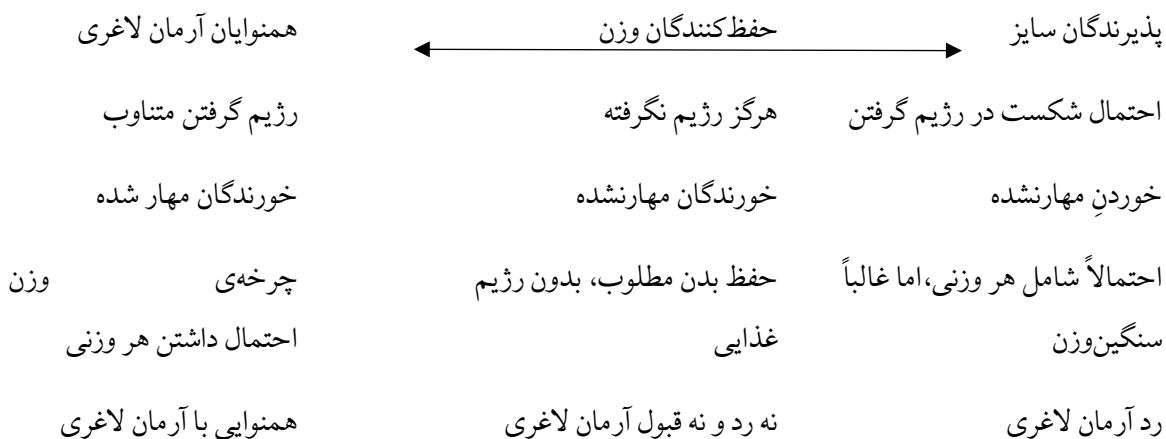
نقش عاملیت زنانه در تداوم آرمان لاغری

در تضاد با تحلیل ساختارگرایانه که بر نیروهای بیرونی تمرکز می‌کند که بر زنان فشار می‌آورند تا با یک آرمان لاغری هم‌نواپی هم‌نوا شوند نظریه پردازان پسا‌ساختارگرای فمینیست به نقشی توجه می‌کند که زنان در بازتولید آرمان لاغری و مقاومت در برابر آن ایفا کرده‌اند. نظریه پردازان پسا‌ساختارگرا اهمیت عوامل فرهنگی و تاریخی را که در بالا مطرح شد، تکذیب نمی‌کنند اما به جای در نظر گرفتن این عوامل به مثابه‌ی تعیین‌کننده‌ی همه چیز، بر اهمیت نظریه پردازان ذهنیت زنانه و سروکار داشتن با وجوه پیچیده و دقیق ساخت اجتماعی بدن زنان تأکید می‌کنند.

معمولاً گفته می‌شود بعضی زنان از کنترل بدنی به مثابه‌ی شواهدی از کنترلشان بر جنبه‌های دیگر زندگی‌شان استفاده می‌کنند. بدن لاغر تبدیل به نماد اصلی زنانگی مدرن و صورت جدیدی از کنترل اجتماعی بدن‌های زنان شده است؛ تنظیم بدن یک خود تحمیلی است که زنان از طریق رژیم، گرسنگی ورزش زیاد از حد و در افراطی‌ترین صورت آن، جراحی پلاستیک انجام می‌دهند. بنابراین یک جزء خودخواسته در فشار برای هم‌نواپی وجود دارد - یعنی زنان به سادگی پذیرندگان منفعل ساخت‌های اجباری پدرسالار و قالب‌های ذهنی فرهنگی نیستند. در واقع کنترل اجتماعی بدن زنان از طریق خود زنان درونی می‌شود.

در بررسی عاملیت زنانه، مهم است یادآوری کنیم که همه‌ی زنان به آرمان لاغری از طریق درونی کردن پاسخ نمی‌دهند، طوری که به جزئی اصلی از هویت آن‌ها تبدیل شود. همه‌ی زنان با وارد کردن فشار آرمان لاغری بر زنان دیگر آن را تداوم نمی‌بخشند. بعضی زنان در مجموع، آرمان لاغری را رد می‌کنند، آن چنان که بعداً در این فصل خواهیم دید. پاسخ به آرمان لاغری را می‌توان در یک طیف دسته‌بندی کرد، آن طور که در شکل زیر ترسیم شده است. این شکل بیش‌تر به این مسأله می‌پردازد که آیا زنان هم‌نواپی با آرمان لاغری را انتخاب می‌کنند که بیش از آنکه به وزن بدن مربوط

شود، به تأثیر متعاقب آن بر خوردن مربوط می‌شود. در سمت چپ طیف، «همنویان آرمان لاغری» اند که برای از دست دادن وزن به صورت ثابت یا به صورت گاهگاهی رژیم می‌گیرند که اغلب منتهی به چرخه‌ی وزن می‌شود. زنانی که رژیم می‌گیرند یا آگاهانه خوردن خود را محدود می‌کنند (مثلاً با خوردن غذاهای کم چربی، کم کالری) شاید از هر وزنی باشند، اما احتمالاً تمایل خواهند داشت لاغرتر از زنان سوی دیگر طیف بشوند.



شکل طیف پاسخ‌کنندگان به آرمان لاغری

زنان سمت راست طیف که ما آن‌ها را «پذیرندگان سبزی» نامیده‌ایم رژیم نمی‌گیرند، شاید به این دلیل که در رسیدن به وزن مطلوب خود موفق نشده‌اند و تصمیم گرفته‌اند خورندگان مهار نشده باشند یا به خاطر این که آگاهانه آرمان لاغری را رد کرده‌اند و تنوع بدنی را قبول کرده‌اند. آن‌ها به منزله‌ی یک گروه، نسبت به کسانی که رژیم می‌گیرند آمادگی بیشتری برای سنگین‌تر شدن خواهند داشت. در وسط، «حفظ‌کنندگان وزن» هستند که هرگز برای لاغر ماندن رژیم نگرفته بوده‌اند و خورندگان مهارنشده هستند. این‌ها زنانی هستند که هرگز آگاهانه با این مسأله درگیر نشده‌اند که آیا با آرمان لاغری هم‌نویایی کنند یا آن را رد کنند. احتمال دارد که اگر وزن آن‌ها افزایش می‌یافت، به چپ یا راست موقعیت خنثای خود حرکت می‌کردند.

تمایل به جذاب دیده شدن و فشار هم‌نویایی اجتماعی دلایل منطقی و قدرتمندی برای رواج رژیم گرفتن در میان زنان هستند. اهمیت اجتماعی که به هنجارهای ظاهر زنان داده می‌شود، می‌تواند آن قدر زیاد باشد که بعضی زنان برای از دست دادن وزن، بیشتر از موفقیت در عشق یا کار ارزش‌قایل شوند. همانگونه که ادوین شور می‌گوید «ظاهر جسمانی برای ارزیابی‌های زنان نسبت به ارزیابی‌های مردان بسیار اساسی‌تر است؛ این تأکید به طور ضمنی، از ارزش

دیگر شایستگی‌ها و موفقیت‌های زنان می‌کااهد. بدین سان «ظاهر زنانه تبدیل به کالا و یک عامل تعیین‌کننده‌ی کلیدی "موفقیت" یا "شکست" آن‌ها می‌شود». هس بایبر (۱۹۹۱) می‌گوید که زنان اجتماعی می‌شوند تا برای دریافت پذیرش اجتماعی بر ظاهر جسمی خود تمرکز کنند، در حالی که برای مردان، موفقیت عمومی و تصویر خویشتن است که ارزش اجتماعی را تعیین می‌کند. همان‌طور که مارگارت دانکن اظهار می‌کند، زنان می‌آموزند که «ظاهر خود را با همان آرمان زنانه‌ی پدرسالاری بسنجند و بنابراین ابژه‌هایی برای نگاه خود می‌شوند».

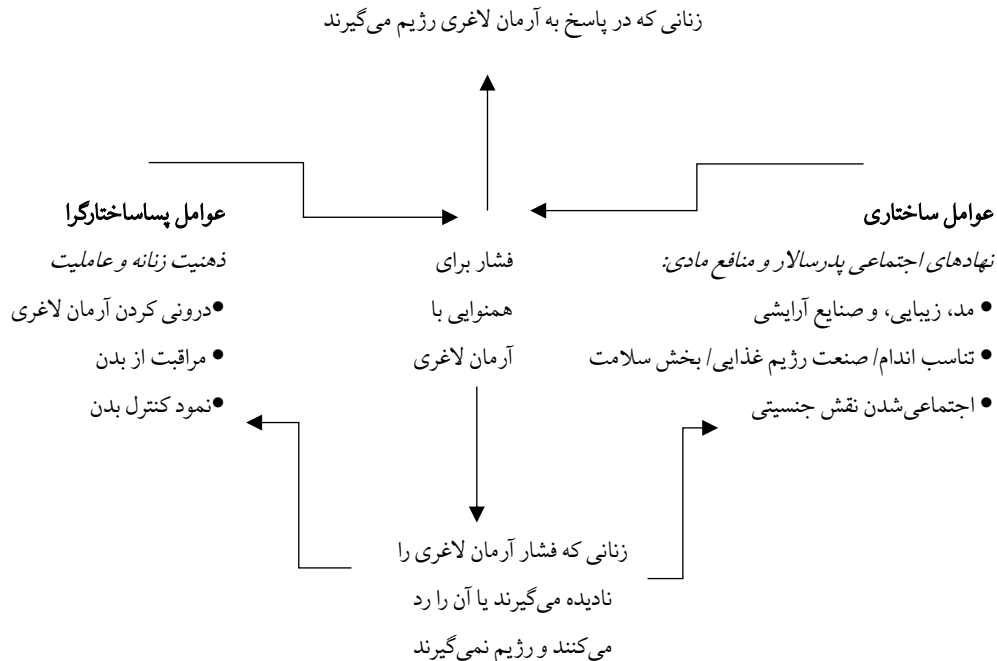
بدین سان رژیم غذایی و دنبال کردن آرمان لاغری می‌تواند پاسخی عقلانی در نظر گرفته شود از سوی زنانی که برای پذیرش در زمینه‌ی آرمان‌های مسلط زیبایی، جنسی و زنانگی تلاش می‌کنند. درونی‌سازی هنجارهای پدرسالاری نقش آفرینی فعال زنان را در تداوم آرمان لاغری تبیین می‌کند زنان بدن خود و بدن‌های زنان دیگر را در یک فرآیند مراقبت بدنی ثابت کنترل می‌کنند. در این شیوه آرمان لاغری بدون اجبار و اغلب با توافق زنان تقویت می‌شود و تداوم می‌یابد. ما این فرآیند را با عنوان تأثیر «تمام‌نمایی بدن» توصیف می‌کنیم که به کنترل بدن زنان اشاره می‌کند که فشار برای هم‌نوایی با آرمان لاغری، نه تنها از عوامل ساختاری و منافع مادی، بلکه از عمل زنان به منزله‌ی پلیس بدن برای خود و زنان دیگر نشأت می‌گیرد.

بررسی پیشین ما پاسخ‌های بی‌شماری را که زنان به آرمان لاغری نشان داده‌اند، مستند کرده است. مزیت روی کرد پساساختارگرا این است که بر نقش فعالی که زنان در ساخت اجتماعی آرمان لاغری ایفا می‌کنند پرتو می‌افکند با این که چنین فهمی به تبیین شیوع آرمان لاغری کمک می‌کند، نظارت بر خود در خلأ مطلق روی نمی‌دهد و با منافع ساختاری مانند مد، از دست دادن وزن، تناسب اندام، سلامت و صنایع آرایشی تقویت می‌شود.

به سوی ترکیب روی کردهای ساختارگرا و پساساختارگرا

دیدگاه‌های ساختارگرا و پساساختارگرا هر دو در فهم فشار وارد بر زنان برای رژیم گرفتن به منظور دست‌یابی به آرمان لاغری مهم‌اند- اما آیا می‌توان آن‌ها را با هم آشتی داد؟ هیچ‌یک از این دو دیدگاه به تنهایی، تبیین کاملی از این که چرا زنان رژیم می‌گیرند، ارائه نمی‌دهند. برای مثال، تبیین‌های ساختارگرا تمایل دارند به زنانی اشاره کنند که رسانه‌ها، مد و مردانی که عموماً مغلوب آرمان لاغری می‌شوند به آسانی آن‌ها را فریب یا حتی شست و شوی مغزی دهند. با این حال چنین چشم‌اندازی این حقیقت را نادیده می‌گیرد که همه‌ی مردان به زنان ظلم نمی‌کنند (آشکارا یا به طور ضمنی) و این که بعضی زنان آگاهانه و به طور مؤثر در برابر فشار هم‌نوایی با آرمان لاغری مقاومت می‌کنند. در تلاش برای پل زدن بین این دو رویکرد، پیشنهاد می‌کنیم که رژیم غذایی و آرمان لاغری باید در چارچوب طرحی نظری شناخته شوند که عوامل ساختاری و عاملیت زنانه را به رسمیت می‌شناسد اما از تبیین‌های اراده‌گرایانه‌ی رفتار رژیم به منزله‌ی صرفاً موضوع انتخاب سبک زندگی فردی اجتناب می‌کند.

شکل زیر نقطه‌ی شروع مفیدی برای فهم فرآیندهای پیچیده‌ای فراهم می‌کند که در فشار به منظور همنوایی با آرمان لاغری دخالت دارند این شکل عوامل پساساختاری و ساختاری کلیدی را خلاصه می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه این عوامل برای بازتولید آرمان لاغری و فشار بر زنان برای رژیم گرفتن مسئول‌اند.



شکل چرخه‌ی بازتولید فرهنگی و اجتماعی آرمان لاغری

نقطه‌ی شروع این شکل فشاری است که بر زنان در جامعه‌ی غربی برای همنوایی با آرمان لاغری وارد می‌شود. زنان می‌توانند با یکی از این دو شیوه به فشار پاسخ دهند: نادیده گرفتن یا فعالانه رد آرمان لاغری که آن‌ها را از چرخه بیرون می‌برد (همانطور که در پیکان رو به بالا نشان داده شده)؛ یا به جای آن، با پاسخ به آرمان لاغری از طریق رژیم گرفتن که به غذای جنسیتی یا شیوه‌های غذا خوردن مهار شده می‌انجامد. فهرست‌های عوامل پساساختاری و ساختاری آن شیوه‌های کلیدی را خلاصه می‌کند که از طریق آن‌ها فشار برای همنوایی با آرمان لاغری تولید و بازتولید می‌شود (پیکان‌ها جهت تأثیر را نشان می‌دهند). رفتار رژیمی هم منافع ساختاری (برای مثال، صنعت رژیم غذایی) و هم عوامل پساساختاری (برای مثال، مراقبت از خود) را تقویت می‌کند که این به نوبه‌ی خود، فشار برای همنوایی با آرمان لاغری و رفتار رژیمی را تقویت می‌کند و چرخه ادامه می‌یابد.

به چالش گرفتن آرمان لاغری از طریق پذیرش سبزی بدن

وارد کردن مفهوم عاملیت زنانه برای فهم تولید آرمان لاغری این امکان را برای زنان فراهم می‌کند که این آرمان را به نفع یک آرمان جایگزین - همان پذیرش اندازه‌ی بدن - رد کنند. ممکن است بعضی زنان صرفاً از این آرمان به منزله‌ی آرمانی نامربوط صرف نظر کنند در حالی که بعضی دیگر ممکن است در گذشته برای هم‌نوایی با آرمان لاغری تلاش کرده باشند و تا حدودی فعالانه رد کردن آن را برگزیده باشند. این زنان از چرخه‌ی شکل ۲-۱۲ بیرون می‌روند و بدین سان سلطه‌ی آرمان لاغری را به چالش می‌کشند تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد این گزینه را برای تشکیل یک جنبش اجتماعی نوظهور انتخاب می‌کنند که با نام‌های «ضد رژیم لاغری»، «پذیرش سایز بدن» یا «حقوق چاقی» نامیده می‌شوند. این جنبش‌ها گفتمان مسلط آرمان لاغری را به چالش می‌کشند و شکل دیگری از پذیرش اجتماعی را با حمایت از تنوع بدنی فراهم می‌آورند. گاهی رسانه‌های جمعی این تمایل ضد رژیم لاغری را رواج می‌دهند.

ترویج پذیرش سایز بدن مکانیسمی برای پایان آرمان لاغری زن ارائه می‌دهد. در تحقیقی کیفی که زنان استرالیایی اجرا کردند، پی بردیم که پذیرش سایز بدن می‌تواند نتیجه‌ی یک پیشینه‌ی رژیم غذایی ناموفق برای از دست دادن وزن باشد یا مبتنی بر تصمیمی باشد مبنی بر این که به رنج فرآیند رژیم گرفتن و مشغله‌ی فکری فرد در مورد بدن خود پایان دهند. پیشرفت هویت پذیرش سایز بدن این مسأله‌ی تحلیلی را مطرح می‌کند که چگونه بعضی زنان توانایی مدیریت پیامدهای سرکشی از آرمان لاغری را دارند. بررسی دیگری در مورد پیشرفت پذیرش سایز بدن لازم است، از آنجا که مسأله‌ی مفهوم‌سازی نشده است و تا به امروز در آثار جامعه‌شناختی توجه کمی به آن شده است. بعضی متخصصان سلامت شق پذیرش سایز را به منزله‌ی بخشی از پارادایم ارتقای سلامت جدید برای بازشناسی موفقیت محدود رژیم‌های از دست دادن وزن توصیه می‌کنند. این پارادایم مبتنی بر تسهیل یک سبک زندگی سالم است از طریق ارتقای رضایت بدنی و تنوع بدنی، خوراک سالم و ورزش متعادل، بدون تحمل گرسنگی، محدودیت یا اختلال در خوردن یا رژیم متناوب به دنبال شکل و اندازه‌ی بدن مطلوب. (به جعبه‌ی زیر نگاه کنید)

ده اصل اساسی پذیرش سایز بدن

موجودات انسانی در اندازه‌ها و اشکال متنوعی وجود دارند ما از این تنوع به منزله‌ی یک خصلت مثبت نژاد انسانی تجلیل می‌کنیم.

هیچ اندازه، شکل یا وزن بدن آرمانی وجود ندارد که هر فرد باید برای کسب آن تلاش کند.

هر بدنی با هر اندازه یا شکل، بدن خوبی است.

زنان صرفاً قربانیان الزامات سرمایه‌داری و پدرسالاری نیستند و برای پذیرفتن یا طرد آرمان لاغری آنچنان که می‌خواهند نیز مطلقاً آزاد نیستند بعضی زنان فعالانه در بازتولید فشار برای هم‌نوایی با آرمان لاغری مشارکت می‌کنند در حالی که بعضی از طریق ایجاد گفتمان بدیلی مانند پذیرش سایز بدن در مقابل این فشار مقاومت می‌کنند. رد کردن آرمان لاغری و ترویج پذیرش سایز بدن به منزله‌ی یک آرمان بدنی جدید، راه‌های ممکن‌ی به جا می‌گذارد که می‌توان از طریق آن‌ها آرمان لاغری و اعمال مربوط به رژیم غذایی مضر و غیر ضروری را به چالش کشید.

خلاصه‌ی نکات اصلی

- تقسیمی جنسی از رژیم لاغری وجود دارد که براساس آن، رژیم گرفتن برای کاهش وزن، عمدتاً یک رفتار زنانه است.
- تبیین‌های جامعه‌شناختی در مورد این که چرا زنان رژیم می‌گیرند را می‌توان به دو چشم انداز وسیع ساختارگرا و پساساختارگرا دسته‌بندی کرد.
- فهم این که چرا زنان رژیم می‌گیرند و تداوم آرمان لاغری نیازمند ترکیب عوامل ساختارگرا و پساساختارگر است.
- مفهوم زنان به مثابه‌ی قربانیان فرودستی پدرسالار به طور موفقیت‌آمیزی توسط نظریه پردازان پساساختارگرای فمینیست از طریق تمرکز مجدد بر عاملیت زنان و تجربه‌های ذهنی، زنانگی مورد انتقاد قرار گرفته است.
- زنان به شیوه‌های زیادی نسبت به آرمان لاغری واکنش نشان می‌دهند؛ پذیرش تقویت، و مقاومت در مقابل گفتمان مسلط.
- ایستادگی در برابر آرمان لاغری از طریق پذیرش سبزی بدن، دستیابی به شق دیگری از حرکت اجتماعی است.